



عصر شکوہمند
رجعت

محمد رضا اکبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر شکوهمند رجعت

نویسنده:

محمد رضا اکبری

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	عصر شکوهمند رجعت
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	«دعای مطالعه»
۱۰	مقدمه ناشر
۱۱	فصل اول: مفهوم رجعت
۱۴	فصل دوم: اثبات رجعت
۱۴	اثبات رجعت
۱۵	امکان بازگشت به دنیا
۱۶	پاسخ به شبهه استبعاد
۱۷	نمونه های بازگشت به دنیا در قرآن
۲۰	دلایل رجعت در امت اسلامی
۲۰	اشاره
۲۰	۱ - آیات قرآن
۲۰	اشاره
۲۰	آیه اول
۲۸	آیه دوم
۲۹	آیه سوم
۳۲	آیه چهارم
۳۲	۲ - روایات
۳۸	۳ - تکرار رخدادهای پیشینیان در امت اسلامی
۴۱	۴ - اجماع
۴۱	توضیح
۴۳	پاسخ به اشکال آلوسی بر اجماع

۴۵	پاسخ به مخالفت با اجماع
۵۰	ضرورت رجعت از نگاه عقل
۵۶	فصل سوم: جایگاه اعتقادی رجعت
۵۶	جایگاه اعتقادی رجعت
۵۷	تفسیر ضروری دین و مذهب
۶۰	مراتب چهارگانه عقاید
۶۱	رجعت ضروری مذهب شیعه
۶۶	فصل چهارم: پاسخ به اشکال ها
۶۶	پاسخ به اشکال های رجعت
۶۸	۱ - آزمندی بر گناه
۶۹	۲ - منع رجعت در غیر زمان پیامبران
۶۹	۳ - دوست داشتن دشمنان
۷۰	۴ - تنافی با آزادی در تکلیف
۷۲	۵ - تضاد با آیات قرآن
۷۳	۶ - بازگشت از فعلیت به قوه
۷۷	فصل پنجم: تحریف رجعت
۷۷	معنای تحریف و اقسام آن
۷۷	تحریف رجعت
۷۸	عوامل تحریف
۸۰	تحریف لفظی رجعت
۸۲	تحریف های معنوی
۸۲	اشاره
۸۲	۱ - تأویل رجعت به حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام
۸۶	۲ - تفسیر رجعت به تناسخ
۹۰	۳ - تفسیر رجعت به یهودیت
۹۳	فصل ششم: ویژگی های رجعت

۹۳	ویژگی های رجعت
۱۰۰	زمان رجعت
۱۰۰	ظرف زمانی رجعت
۱۰۲	مدت رجعت
۱۰۴	چگونه زنده می شوند؟
۱۰۵	تشرف به محضر امام زمان علیه السلام
۱۰۶	طول عمر رجعت کنندگان
۱۰۸	تکلیف در عصر رجعت
۱۰۹	فصل هفتم:اهداف رجعت
۱۰۹	اهداف رجعت
۱۱۲	بررسی برخی از اهداف رجعت
۱۱۵	فصل هشتم:رجعت های ویژه (۱)رجعت امام حسین علیه السلام
۱۱۵	رجعت های ویژه
۱۱۵	رجعت حسین بن علی علیهما السلام
۱۱۶	اولین رجعت کننده
۱۱۷	هنگامه رجعت امام حسین علیه السلام
۱۱۷	تعداد رجعت های امام حسین علیه السلام
۱۲۲	برنامه های اباعبدالله علیه السلام در عصر رجعت
۱۲۴	بررسی مدت حکومت امام حسین علیه السلام
۱۲۶	فصل نهم:رجعت های ویژه (۲)رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۲۶	بازگشت امیرمؤمنان علیه السلام به دنیا
۱۲۶	تعداد رجعت های امیرمؤمنان علیه السلام
۱۲۶	زمان بندی رجعت های امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۲۸	حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۲۸	بررسی روایات حاکمیت علی بن ابی طالب علیه السلام
۱۳۳	جنگ با ابلیس

- ۱۳۴ ----- بررسی سند روایت -----
- ۱۳۵ ----- جنبنده زمین -----
- ۱۳۶ ----- جنبنده زمین کیست؟ -----
- ۱۳۷ ----- مکان خروج -----
- ۱۳۸ ----- برنامه های جنبنده زمین -----
- ۱۴۰ ----- فصل دهم: رجعت های ویژه (۳) رجعت انبیاء و ائمه علیهم السلام -----
- ۱۴۰ ----- رجعت رسول خداصلی الله علیه وآله -----
- ۱۴۰ ----- هنگامه رجعت رسول خداصلی الله علیه وآله -----
- ۱۴۲ ----- آیا پیامبرصلی الله علیه وآله حکومت می کند؟ -----
- ۱۴۲ ----- رجعت ائمه علیهم السلام -----
- ۱۴۵ ----- هنگامه رجعت ائمه علیهم السلام -----
- ۱۴۶ ----- پاسخ به دو شبهه -----
- ۱۴۹ ----- رجعت پیامبران -----
- ۱۵۱ ----- فصل یازدهم: وضعیت جهان پس از عصر ظهور -----
- ۱۵۱ ----- جهان پس از مهدی علیه السلام -----
- ۱۵۱ ----- ۱ - حاکمیت دوازده مهدی -----
- ۱۵۴ ----- ۲ - حاکمیت حضرت مسیح علیه السلام -----
- ۱۵۶ ----- ۳ - هرج و مرج پنجاه ساله -----
- ۱۵۸ ----- ۴ - برپایی قیامت -----
- ۱۶۶ ----- ۵ - حاکمیت امام حسین علیه السلام -----
- ۱۶۹ ----- فصل دوازدهم: وضعیت جهان پس از امام حسین علیه السلام -----
- ۱۶۹ ----- جهان پس از حاکمیت امام حسین علیه السلام -----
- ۱۶۹ ----- ۱ - حاکمیت رسول خداصلی الله علیه وآله -----
- ۱۷۲ ----- ۲ - حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام -----
- ۱۷۳ ----- ۳ - حاکمیت ائمه علیهم السلام -----
- ۱۷۷ ----- ۴ - حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام -----

۱۸۱	۵ - بازگشت به وضعیت پیش از ظهور
۱۸۱	۶ - برپایی قیامت
۱۸۶	منابع تحقیق
۱۸۶	قرآن و تفسیر
۱۸۷	حدیث
۱۹۰	عقاید
۱۹۲	رجال و درایه
۱۹۳	فقه
۱۹۳	فلسفه و عرفان
۱۹۴	تاریخ
۱۹۴	پی نوشتها
۱۹۴	۱ تا ۱۴۵
۲۰۴	۱۴۶ تا ۲۶۱
۲۱۴	۲۶۲ تا ۳۴۱
۲۲۴	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: اکبری محمدرضا، ۱۳۵۴ - عنوان و نام پدیدآور: عصر شکوهمند رجعت/ تالیف محمدرضا اکبری. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۳۰۴ص. شابک: ۲۸۰۰۰ ریال ۸۷۹-۴۶۹-۳۷۹-۱۵۱-۳: وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری یادداشت: کتابنامه: [۵۸۲] - ۶۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: رجعت موضوع: رجعت -- احادیث رده بندی کنگره: ۴/۲۲۲PB/الف ۶۴۳۷ ۷۸۳۱ رده بندی دیویی: ۴۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۴۹۰۶۱

«دعای مطالعه»

اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَأَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ. اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مفاتيح الجنان خداوندا مرا از تاریکی های وهم و خیال درآور و به روشنی فهم گرامی دار. خداوندا درهای رحمت را بر ما بگشا و گنجینه های علومت را بر ما بازگردان. به رحمت خودت ای مهربان ترین مهربانان.

مقدمه ناشر

بحث رجعت، یکی از مباحث دیرینه معارف اسلامی است که آیات و روایات فراوانی را به خود اختصاص داده است. تأثیر رجعت در تحولات آینده جهان و بازگشت شخصیت های مهم و تأثیرگذار تاریخ که به ایمان و کفر خالص، دست یافته اند، رجعت را در صدر مسائل مهم عصر ظهور و پس از آن قرار داده است و رویارویی انبیاء و ائمه علیهم السلام با دشمنان سرسخت، خود بر اهمیت و حساسیت آن افزوده است. روز رجعت، روز شکوه، پیروزی و حاکمیت مؤمنان ناب و عذاب و ذلت کسانی است که به کفر خالص رسیده اند. آنها به دنیا باز می گردند تا با حضورشان یکی از مهم ترین برنامه های پایانی عالم، بر صفحه زمین به اجرا درآید و رستاخیزی به گستره جمعیت آنان در پیش چشمان مردم عصر ظهور شکل گیرد.

رجعت، برخلاف جایگاه مهم خود و اشتیاق فراوانی که به مطالعه آن در میان اهل ایمان وجود دارد، کمتر مورد بررسی محققان قرار گرفته است و تاکنون از فصل بندی مناسب و ارتباط و انسجام لازم در مطالب مربوط به آن برخوردار نبوده است.

نوشته حاضر که به عصر شکوهمند رجعت نامگذاری شده است با تحلیل های علمی، بررسی دقیق آیات و روایات، تحقیق پیرامون روایات متعارض و ضعیف، بررسی اقوال بزرگان و اختلاف هایی که

درباره معارف رجعت دارند، همچنین فصل بندی دقیق و تفکیک مباحث و جداسازی رجعت مؤمنان و معصومین علیهم السلام در شکل رجعت های ویژه، با حفظ انسجام و نظم حاکم بر مطالب، معارف رجعت را به دور از طرح خام روایات و برداشت های سطحی و بی اساس، در دوازده فصل به صورت جامع و نوین توسط برادر اندیشمند حضرت حجّت الاسلام و المسلمین محمّد رضا اکبری (دام عزه) تألیف گردیده است، مطرح کرده است، که امید می رود مورد قبول خداوند متعال و خشنودی محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله و استفاده اهل ایمان قرار گیرد.

در پایان از همه عزیزان دست اندرکار به ویژه حضرت آیت الله وافی تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران و همکاران در انتشارات کمال تشکر را داشته و امید است مورد عنایت حضرت حجّت صاحب الزمان علیه السلام قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

فصل اوّل: مفهوم رجعت

معنای رجعت رجعت، به معنای بازگشت به مبدأ است و مبدأ می تواند محل، حالت، عمل، گفتار و یا هر چیزی باشد که حرکت از آن آغاز می گردد. قیومی می نویسد:

الرَّجْعَةُ بِالْفَتْحِ بِمَعْنَى الرَّجُوعِ. (۱)

رجعت به - فتح راء - به معنای بازگشت می باشد.

رجعت به معنای یک بار برگشتن است، چنان که زبیدی می نویسد:

الرَّجْعَةُ، الْمَرَّةُ مِنَ الرَّجُوعِ. (۲)

رجعت، یک بار بازگشت می باشد.

جوهری در معنای اصطلاحی رجعت، آورده است:

فُلَانٌ يُؤْمِنُ بِالرَّجْعَةِ إِلَى الدُّنْيَا بَعْدَ الْمَوْتِ. (۳)

فلانی به رجعت ایمان دارد؛ یعنی به بازگشت به دنیای پس از مرگ ایمان دارد.

کلمات دیگری نظیر «کرّه» و «ایاب» هم به معنای بازگشت می باشند. ابن منظور می نویسد:

الكَرُّ، الرَّجُوعُ. (۴)

و جوهری آورده است:

آب، يُوُوبُ اِيَابًا؛ يَعْنِي رَجَع (۵) (بازگردید).

تعريف رجعت خداوند به هنگام ظهور حضرت مهدي عليه السلام عده اي از امواتي كه داراي ايمان

خالص و یا شرک خالص بوده اند را با همان صورتی که در زمان حیات خود داشته اند، به دنیا باز می گرداند تا مؤمنان به عزت و حاکمیت زمین دست یابند و مشرکان مورد عذاب قرار گیرند.

تعریفی که بیان شد، برخاسته از آیات (۶) و روایاتی است که در مباحث مختلف این کتاب به ویژه فصل اهداف رجعت نقل خواهد شد.

بررسی برخی از تعریف های رجعت شیخ حرّ عاملی در تعریف رجعت آورده است:

اعلم، ان الرجعه هنا هی الحیاه بعد الموت قبل القیامه و هو الذی یتبادر من معناها. (۷)

بدان که رجعت در اینجا، همان حیات و زندگی پس از مرگ و قبل از قیامت است و این همان معنایی است که از لفظ رجعت به ذهن پیشی می گیرد.

این تعریف دارای اشکال هایی است که به آنها اشاره می کنیم.

۱ - به بازگشت به دنیا پس از مرگ تصریح ندارد؛ زیرا حیات قبل از قیامت به حیات دنیا، منحصر نمی شود و حیات عالم برزخ را هم شامل می شود.

۲ - به ویژگی کفر و ایمان خالص بازگشت کنندگان، اشاره ای ندارد.

۳ - حاکمیت مؤمنان و عذاب کافرانی را که باز می گردند، بیان نکرده است.

۴ - به ظرف زمانی رجعت، اشاره نکرده است.

علامه میرزا ابوالحسن قزوینی در تعریف رجعت، می نویسد:

«رجعت؛ یعنی رجوع ارواح و نفوس ناطقه مقدّسه حضرت رسالت پناهی و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین به بدن های عنصری و جسدهای دنیوی خویش». (۸)

این تعریف هم دارای اشکال هایی است که به سه مورد آنها اشاره می کنیم:

۱ - از جمع همه رجعت کنندگان، تنها به رجعت معصومین علیهم السلام اشاره کرده است.

۲ - به حاکمیت رجعت کنندگان، تصریح ندارد.

۳ - ظرف زمانی رجعت را بیان نکرده است.

مرتضی در تعریف رجعت آورده است:

اعلم، أن الهدى تذهب الشيعة الامامية إليه، أن الله تعالى يعيد عند ظهور امام الزمان، المهدي عجل الله تعالى فرجه قوماً ممن كان قد تقدم موته من شيعته ليفوزوا بثواب نصرته و معونته و مشاهده دولته، و يعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم، فليتلذوا بما يشاهدون من ظهور الحق و علو كلمه اهله. (۹)

بدان آنچه را شیعه به آن اعتقاد دارد، این است که خداوند متعال به هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه، گروهی از شیعیان را که پیش از ظهور او مرده اند، به دنیا باز می گرداند تا به پاداش یاری و کمک به او و مشاهده دولت ایشان برسند و نیز گروهی از دشمنان ایشان را باز می گرداند تا از آنان انتقام گیرد. پس آنان از مشاهده آشکار شدن حق و علو سخن (پیروزی آیین) پیروان آن لذت می برند.

این تعریف از جامعیت خوبی برخوردار است و اشکال های تعریف های گذشته را ندارد، اما دو اشکال بر آن وارد است:

۱ - حاکمیت جهانی مؤمنان را که هدف اعلاى رجعت می باشد، بیان نکرده است و تنها به مشاهده این دولت جهانی اشاره دارد، مگر اینکه کمک رسانی مؤمنان را گسترده تر از کمک های قبل از استقرار حکومت حضرت مهدی علیه السلام بدانیم که به نوعی شامل حضور در دستگاه حکومت جهانی آن حضرت گردد.

۲ - به ویژگی کفر و ایمانِ خالصِ رجعت کنندگان، اشاره نکرده است.

فصل دوم: اثبات رجعت

اثبات رجعت

بازگشت به دنیا، نیازمند دو رکن اساسی است که اگر هر دوی آنها به اثبات برسند رجعت تحقق خواهد یافت. رکن اول، امکان وقوع این رستاخیز در عالم فعلی است و رکن دوم، وجود دلایل قابل

قبول، جهت تحقق آن، در آستانه قیامت می باشد؛ بحث ما در این فصل به اثبات این دو رکن مربوط می شود.

امکان بازگشت به دنیا

رجعت، بازگشت انسان به دنیا و ادامه حیات مجدد او می باشد؛ یعنی پس از مدتی که ارتباط روح با جسم قطع گردید، دوباره به آن تعلق می گیرد، جسم زنده می شود و با تدبیر روح به حیات خود ادامه می دهد.

حال این سؤال مطرح است که آیا ممکن است، جسم انسان دوباره دارای حیات شود و روح به آن تعلق گیرد و زندگی دوباره خود را آغاز کند؟

بدون شک اصل حیات مجدد امری ممکن است چرا که قیامت هم چیزی غیر از این نیست. رجعت تشابه زیادی با قیامت دارد به گونه ای که می توان آن را قیامت کوچک نام گذارد؛ زیرا در قیامت بزرگ همه انسان ها بدون استثناء زنده خواهند شد، اما در رجعت عده خاصی از خوبان و بدان زنده می شوند. در قیامت روح به جسم انسان تعلق می گیرد و در رجعت نیز همین تعلق مجدد صورت می گیرد.

وقتی ما امکان قیامت را با گستردگی شگفت انگیزی که دارد پذیرفته باشیم رجعت را که در مقیاس محدودتری قرار دارد پذیرفته ایم؛ زیرا همان خدایی که قادر است انسان را بیافریند و به او حیات دهد و در قیامت برانگیزاند تا به اعمال او رسیدگی کند، توان آن را دارد که پیش از قیامت هم، او را به دنیا باز گرداند و این رستاخیز را که از مظاهر شکوهمند قدرت اوست تحقق بخشد.

امام باقرعلیه السلام در پاسخ ابی الصباح که درباره رجعت سؤال کرد فرمود:

تِلْكَ الْقُدْرَةُ. (۱۰)

این قدرت خداوند است.

سید مرتضی علم الهدی رحمه الله در این باره می نویسد:

«هیچ شبهه ای بر

عاقلی وجود ندارد که بازگشت اموات برای خداوند مقدور است و ذاتاً محال نمی باشد». (۱۱)

پاسخ به شبهه استبعاد

شیخ حرّ عاملی در بیان شبهات مخالفان رجعت، اولین شبهه را استبعاد قرار داده و می نویسد:

الشبهة الاول الاستبعاد وهذا اصل انكار من انكرها. (۱۲)

شبهه اول بعید دانستن رجعت است و ریشه انکار کسانی که آن را رد کرده اند همین استبعاد است.

امّا پاسخ به این شبهه آن است که اگرچه برخی از امور بسیار بعید به نظر می رسند اما وقتی دلیل برمحال بودن آنها وجود نداشته باشد احتمال وقوع آنها وجود دارد و اگر دلیلی بوقوع آنها اقامه گردد گریزی از پذیرش آنها نخواهد بود. ابوعلی سینا می نویسد:

كلّما قرع سمعك من عجائب الزمان و غرائب البلدان، فذره في بقعه الامكان مالم يذده قائم البرهان. (۱۳)

آنچه را گوش تو از مسائل عجیب دوران و امور شگفت انگیز شهرها شنید، در بوته امکان قرار ده مادامی که برهانی آن را نفی نکرده است.

نتیجه آنکه باز گرداندن عدّه ای از انسان ها به دنیا برای خداوند مقدور است و به صرف بعید دانستن نمی توان آن را انکار کرد؛ زیرا بعید دانستن به معنای منع تحقق نیست بلکه به معنای دور بودن تحقق است و چه دورهایی که با کمال ناباوری، نزدیک می گردند.

معجزات انبیاء از اموری بوده اند که مردم آنها را بعید می شمردند، ازدها شدن عصای موسی علیه السلام، زنده شدن مردگان به دست عیسی علیه السلام و دو نیم شدن ماه به دست رسول خداصلی الله علیه وآله از اموری هستند که بسیار بعید به نظر می رسیدند، اما تحقق یافتند. یکی از مسائلی که کافران آن را بعید می دانند مسئله قیامت است، که قرآن هم به استبعاد آن اشاره کرده است و می فرماید:

«إِنَّهُمْ

يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرِيهٗ قَرِيْباً» (۱۴)

آنها آن روز را دور می بینند و ما آن را نزدیک می بینیم.

و در آیه ای دیگر، از قول آنها می فرماید:

«ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيْدٌ» (۱۵)

این بازگشت، دوری است.

همه مخالفان معاد، بر این استبعاد، اتفاق نظر دارند اما بعید شمردن آنها دلیلی بر منع تحقق آن نخواهد بود و استبعاد رجعت نیز، همین گونه است.

نمونه های بازگشت به دنیا در قرآن

وقوع رجعت در گذشته، بهترین دلیل امکان تحقق آن، در آینده است و ما در اینجا چند مورد آن را بیان می کنیم.

۱ - بازگشت گسترده مردم شام خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (۱۶)

آیا ندیدی گروهی را که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ از خانه های خود خارج شدند؟ پس خداوند به آنها فرمود: بمیرید؛ سپس آنها را زنده کرد؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «این کسانی که زنده شدند، هفتاد هزار خانواده از اهالی یکی از شهرهای شام بودند، که گاهی در شهرشان طاعون می آمد و ثروتمندان که توانمند بودند، از شهر بیرون می رفتند و فقرا باقی می ماندند و به این صورت عده کمی از کسانی که بیرون می رفتند به طاعون گرفتار می شدند و مبتلایان به طاعون در میان باقی ماندگان زیاد بودند؛ از این رو همه تصمیم گرفتند، هرگاه آثار طاعون را احساس کردند از شهر بیرون روند. وقتی فهمیدند طاعون آمده است همه آنها از بیم مرگ، از شهر خارج شدند و مدتی در شهرها می گشتند تا به شهر خرابه ای رسیدند که مردم، آن را ترک کرده بودند و بیماری طاعون همه را نابود کرده بود. وقتی پیاده شدند تا در آنجا اقامتی داشته باشند خداوند

به آنها فرمود: همگی بمیرید و همه آنها در یک ساعت مردند و بدن آنها به تدریج متلاشی و پوسیده شد.

یکی از انبیاء بنی اسرائیل به نام حزقیل که از آنجا عبور می کرد وقتی استخوان های آنان را مشاهده نمود، گریه کرد و اشک از چشمانش جاری گردید و گفت:

پروردگارا! ای کاش همان گونه که آنها را میراندی، الآن زنده می کردی تا شهرهای تو را آباد سازند و فرزندان آورند که بنده تو باشند و به همراه سایر بندگانت، تو را پرستش کنند...

(خداوند به خواست او پاسخ داد) و حزقیل مشاهده کرد که استخوان ها به سوی یکدیگر پرواز کرده و به یکدیگر پیوستند و همه آنها زنده شدند و به همدیگر می نگریستند و خدا را تسبیح و تکبیر گفته و زبان به لاله الا الله می گشودند.

در این حال حزقیل گفت: «شهادت می دهم که خداوند بر همه چیز تواناست». (۱۷)

۲ - بازگشت هفتاد نفر از بنی اسرائیل خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۱۸)

(به خاطر آورید) هنگامی که گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را به صورت آشکار (با چشم ظاهر) ببینیم؛ پس صاعقه شما را گرفت در حالی که آن را می دیدید؛ آنگاه شما را پس از مرگ زنده کردیم، شاید خدا را شکر گوید.

امام رضا علیه السلام درباره این واقعه می فرماید:

«وقتی خداوند با موسی سخن گفت، به سوی قوم خود بازگشت و سخن گفتن خدا با خود را به آنان خبر داد؛ اما آنها گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا خود سخن

خدا را بشنویم.

جمعیت آنها هفتصد هزار نفر بود و موسی از میان آنها هفتاد هزار نفر را برگزید و از جمع آن ها، هفت هزار نفر و از میان آنان هفتصد نفر و از جمع آنها هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد. وقتی سخن خدا را شنیدند، گفتند: به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم. پس به خاطر این ظلمی که کردند، خداوند صاعقه ای فرستاد و آنان را گرفت و همه مردند.

موسی عرض کرد: پروردگارا! وقتی من به جمع بنی اسرائیل بازگردم چه جوابی به آنها دهم؟ ایشان خواهند گفت: تو آنان را بردی و به قتل رساندی؛ زیرا در ادعای نبوت خود راستگو نبودی. خداوند هم آنها را زنده کرد و همراه او فرستاد». (۱۹)

۳ - بازگشت ارمیا

بازگشت ارمیا (عزیر) به دنیا، از نمونه های صریح و خدشه ناپذیر دیگری است که امکان تحقق رجعت را به اثبات می رساند. قرآن کریم می فرماید:

«یا مانند کسی که از کنار یک آبادی گذر کرد که بام هایش فرو ریخته بود (و اجساد مردم آن بر روی زمین پراکنده بود. با خود گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می کند؟ خدا هم او را به مدت صدسال میراند و سپس زنده کرد و به او فرمود: چه اندازه درنگ کردی؟ به غذا و نوشیدنی خود (که به همراه داشتی) نگاه کن، هیچ تغییری نکرده است (خدایی که این مواد غذایی را به مدت صدسال نگاه داشته است، بر آنچه اراده کند قدرت دارد). و به الاغ خود بنگر (که چگونه از هم متلاشی شده است، این حیات پس از مرگت هم پاسخی برای تو

درباره معاد است) و هم آنکه تو را نشانه ای برای مردم (درباره قیامت) قرار دادیم. (اکنون) به استخوان های مرکب خود نگاه کن که چگونه آنها را برداشته و به یکدیگر پیوند می دهیم و آنگاه گوشت بر آنها می پوشانیم. (وقتی زنده شدن خود و مرکبش برای او) آشکار گردید گفت: می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست». (۲۰)

دلایل رجعت در ائمت اسلامی

اشاره

تاکنون به اثبات رسید که رجعت امری ممکن و قابل تحقق است و در این بحث به اثبات می رسد که این امر ممکن تحقق خواهد یافت؛ زیرا هر ممکنی که دلیل تحقق داشته باشد، به وقوع می پیوندد و رجعت دلیل تحقق دارد، پس به وقوع می پیوندد. بنابراین آنچه اکنون مورد بحث قرار می گیرد، وجود دلیل بر وقوع رجعت در آخر زمان است.

رجعت از جمله معارف دینی است که با سه دلیل قرآن، روایات و اجماع به اثبات می رسد.

۱- آیات قرآن

اشاره

آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد که به تحقق رجعت در آینده تصریح کرده اند و ما چهار آیه آن را مورد بحث قرار می دهیم:

آیه اول

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (۲۱) و روزی که ما از هر امتی، گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب کردند بر می انگیزیم و آن ها (برای سؤال) نگه داشته می شوند.

نکات آیه و استدلال به آن چند نکته از این آیه استفاده می شود:

۱- روزی خواهد آمد که در آن یک رستاخیز تحقق می یابد.

۲- این رستاخیز، کلی نخواهد بود بلکه از هر امتی گروهی زنده خواهند شد.

۳- این گروه، از تکذیب کنندگان آیات خدا هستند.

۴- پس از زنده شدن نگه داشته می شوند.

نحوه استدلال: دو برانگیختگی در قرآن بیان شده است: یک برانگیختگی کلی، چنان که قرآن می فرماید:

«وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۲۲)

همه آنها را برانگیزیم و از یک نفر هم فرو گذار نخواهیم کرد.

و یک برانگیختگی جزئی، که در آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» بیان گردیده است. جزئی بودن برانگیختگی دوم، روز آن را از روز قیامت، متمایز ساخته است. پس این روز، روز دیگری خواهد بود که به آن روز، رجعت می گوئیم.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

إِنَّ الْعَامَّةَ تَزَعَمُ أَنَّ قَوْلَهُ «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» عَنَى فِي الْقِيَامَةِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَيَحْشُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَ يَدْعُ الْبَاقِينَ؟ لَوْلَا كُنْتَهُ فِي الرَّجْعَةِ وَ أَمَا آيَةُ الْقِيَامَةِ «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۲۳)(۲۴)

اهل سنت گمان دارند مراد خداوند که فرمود: «روزی که از هر امتی گروهی را بر می انگیزیم» روز قیامت است. حضرت فرمود: پس خداوند روز

قیامت از هر امتی گروهی را بر می انگیزد و بقیه را وا می گذارد؟ نه! بلکه مراد، حشر در رجعت است. اما آیه مربوط به حشر در قیامت این است که فرمود: «و همه آنها را بر می انگیزیم و از یک نفر هم فرو گذار نخواهیم کرد».

نقد تفاسیر اهل سنت پیرامون آیه مفسران اهل سنت نظیر: قرطبی، ابن کثیر، جلال الدین سیوطی و ثعالبی، در تفاسیر خود این آیه را که با حشر کلی انسان ها در قیامت مغایرت دارد به روز قیامت تفسیر کرده اند و با اختصار و بدون هیچ گونه اشاره ای به محدودیت کسانی که برانگیخته می شوند، از کنار آن گذر کرده اند. برخی از آنها در توجیه و تفسیر به رأی برآمده اند تا این حشر جزئی را به روز قیامت تفسیر کنند و حقیقت رجعت را که پذیرفته اند از آیه منتفی سازند. اما اجماع همه ادیان الهی و مذاهب اسلامی بر این است که همه مردم، بدون استثناء در روز قیامت محشور می گردند، چنان که قرآن به آن تصریح کرده است، ولی در آیه ۸۴ سوره مبارکه نمل آمده است: «به یاد آور روزی را که از هر امتی عده ای را بر می انگیزیم».

مفسرانی که این آیه را به قیامت تفسیر کرده اند خود را در ناهماهنگی کردن آیات، گرفتار ساخته اند که سوره نمل برانگیختگی عده ای از مردم و آیات دیگر، حشر همه انسان ها را بیان کرده اند؛ اما شیعه با این ناهماهنگی آیات رو برو نیست و هیچ مصداقی هم برای حشر جزئی عده ای از انسان ها، جز رجعت نمی شناسد، چه اینکه ائمه علیهم السلام در برابر نظر اهل سنت به این آیه تمسک جسته اند.

ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام به من

فرمود:

«يُنْكِرُونَ أَهْلَ الْعِرَاقِ الرَّجْعَةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: أَمَا يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»» (۲۵)

آیا اهل عراق رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا قرآن را نمی خوانند که می فرماید: «و روزی که ما از هر امتی گروهی را بر می انگیزیم؟»

نظریه فخر رازی دربارۀ آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» می نویسد:

فاعلم، أن هذا من الامور الواقعة بعد قيام القيامة (۲۶)

بدان این حشر، از اموری است که پس از برپایی قیامت واقع می گردد.

فخر رازی هیچ دلیلی برای این ادعای خود نیآورده است و علت آن هم این است که اساساً سخن او هیچ ضمانت استدلالی ندارد؛ زیرا حرف «مِنْ» در آیه یاد شده برای تبعیض است و تنها به بعثت برخی از افراد اشاره دارد، اما بعثت روز قیامت شامل تمام انسان ها می شود. پس معلوم می گردد این روز بنابر ظاهر آیه، روز رجعت است. بله! اگر مراد از بعد از قیامت یک حشر جزئی پس از حشر کلی باشد باز هم ناصواب است؛ زیرا پس از حشر کلی، کسی نخواهد بود که برانگیخته شود.

نظریه آلوسی آلوسی یکی دیگر از مفسران اهل سنت می نویسد:

«مراد از این حشر (جزئی در سوره نمل)، حشر عذاب است اما پس از حشر کلی و عمومی». (۲۷)

این اشکال بر او وارد است که شما دو حشر را در روز قیامت پذیرفتید: حشر اول که زنده شدن همه مردم است و حشر دوم که حشر گروهی از آنهاست. این برخلاف آیات و روایاتی است که بر یک حشر در قیامت تصریح دارند. علاوه براین، پذیرش حشر دوم مردود است، زیرا اگر بخواهیم پس از زنده

شدن همه مردم، حشر دیگری داشته باشیم، باید عده ای از آنها حیات خود را از دست دهند تا دوباره محشور گردند و ما دلیلی بر چنین مرگی در قیامت نداریم و اساساً مرگی در قیامت وجود ندارد. پس برای تحقق حشر دوم، باید عده ای از کسانی که محشور شده اند، برانگیخته شوند که آن هم تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل باطل است.

ممکن است گفته شود: عده ای در حشر اول زنده نخواهند شد و در حشر دیگری زنده می شوند، پس هر دو حشر در روز قیامت خواهد بود.

اما این حشر دو مرحله ای و یا دو حشر ناقص، خلاف تبادر از آیات و روایات است؛ زیرا آنچه از کلمه حشر در قیامت به ذهن تبادر می کند یک حشر است که اعتقاد عمومی بر آن شکل گرفته است و دست کشیدن از این تبادر، نیازمند دلیل است و ما چنین دلیلی را نداریم.

نظریه شوکانی شوکانی از مفسران اهل سنت می نویسد:

قیل: و المراد بهذا الحشر (نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا) هو حشر العذاب بعد الحشر الكلي الشامل لجميع الخلق. (۲۸)

گفته شده است: منظور از این حشر (از هر امتی گروهی را بر می انگیزیم)، حشر عذاب است که پس از حشر کلی همه انسان ها می باشد.

اما اشکال این سخن که مورد قبول شوکانی است آن است که طرح وجود دو حشر در قیامت مردود است زیرا وقتی حشر کلی صورت گرفت و همه زنده شدند عده ای به جهنم رفته و حشر آنها حشر عذاب است و عده ای وارد بهشت می گردند و رسیدگی به امور انسان های خوب و بد پایان می پذیرد. بنابراین کسی از برانگیخته شدن، استثناء نشده بود که بخواهد پس از

حشر کلی برانگیخته شود، در غیر این صورت حشر کلی معنا ندارد؛ مگر اینکه بگوییم بعضی از کسانی که زنده شده اند، خواهند مرد تا با زنده شدن آنها حشر دوم معنا دهد. در این صورت اشکال هایی که در بحث قبل به نظریه آلوسی وارد کردیم وارد خواهد بود.

نتیجه اینکه تنها یک حشر در قیامت وجود دارد و آن حشر کلی است که همه مردم را در بر می گیرد و حشر جزئی به روز دیگری که روز رجعت است مربوط می شود.

بررسی دو نظریه دیگر: نظریه محمّد جواد مغنیه مرحوم محمّد جواد مغنیه که در جهت تضعیف رجعت، مطالبی را بیان کرده است در استفاده رجعت از آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ مِنَ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» مخالفت کرده و نظر خود را که مطابق نظر مفسران اهل سنت است به علمای شیعه نسبت داده و می نویسد:

أما الذين أنكروا الرجعة من علماء الامامية فقد قالوا: إن الحشر في الایه يراد به الحشر في الیوم الآخره، لا في هذه الحياه، والمراد بالفوج رؤساء الكفار و الجاحدين، فانهم يحشرون و یجمعون لاقامه الحجه عليهم. (۲۹)

امّا آن گروه از علمای امامیه که رجعت را انکار کردند، گفته اند: مراد از حشر در آیه برانگیختگی در آخرت است و نه در این دنیا و مراد از گروهی که برانگیخته می شوند رؤسای کفار و منکرانند، پس آنان هستند که برانگیخته و جمع می شوند تا حجت بر آنها اقامه شود.

بدون شک مطالبی که بیان شد به شیعه مربوط نمی شود؛ بلکه در منابع تفسیری اهل سنت بیان شده اند چنان که یکی از مفسران معاصر شیعه می نویسد:

ان المفسرين من اهل السنه یعتقدون ان الایه ناظره الی یوم القیامه، و قالوا: ان المراد بالفوج

هو اشاره الى رؤساء الجماعات و ائمتهم. (۳۰)

مفسران اهل سنت اعتقاد دارند که آیه به قیامت نظر دارد و گفته اند: مراد از فوج (گروه) اشاره به سران جمعیت ها و رهبران آنهاست.

آلوسی، مفسر سنی مذهب، در ذیل آیه آورده است:

والمراد بالفوج جماعه من الرؤساء المتبوعين لكفره. (۳۱)

مراد از گروهی (در آیه ۸۳ سوره نمل) جمعی از سران مورد تبعیت کافراند.

اما نظر علمای شیعه بنابر ظاهر آیه و روایات اهل بیت علیهم السلام این است که مراد از یوم (روز) در آیه روز رجعت است و به این نظریه شهرت دارند، چنان که آلوسی پس از مطالبی که از او بیان شد می نویسد:

و هذه الایه من اشهر ما استدل بها الامامیه علی الرجعه. (۳۲)

و این آیه از مشهورترین دلایلی است که شیعه برای رجعت، به آن استدلال کرده است.

اما پاسخ این مطالب که آیه به روز قیامت و برانگیختگی برخی از سران کفار و منکران حقّ مربوط می شود این است که برانگیختگی روز قیامت کلی است و یک نفر هم از آن استثناء نمی شود، چنان که قرآن می فرماید:

«وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا» (۳۳)

همه آنها را بر می انگیزیم و از یک نفر هم فروگذار نخواهیم کرد.

بنابراین، برانگیختگی جزئی که در آیه ۸۳ سوره نمل مطرح است، به روز دیگری غیر از روز قیامت مربوط می گردد و آن روز، بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام روز رجعت است.

نظریه سید محمد صدر

سید محمد صدر درباره آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» می نویسد:

«وقتی ما به صورت مستقل به آیه نگاه می کنیم، به هیچ وجه آن را دلالت کننده بر رجعت نمی بینیم و لاقلاً معنای دیگری نظیر معنای رجعت خواهد داشت که دلالت آیه بر آن معنا، کمتر از

دلالت آن بر رجعت نمی باشد» (۳۴)

آنگاه در پایان سخنان خود نتیجه می گیرد که مراد از آیه این است که مردم در روز قیامت گروه گروه محشور می شوند.

خلاصه روشن کلام سید محمد صدر این است که حشر در آیه ۸۳ سوره نمل دو معنا دارد: حشر به معنای رجعت و حشر به معنای بازگشت تدریجی به صحنه قیامت و آیه، معنای دوم؛ یعنی حشر گروه گروه مردم در روز قیامت را بیان می کند.

هدف این نظریه، آن است که آیه یاد شده نوع حشر را بیان می کند و می توان آن را با جمله «و یوم نحشرهم افواجا» (به یادآور روزی را که ما مردم را گروه گروه بر می انگیزیم) تعبیر کرد.

اما این سخن که آیه دلالتی بر رجعت ندارد، ادعایی است که دلیلی بر آن ذکر نکرده است؛ ضمن این که ما به دلایل مختلف اثبات کردیم که این آیه از بهترین دلایل رجعت است.

اما تفسیر «یوم نحشر من کل امه فوجاً» به «یوم نحشرهم افواجا»، یک تفسیر به رأی آشکار است و اگر اراده خداوند بر بیان حشر گروه گروه مردم بود به جای آیه یاد شده، جمله «یوم نحشرهم افواجا» را بیان می کرد چه اینکه در سوره نبأ فرمود: «یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا» اما می بینیم که خداوند از چنین تعبیری استفاده نکرد. پس معلوم می گردد مراد خداوند همان چیزی است که از ظاهر الفاظ آیه استفاده می شود و آن حشر جزئی است که به آن رجعت می گوئیم.

علما و مفسران شیعه هم این آیه را که مناسب است، آن را آیه رجعت بنامیم دلیل روشن رجعت دانسته اند که از جمله آنها:

شیخ مفید (۳۵)، شیخ

طوسی (۳۶)، شیخ طبرسی (۳۷) و علامه طباطبایی (۳۸) می باشند.

آیه دوم

«وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۳۹)

و حرام است بر شهرها و آبادی هایی که آنها را به هلاکت رساندیم (به دنیا بازگردند) آنها هرگز به دنیا باز نمی گردند.

نکات آیه و استدلال به آن دو نکته مهم در این آیه وجود دارد:

۱ - هلاکت برخی آبادی ها از سوی خداوند متعال.

۲ - حرمت و ممنوعیت بازگشت آنها به دنیا.

نحوه استدلال: جایی که هلاک شدگان به آن باز نمی گردند دنیاست؛ زیرا در قیامت همه برانگیخته می شوند چه اینکه خداوند می فرماید:

و همه آنها را برمی انگیزیم و از یک نفر هم فرو گذار نخواهیم کرد. (۴۰)

اکنون که بنابر آیه یاد شده که هلاک شدگان به دنیا باز نمی گردند مفهوم آیه این است که پس کسانی که هلاک نشده اند (با داشتن شرایط) به دنیا باز می گردند.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود آورده است:

فهذه الآية من اعظم الدلالة في الرجعة. (۴۱)

این آیه، بزرگ ترین دلیل بر رجعت است.

امام صادق علیه السلام در استدلال به آیه یاد شده و شرایط رجعت کنندگان می فرماید:

كُلُّ قَرْيَةٍ أَهْلَكَ اللَّهُ أَهْلَهَا بِالْعَذَابِ لَا يَرْجِعُونَ فِي الرَّجْعَةِ وَ أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَيَرْجِعُونَ. أَمَّا غَيْرُهُمْ مِمَّنْ لَمْ يَهْلِكُوا بِالْعَذَابِ وَ مَحْضُوا الْكُفْرَ مَحْضًا يَرْجِعُونَ. (۴۲)

هر شهر و آبادی که خداوند ساکنان آن را با عذاب به هلاکت رساند، در رجعت باز نمی گردند؛ اما در قیامت باز خواهند گشت، ولی کسانی که با عذاب الهی به هلاکت نرسیده باشند و کفر خود را خالص کرده باشند باز می گردند.

اگر گفته شود: نفی رجعت از هلاک شدگان در این آیه به معنای اثبات رجعت برای غیر آنها نمی باشد، پاسخ می دهیم: نفی رجعت از هلاک شدگان، در صورتی موجه است که

رجعتی باشد و از عده ای منتفی گردد و گرنه نفی رجعت از هلاک شدگان در قرآن، آن هم پس از زمان طولانی که از عذاب آنها می گذرد و جهی ندارد جز آن که بازگشت به دنیا را که شامل برخی می شود از آنها منتفی سازد و در این صورت است که نفی بازگشت آنها در آیه یاد شده توجیه پیدا می کند و معلوم می شود که خداوند می خواهد عده ای را از رجعت به دنیا استثناء کند؛ مؤید این پاسخ حدیثی است که از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه یاد شده نقل کردیم.

آیه سوم

«وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴۳)

خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که آنان را به طور قطع، حاکم روی زمین قرار دهد؛ همان گونه که به پیشینیان آنها حاکمیت داد و دینی را که برای آنها پسندیده است پابرجا و مستقر خواهد کرد و ترس آنها را به امنیت مبدل می سازد به گونه ای که تنها مرا پرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند و کسانی که پس از آن کافر گردند آنها فاسقند.

نکات آیه و استدلال به آن نکات مهمی در این آیه وجود دارد که آنها را بیان می کنیم:

۱ - خداوند وعده قطعی بر حکومت دینی مؤمنان داده است.

۲ - این حکومت را خداوند به پیشینیان عطا کرده است.

۳ - همه مؤمنان از صدر اسلام تا زمان تحقق این حاکمیت

مشمول این وعده الهی می باشند.

۴ - دین خدا که مورد قبول مؤمنان می باشد پابرجا خواهد بود.

۵ - ترس مؤمنان به امنیت مبدل می گردد.

۶ - خدا را می پرستند و کسی را شریک او قرار نمی دهند.

۷ - پس از تحقق این زمینه های هدایت، هر کس کفر ورزد فاسق است.

بدون شک چنین حاکمیتی که براساس دین مبین اسلام می باشد در آخر زمان تحقق می یابد؛ زیرا استقرار چنین حکومتی یک وعده الهی است که تاکنون تحقق نیافته و تخلفی هم در وعده خداوند نخواهد بود. چه اینکه قرآن فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ»

شیعه اعتقاد دارد این حاکمیت به رهبری آخرین مرد آسمانی و دوازدهمین جانشین گرامی رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت مهدی علیه السلام تحقق می یابد؛ چنان که روایاتی وارد شده است که حاکمیت در این آیه حکومت حضرت مهدی علیه السلام است.

نحوه استدلال: خداوند به همه مؤمنان از عصر بعثت تا عصر ظهور که دارای ایمان خالص بوده اند وعده حاکمیت دینی و جهانی داده است و برای تحقق این وعده باید همه وعده داده شدگانی که از دنیا رفته اند رجعت کنند تا این وعده الهی تحقق یابد.

نقد نظریه جصاص پیرامون آیه اهل سنت که بر رجعت در امت اسلامی پایبند نیستند در تفسیر آیاتی از این قبیل که رجعت در آنها مطرح شده است به بیراهه می روند. فضای آیه فضای گسترده، امید بخش و نشاط آوری است که مسلمانان به آن شادمان می گردند اما جصاص از مفسران اهل سنت متوفای ۳۷۰ ه. ق در وادی دیگری وارد شده است و می نویسد:

«این سخن خدا، دلیلی بر صحت پیشوایی چهار خلیفه پس از پیامبرصلی الله علیه وآله است؛ زیرا خداوند خلافت در

زمین را به آنها داد و آنان را همان گونه که وعده داده شده است بهره مند گردانید اما معاویه در این افراد وارد نمی شود؛ زیرا او در وقت نزول آیه مؤمن به اسلام نبود». (۴۴)

اشکالات اساسی و فراوانی بر سخن جصاص وارد است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - بنا بر آیه یاد شده وعده الهی در سراسر تاریخ اسلام تا عصر ظهور جاری است و همه مؤمنان واجد شرایط یکجا به آن دست می یابند و به حاکمیت چهار حاکم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله محدود نمی شود.

۲ - ظاهر آیه بیانگر حکومت جهانی است و حاکمیت حاکم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جهانی نبود.

۳ - خلافت مطرح در آیه، یک وعده الهی است در حالی که سه خلیفه اول که بر خلاف حدیث غدیر و وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت را گرفتند حکومتشان وعده الهی نبود.

۴ - بنا بر محتوای آیه، خداوند دین را برای مؤمنان مستقر می کند در حالی که در زمان چهار خلیفه، دین مستقر نگردید و مظالم زیادی به وقوع پیوست.

۵ - در اواخر آیه آمده است خداوند ترس را برای مؤمنان به امنیت مبدل می سازد در حالی که در زمان حاکمیت چهار خلیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ و ناامنی و قتل و تهدید وجود داشت به گونه ای که سه نفر از آنها کشته شدند.

نتیجه اینکه تعیین مصداق جصاص برخلاف مفاد آیه مبارکه ۵۵ سوره نور است و مراد آیه از حاکمانی که خداوند آنها را به خلافت می رساند کسانی هستند که ایمان خالص دارند و در رأس آنها اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

می باشند که خداوند بنا بر وعده خود آنها را به دنیا باز می گرداند تا در این حاکمیت الهی سهیم شوند و غلبه و شکوه اسلام را بر روی زمین نظاره کنند.

آیه چهارم

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۴۵)

همانا ما فرستادگان خود و کسانی که ایمان آورده اند را در زندگی دنیا و روزی که شاهدان به پا می خیزند یاری می کنیم.

نکات آیه و استدلال به آن نکات مهم این آیه عبارتند از:

۱ - وعده قطعی پیروزی به فرستادگان الهی و مؤمنان.

۲ - شکست دشمنان دین خدا.

۳ - گسترده‌گی پیروزی در دنیا و آخرت.

نحوه استدلال: پیروزی که در آیه با فعل مضارع و لام تأکید بیان شده است و به همه انبیاء و مؤمنان مربوط می گردد، به زمان پس از نزول این آیه مربوط می گردد؛ پس برای تحقق این پیروزی که خداوند در قرآن وعده داده است باید انبیاء و مؤمنان ناب و خالص را به دنیا بازگرداند و آنان را بر دشمنان پیروز کند و این همان رجعت است.

جمیل بن درّاج گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تفسیر این سخن خداوند عزّوجلّ که فرمود: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» چیست؟ حضرت فرمود: به خدا قسم این پیروزی در زمان رجعت خواهد بود، آیا نمی دانی که بسیاری از انبیاء در دنیا یاری نشدند و کشته شدند و ائمه علیهم السلام به قتل رسیدند و یاری نشدند؟ پس این پیروزی در زمان رجعت تحقق می یابد. (۴۶)

۲ - روایات

دلیل دوم رجعت روایات فراوانی است که برخی از آنها به اصل رجعت و برخی به ویژگی های آن مربوط می شوند. مجموع این روایات یک دلیل متقن برای اثبات رجعت به شمار می روند و ما در مقاطع مختلف این کتاب بخش زیادی از آنها را نقل خواهیم کرد.

اعتبار روایات رجعت روایت متواتر بهترین دلیل

روایی است که برای اثبات معارف دینی در موضوعات مختلف اقامه می شود و دلیل روایی رجعت خبر متواتر است.

اما خبر متواتر آن است که افراد زیادی آن را نقل کرده اند به طوری که معمولاً هماهنگی آنها بر دروغ امکان ندارد. بنابراین اگر سند روایات متواتر ضعیف هم باشد مورد قبول خواهند بود. البته خبر متواتر در صورتی پذیرفته است که با قرآن، سنت قطعی و عقل تعارض نداشته باشد.

روایت متواتر به دو نوع لفظی و معنوی تقسیم می شود. متواتر لفظی آن است که همه نقل کنندگان، آن را با یک لفظ نقل کرده اند و متواتر معنوی آن است که یک معنی در قالب الفاظ متعدد بیان شده است و غالب اخبار متواتر از نوع دوم هستند.

با توضیحی که بیان شد، روایات رجعت، متواتر معنوی هستند و اگر به حدّ تواتر هم نمی رسیدند بخشی از آنها که دارای سند معتبر می باشند برای اثبات موضوع کافی هستند از این رو خدشه ای در اعتبار آنها وجود ندارد.

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

عده من الآيات النازله فيها و الروایات الواردة فيها تامه الدلاله قابله الاعتماد. (۴۷)

تعدادی از آیات که درباره رجعت نازل شده و روایاتی که درباره آن وارد شده اند از دلالت کامل برخوردار بوده و قابل اعتمادند.

همچنین درباره تواتر آنها می نویسد:

ان الروایات متواتره معنی عن ائمه اهل البيت حتى عدّ القول بالرجعه عند المخالفين من مختصات الشيعه و ائمتهم من لدن الصدر الاول. (۴۸)

روایاتی که از ائمه علیهم السلام درباره رجعت وارد شده است تواتر معنوی دارند به گونه ای که از صدر اسلام اعتقاد به رجعت نزد اهل سنت از ویژگی های شیعه و ائمه آنها به شمار آمده است.

شیخ حر عاملی

نیز می نویسد:

لاریب فی بلوغ الاحادیث المذكوره حدّ التواتر المعنوی. (۴۹)

در رسیدن احادیث یاد شده (رجعت) به اندازه تواتر معنوی تردیدی وجود ندارد.

بزرگان زیادی روایات رجعت را متواتر دانسته اند و ما در اینجا به یک مورد دیگر اشاره می کنیم:

حکیم معاصر، استاد حسن زاده آملی می نویسد: سید جزایری می گوید:

«جمع آنچه از آیات و اخبار و ادعیه در رجعت آمده است ششصد تا است». (۵۰)

نتیجه اینکه روایات رجعت دلیل محکمی بر اثبات این عقیده امیدبخش و عدالت خواهانه است و اگر هیچ دلیلی جز این روایات در دست نباشد وجود آنها برای اثبات رجعت کافی است.

پاسخ به اشکال آلوسی آلوسی از مفسران اهل سنت می نویسد:

والاخبار الّتی روتها الامامیه فی هذا الباب قد کفتنا الزیدیه مؤنه ردّها، علی أنّ الطبرسی اشار الی انها لیست ادله و ان التعویل لیس علیها و انما الدلیل اجماع الامامیه. (۵۱)

و اخباری را که امامیه برای این باب (رجعت) روایت کرده اند زیدی ها زحمت رد آنها را برای ما کشیده اند. علاوه بر آن طبرسی گفته است: روایات، دلیل رجعت نیستند و بر آنها تکیه نمی شود بلکه دلیل رجعت اجماع علمای امامیه است.

اما پاسخ ما به سخنان آلوسی این است که اخبار متواتر به صرف ادعای زیدیه و امثال آن، مردود نیست. اخبار رجعت متواتر، علم آور و در درجه بالای اعتبار است؛ چه این که ما در بررسی اسناد آنها تحقیقاً به وثوق و اعتبار آنها دست یافتیم. اما اینکه در مجمع البیان آمده است تکیه گاه ما در اثبات رجعت اجماع است و نه روایات، از آن جهت نیست که روایات اعتباری ندارند بلکه در مقام پاسخ به کسانی است که روایات را تأویل کرده و معنای دیگری از رجعت ارائه

می کنند؛ زیرا اجماع را نمی توان مانند روایات تأویل کرد و اجماع صریح علمای شیعه بر آن است که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام عده ای از مؤمنان خالص و کافران خالص به دنیا باز می گردند. در اینجا عین کلام شیخ طبرسی را بیان می کنیم تا آنچه را بیان کردیم روشن تر شود.

الرجعه لم تثبت بطواهر الاخبار المنقوله فیتطرق التأویل علیها و انما المعول فی ذلك علی اجماع الشیعه الامامیه. (۵۲)

رجعت با ظاهر روایات اثبات نشده است تا قابل تأویل باشد، آنچه برای اثبات رجعت بر آن تکیه شده است اجماع شیعه است.

تکیه بر اجماع از سوی شیخ طبرسی و پیش از او از سوی سید مرتضی، به خاطر رد تأویل روایات رجعت بوده است و اگر این تأویل نمی بود چنین سخنی هم که تکیه گاه ما تنها بر اجماع است مطرح نمی شد به ویژه اینکه مدرک اجماع معلوم است و همین روایات می باشند.

البته آنها می توانستند این گونه پاسخ تأویل کنندگان را بدهند که اگر شما روایات را تأویل کنید اما اجماع علمای شیعه را که به بازگشت اموات به دنیا تصریح دارد نمی توانید تأویل کنید. در این صورت امثال آلوسی نمی توانستند روایات را تضعیف کنند. بله ممکن است گفته شود این احتمال وجود دارد که روایات نزد شیخ طبرسی کافی نبوده است که بر اجماع تکیه کرده است اما با توجه به اینکه مدرک اجماع معلوم می باشد و همین روایاتی هستند که در دست ما هستند و اگر تضعیف شوند اجماع هم تضعیف خواهد شد، چنین احتمالی ضعیف می باشد. اما اگر این احتمال نزد او قوی باشد پاسخ می دهیم: روایات رجعت متواتر و علم آور است و در

نتیجه به عنوان یک دلیل مستحکم و مستقل برای اثبات رجعت کافی است و تأویل آنها چنان که بحث آن خواهد آمد مردود است.

بررسی تضعیف روایات رجعت یکی از معاصرین، سند روایات رجعت را ضعیف دانسته و همچنین می نویسد:

«بسیاری از روایات رجعت در کتاب های منتخب بصائر الدرجات و کنزالفوائد آمده است که اعتبار آنها ضعیف است.» (۵۳)

و پاسخ ما این است که:

۱ - وقتی روایات متواتر باشند ضعف سند آسیبی به آنها نمی رساند.

۲ - سند همه روایات رجعت ضعیف نیست و تعداد قابل توجهی از آنها معتبر است که به بخشی از آنها در همین کتاب اشاره کرده ایم.

۳ - روایات باید موثق باشند و به صحت آنها اطمینان داشته باشیم اما این وثوق تنها از راه اسناد نمی باشد زیرا وثوق بر دو نوع است: وثوق سندی و آن عبارت از این است که راویان روایت موثق باشند. و نوع دیگر وثوق، وثوق صدور است یعنی اطمینان حاصل شود که روایت از معصوم علیه السلام صادر شده است اگرچه این اطمینان از روی قرائنی باشد و راویان روایت توثیق نشده باشند.

مرحوم حاج آقا رضا همدانی رحمه الله در این باره می نویسد:

المدار علی وثاقه الراوی او الوثوق بصدور الروایه و ان کان بواسطه القرائن الخارجیه الّتی عمدتها کونها مدونه فی الکتب الاربعه (۵۴) او مأخوذه من الاصول المعتمره مع اعتناء الاصحاب بها و عدم اعراضهم عنها. (۵۵)

معیار حجیت روایت بر موثق بودن راوی یا اطمینان به صدور روایت است. اگر چه این اطمینان به خاطر قرائن خارج از روایت باشد که عمده آنها وجود احادیث در کتب اربعه شیعه یا برگرفته از اصول معتبر روایی با عنایت اصحاب به آنها و عدم

اعراضشان از آن روایات می باشد.

نتیجه اینکه بخشی از روایات رجعت سند موثق دارند و بخشی هم از شواهد و قرائنی برخوردارند که بر صدور آنها از ائمه علیهم السلام اطمینان داریم و آن وجود این احادیث در کتب اربعه شیعه است و مجموع آنها یک خبر متواتر است که موجب علم و اعتقاد قطعی به تحقق رجعت در زمان حضرت مهدی علیه السلام می گردد. بنابراین، روایات ضعیف، نقطه ضعفی برای اثبات رجعت نخواهند بود.

علامه مجلسی درباره تواتر روایات رجعت، نقل بزرگان شیعه و منابع روایی آنها که این روایات را در آنها نقل کرده اند می نویسد:

«چگونه کسی که به حقیقت ائمه اطهار علیهم السلام ایمان دارد و به حدود دویست حدیث صریح که به تواتر از آنها به ما رسیده است و بیش از چهل نفر از بزرگان موثق و علمای اعلام در بیش از پنجاه کتاب از مؤلفان خود نوشته اند شک می کند؟ آنگاه نام آنها را می برد که برخی از آنان عبارتند از:

شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشّی، عیاشی، علی بن ابراهیم، سلیم هلالی، شیخ مفید، کراجکی، نعمانی، صفار، ابن قولویه، سید بن طاووس، فرات بن ابراهیم، امین الدین طبرسی، برقی، ابن شهر آشوب، قطب راوندی، علامه حلی، فضل بن شاذان، شهید اول و ... اگر مثل احادیث رجعت متواتر نباشد دیگر در چه چیزی می شود ادعای تواتر کرد با اینکه عموم شیعه این احادیث را از گذشتگان خود نقل کرده اند و به گمان من هر کسی در امثال رجعت شک کند در ائمه دین شک کرده است». (۵۶)

محمد جواد مغنیه نیز روایات رجعت را تضعیف کرده و می نویسد:

أما الأخبار المروية في الرجعة عن أهل

البیت فہی کالاحادیث فی الدجال الّتی رواها مسلم فی صحیحہ... فمن شاء آمن بها و من شاء جحدھا. (۵۷)

امّا اخباری کہ از اہل بیت دربارہ رجعت روایت شدہ است مانند احادیث مربوط بہ دجال است کہ مسلم در صحیح خود آورده است... ہر کس بخواہد بہ آنها ایمان می آورد و ہر کس بخواہد آنها را انکار می کند.

نظر محمّد جواد مغنیہ دربارہ روایات رجعت دارای اشکال ہای فراوانی است کہ بہ چند مورد آن اشارہ می کنیم:

۱ - قیاس اخبار رجعت و اخبار دجال مع الفارق است و فرق ہای آن را در ہمین اشکال ہا بیان می کنیم.

۲ - اخبار مربوط بہ دجال خبر واحدند اما اخبار مربوط بہ رجعت متواتر می باشند.

۳ - روایات آمدن دجال ضعیف اند و بہ آیات قرآن و اجماع تأیید نشدہ اند اما روایات رجعت از اعتبار لازم برخوردارند و مورد تأیید قرآن و اجماع علمای شیعہ قرار دارند.

۴ - محتوای اخبار دجال بہ یک فرد بسیار شرور در آخر زمان بر می گردد کہ دربارہ او اختلاف نظرہای زیادی وجود دارد امّا اخبار رجعت بہ بازگشت ہمہ انبیاء، ائمہ علیہم السلام و ہمہ خوبان خالص و ہمہ بدان خالص و حاکمیت طولانی امام حسین علیہ السلام مربوط می شود کہ کمترین اختلافی در سیمای آنها وجود ندارد و جایگاہ خوبان آنها جایگاہ بلند مرتبگان عالم وجود و بہترین ہای عالم است کہ بہ ایمان خالص نایل شدہ اند و چہرہ ہای منفی رجعت کنندہ نیز روشن و شناختہ شدہ اند.

حال چگونہ می شود با این تفاوت ہای بزرگ و امتیازہایی کہ روایات رجعت دارند این اندازہ با احادیث آن سطحی برخورد کردہ و بہ خاطر اسکات مخالفین عقب نشینی کنیم!

۳ - تکرار رخدادهای پیشینان در امت اسلامی

روایات فراوانی از طریق شیعہ و سنی وارد شدہ است

که آنچه در اَمت های گذشته رخ داده است در این اَمت نیز رخ خواهد داد، پس با توجّه به این روایات، یکی از رخدادهای مهم و مکرر اَمت های گذشته که رجعت است در اَمت اسلامی هم به وقوع می پیوندد. علامه طباطبایی می نویسد:

«آیات و روایات به طور اجمال بر تحقق رجعت دلالت دارند؛ نظیر سخن خدای متعال که فرموده است: «آیا گمان کرده اید وارد بهشت می شوید و حوادثی مانند حوادث گذشتگان به شما نمی رسد؟» (۵۸) و از جمله حوادثی که قبل از ما واقع گردیده است و در این اَمت هم به وقوع می پیوندد زنده شدن مردگان است، همان گونه که قرآن قصه ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و ارمیا و کسان دیگری غیر از آنها را نقل کرده که بازگشت اموات تحقق یافته است و شیعه و سنی از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست همانا شما مسلمانان با سنّت هایی که در اَمت های گذشته بوده است روبرو خواهید شد و مو به مو در این اَمت هم پیاده خواهد شد به طوری که نه شما از راهی که برای آنها بود جدا می شوید و نه سنّت های بنی اسرائیل از شما جدا خواهند شد.» (۵۹)

روایات تکرار رخدادهای اَمت های گذشته فراوان است و ما در اینجا چند مورد آن را نقل می کنیم:

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّمَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ. (۶۰)

آنچه در بنی اسرائیل رخ داد بدون کم و کاست در این اَمت هم رخ خواهد داد.

همچنین در روایت دیگری با سند صحیح فرمود:

كُلُّمَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ

السَّابِقَهُ يَكُونُ مِثْلَهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقَدِّهِ بِالْقَدِّهِ. (۶۱)

آنچه در امت های گذشته واقع شد بدون کم و زیاد در این امت هم به وقوع می پیوندد.

چیزی در امت پیامبران پیش از من واقع نشد مگر اینکه نظیر آن در امت من واقع می شود.

روایات این موضوع بسیار است و شیخ حرّ عاملی درباره تعداد زیاد آن می نویسد:

والاحادیث فی ذلک کثیره متواتره بین الشیعه و العامه. (۶۲)

روایات در این زمینه (تکرار رخداد های امت های قبلی در امت اسلامی) بین شیعه و سنی زیاد و در حدّ تواتر است.

اهل سنت حوادث گذشته را محدود به انحراف مردم و بروز بدعت ها و امثال آن دانسته اند اما این تخصیص بدون مخصص است، روایات مطلق است و محدود کردن به بیان چند مورد برخلاف ظاهر آنهاست. البته عدّه ای از آنها تکرار همه رخداد های امت های گذشته را پذیرفته اند اما رجعت را که از جمله آن حوادث است نپذیرفته اند در حالی که ما دلیلی نداریم که عموم این روایات را در ارتباط با رجعت تخصیص زده باشد.

رجعت در امت های گذشته در بحث قبل بیان گردید که آنچه در امت های گذشته پیش آمده است در این امت هم پیش خواهد آمد و در این بحث بیان می کنیم که یکی از اموری که در میان آنها پیش آمد رجعت بود و در نتیجه رجعت در امت اسلامی هم پیش خواهد آمد و گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

امت های گذشته به ویژه بنی اسرائیل شاهد رجعت هایی بودند که در بحث امکان وقوع رجعت به سه مورد آن از قرآن کریم اشاره کردیم. این رجعت ها درباره ارمیا یا عزیر و رجعت مردم یکی از شهرهای شام و یک

جمع هفتاد نفری از همراهان موسی علیه السلام بود و در اینجا دو مورد دیگر را بیان می کنیم.

الف - رجعت ذوالقرنین رجعت ذوالقرنین از بهترین نمونه های اقوام گذشته است.

«از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: ذوالقرنین چه کسی بود؟ حضرت فرمود: مردی که خداوند او را برای هدایت قومش مبعوث کرد اما مردم او را تکذیب کردند و ضربه ای بر پیشانی او زدند و جان داد. آنگاه خداوند او را زنده کرد و به سوی قومش فرستاد و دوباره او را تکذیب کردند و ضربه ای بر آن سمت پیشانیش زدند و جان سپرد و سپس خداوند او را زنده کرد. او ذوالقرنین است؛ زیرا دو طرف پیشانیش ضربه خورد.» (۶۳)

ب - رجعت فرزند نوح «یکی از فرزندان نوح علیه السلام که عمر طولانی کرد و گفته اند وصی آن حضرت بوده است «سام» می باشد. حواریون عیسی علیه السلام از او خواستند تا سام را زنده کند. مسیح علیه السلام هم بر سر قبر او رفت و گفت: ای سام! به اذن خدا مرا اجابت کن، او هم به قدرت خداوند برخاست. عیسی علیه السلام از او پرسید دنیا چگونه است؟ سام پاسخ داد: مانند خانه ای که دو درب دارد، از این درب داخل شدم و از درب دیگر خارج گردیدم.

در نقل دیگری آمده است: عیسی علیه السلام از او پرسید می خواهی بمانی یا باز گردی؟ و او جواب داد: یا رُوحَ اللَّهِ باز می گردم.» (۶۴)

۴ - اجماع

توضیح

یکی از دلایل اثبات مسائل دینی اجماع است. اتفاق نظر علما بر یک موضوع دینی را اجماع گویند و رجعت از موضوعاتی است که علمای شیعه بر آن اجماع دارند. شیخ مفید در این باره می نویسد:

اتفقت الامامیه علی وجود رجعه کثیر من

الاموات الى الدنيا قبل يوم القيامة. (۶۵)

شیعه بر بازگشت عده زیادی از اموات به دنیا پیش از روز قیامت اتفاق نظر دارد.

ابوالصلاح الحلبي: اجمعت الفرقه المحقه على اعاده من محض الكفر او الايمان من امتنا في دوله المهدي عليه السلام. (۶۶)

گروه حق مدار شیعه بر بازگشت هر کس از امت ما که کفر یا ایمان خود را خالص کرده است در دولت مهدی علیه السلام اجماع دارد.

سید مرتضی: قد اجتمعت الاماميه على ان الله تعالى عند ظهور القائم صاحب الزمان عليه السلام يعيد قوما من اوليائه لنصرته و الابتهاج بدولته و قوما من اعدائه ليفعل بهم ما يستحق من العذاب و اجماع هذه الطائفة حجه، لان المعصوم فيهم فيجب القطع على ثبوت الرجعه. (۶۷)

شیعه اجماع دارد که خداوند به هنگام ظهور قائم؛ صاحب الزمان علیه السلام عده ای از دوستان خود را برای یاری دادن او و شادمانی از دولتش و عده ای از دشمنانش را هم برای عذابی که مستحق آن هستند به دنیا باز می گرداند و اجماع علمای شیعه حجت است؛ زیرا امام معصوم در آنهاست پس اعتقاد به رجعت واجب است.

حسن بن سليمان بن خالد قمی: الرجعه ممّا اجمع عليه علماءنا. (۶۸)

رجعت از مسائلی است که علمای ما بر آن اتفاق نظر دارند.

علامه مجلسی: اجمعت الشیعه على الرجعه في جميع الاعصار و اشتهرت بينهم كالشمس في رابعه النهار. (۶۹)

شیعه در همه زمان ها بر رجعت اجماع کرده است و آن مانند خورشید وسط آسمان در میان شیعه شهرت یافته است.

شیخ حرّ عاملی: اجماع و اتفاق نظر همه شیعیان دوازده امامی بر صحت اعتقاد به رجعت است و مخالف قابل اعتنایی از علمای گذشته و معاصر در میان آنها دیده نمی شود و با وجود روایات متواتر از

پیامبر و ائمه علیهم السلام که دلالت بر اعتقاد آنها به رجعت دارند معلوم می شود که معصوم علیه السلام هم در این اجماع حضور دارد. (۷۰)

سید عبدالله شُبْر: اعلم، ان الرجعه مما اجمعت علیه الشیعه الحقه و الفرقة المحقه، بل هی من ضروریات مذهبهم. (۷۱)

بدان که رجعت از اموری است که شیعه برحق استوار و گروه واقع گرا بر آن اجماع دارد؛ بلکه از ضروریات مذهب آنهاست.

پاسخ به اشکال آلوسی بر اجماع

آلوسی از مفسران اهل سنت می نویسد: امین الدین طبرسی گفته است:

«انما الدلیل، اجماع الامامیه و التعویل لیس الا علیه» و انت تعلم ان مدار حجیه الاجماع علی المختار عندهم، حصول الجزم بموافقته المعصوم و لم يحصل للسنی هذا الجزم من اجماعهم هذا، فلا ینتهض ذلک حجه علیه مع ان له اجماعاً یخالفه و هو اجماع قومه علی عدم الرجعه الکاشف عما علیه سید المعصومین صلی الله علیه و آله. (۷۲)

«دلیل رجعت، اجماع علمای شیعه است و تنها بر آن تکیه می شود» و تو می دانی مدار حجیت اجماع نزد آنها (علمای شیعه) یقین به موافقت معصوم است و از اجماع آنها برای سنی این یقین به دست نمی آید. پس این اجماع بر سنی حجت نیست. ضمن اینکه سنی اجماعی دارد که مخالف اجماع شیعه است و آن اجماع اهل سنت بر عدم رجعت است که کشف از نظر سرور معصومین صلی الله علیه و آله دارد.

اشکال های آلوسی در دو مورد خلاصه می شود:

۱ - مدار حجیت اجماع نزد شیعه، یقین به موافقت معصوم است و اجماع آنها برای سنی ها یقین آور نیست.

۲ - اجماع شیعه بر رجعت، اجماع مخالف دارد. اهل سنت بر عدم رجعت اجماع کرده اند که این اجماع کشف از قول سرور معصومین صلی الله علیه و آله می کند.

اما پاسخ

به اشکال اول این است که شیعه به عصمت محمد و آل محمد علیهم السلام که چهارده شخصیت آسمانی هستند اعتقاد دارد و آنها را حجت خدا می داند؛ از همین رو اجماع علمای شیعه که کشف از موافقت یکی از آنها دارد را حجت می داند؛ اما اهل سنت که تنها اعتقاد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله دارند در استفاده از دلیل شرعی اجماع در محدودیت قرار دارند و نتیجه این محدودیت، محرومیت از معارفی است که با اجماع کاشف از قول اهل بیت علیهم السلام به دست می آید و البته این محدودیت و محرومیت نتیجه گزینش آنها در انتخاب مذهب است. بنابراین، عدم نیل به یقین برای سنی ها که آلوسی به آن اشاره کرده است از محدودیت در ابزارهای شناخت است که در اختیار آنها هم قرار دارد اما از آن بهره نمی گیرند و این نظیر آن است که کسی چشم خود را ببندد و بگوید نمی بینم پس نیست و به وجود اشیاء اطراف خود یقین ندارم و گفته کسانی که با چشمان خود می بینند را هم حجت نمی دانم. در پاسخ به چنین کسی تنها می توان گفت: چشم باز کن تا آنچه را نمی بینی مشاهده کنی.

اما اینکه آلوسی گفته است علمای سنی اجماع مخالفی با اجماع شیعه دارند که کشف از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله می کند، مورد قبول نیست و دو جواب نقضی و حلی برای آن بیان می کنیم. اما جواب نقضی این است که همان گونه که او می گوید اجماع شیعه مخالف دارد و آن اجماع سنی هاست ما هم در پاسخ می گوئیم اجماع سنی ها مخالف دارد و آن اجماع شیعه است بنابراین اجماع اهل سنت

کشف از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نمی کند.

اما جواب حلی این است که اجماعی حجت است که مدرک آن نامعلوم باشد اما مدرک اجماع علمای اهل سنت معلوم است و آن نه روایات پیامبر صلی الله علیه و آله که تعصب شدید و اغراض سیاسی است که بحث آن خواهد آمد و ما در مباحث آینده بیان می کنیم که منقولات و گفته های اهل سنت درباره رجعت به خاطر مخالفت بی حد و ضابطه ای که با رجعت دارند مخدوش و فاقد اعتبار است و اجماع آنها نیز همین گونه است. بنابراین، روایت معتبری وجود نداشته است که آنها بر اساس آن به اجماع رسیده باشند و اکنون آن روایت در دسترس ما نباشد بلکه مایه اجماع آنها مخالفت های بی اساسی است که بیان گردید و البته چنین اجماعی کمترین حجیت شرعی ندارد.

پاسخ به مخالفت با اجماع

مرحوم سید محسن امین در پاسخ به احمد امین که رجعت را مورد تحریف و تضعیف قرار داده است به این کلام سید مرتضی اشاره می کند «درباره رجعت عدّه ای معتقدند که خدای تعالی به هنگام ظهور مهدی علیه السلام، گروهی از مردم که از دنیا رفته اند را به دنیا باز می گرداند و عدّه ای دیگر معتقدند مراد از رجعت بازگشت دولت و امر و نهی به اهل بیت علیهم السلام است نه رجوع اشخاص و زنده کردن اموات» و آنگاه نتیجه می گیرد مسأله اجماعی نیست. (۷۳)

همچنین مرحوم محمد جواد مغنیه می نویسد:

«عدّه ای از علمای شیعه می گویند خدای سبحان به زودی گروهی از اموات را به صورتی که بودند به زندگی دنیا باز می گرداند و به وسیله آنها اهل حق را بر اهل باطل پیروز می گرداند و این معنای رجعت است و عدّه ای دیگر این

را انکار کردند و به طور قطع نفی کردند». (۷۴)

این گونه تضعیفِ اجماع تنها به برخی از علمای لبنان مربوط می شود که با هدف اسکات مخالفین صورت گرفته است. نویسندگان کتاب شیعه فی المیزان همه علمای شیعه که اجماع بر رجعت دارند را گروهی از علمای شیعه به شمار آورده است و اندکی غیر عالم که به قول سید مرتضی علم الهدی از اثبات رجعت و امکان تحقق آن عاجز هستند را نیز گروه دیگری از علمای شیعه به حساب آورده است و نتیجه می گیریم اجماع بر رجعت نداریم.

اما ما برای اثبات اختلافی نبودن اعتقاد به رجعت و عدم وجود مخالف برای اجماع بر آن، دو پاسخ مطرح می کنیم:

۱ - آنچه می تواند سخن مخالف با اجماع به شمار آید نظری است که از میان عالمان دینی مطرح شده باشد اما سخن کسانی که از اثبات رجعت و امکان تحقق آن عاجزند از علمای شیعه به شمار نمی آیند و سخن آنها، سخن مخالف با اجماع نخواهد بود و آسیبی به اجماع نمی رساند از همین روست که برخی از محققان معاصر نوشته اند:

«مخالفت آنها طوری است که لطمه ای به اجماع نمی زند». (۷۵)

مخالفت با رجعت در صورتی قابل طرح است که از یک منبأ، تفسیر و توجیه قابل قبولی برخوردار باشد اما این مخالفت، چنین ویژگی هایی ندارد بلکه ریشه آن ضعف در اندیشه است حال چنین مخالفتی در فضای علم و تحقیق و استدلال چه بهایی می تواند داشته باشد که برخی از کسانی که به سخن آنها اشاره کردیم بخواهند اجماع علمای شیعه را با آن نقض کنند.

۲ - در پاسخ اول بیان کردیم که مخالفت مطرح شده با رجعت ضرری به

اجماع علمای شیعه نمی زند امّا در این پاسخ بر آنیم که اثبات کنیم حتی مخالفتی وجود نداشته است و در نتیجه اجماع بر رجعت بدون مخالف است. البته مراد از مخالفت با رجعت و انکار آن همان تأویل روایات از معنای اصطلاحی به بازگشت حکومت به اهل بیت علیهم السلام است.

اجماع بر رجعت مخالف ندارد؛ زیرا کسانی که مخالفت با رجعت را نقل کرده اند علت آن را ضعف اندیشه در اثبات امکان رجعت دانسته اند و این ضعف بیانگر آن است که مخالفان رجعت که روایات رجعت را تفسیر به رأی و تحریف کرده اند در زمره علمای تشیع نبوده اند بلکه علمای آن زمان که شیخ مفید، شیخ صدوق، سید مرتضی، شیخ طوسی و امثال آنها می باشند به رجعت به دنیا معتقد و روایات آن را نقل کرده و برخی از آنها بر این عقیده شیعی ادعای اجماع کرده اند پس چه کسی است که در برابر این بزرگان عالم تشیع در آن عصر، مخالفت کرده و مخالفت او از یک جایگاه معتبر علمی برخوردار بوده است؟

شیخ حرّ عاملی در این باره می نویسد:

انا لم نجد احدا من علمائهم خرج بانكار الرجعه و لا تعرض لتضعيف حديث واحد من احاديثها و لا لتأويل شىء منها. (۷۶)

ما یک نفر از علمای شیعه را هم سراغ نداریم که رجعت را انکار و یا یک حدیث آن را تضعیف و یا تأویل کرده باشد.

و محقق شهید آیه الله مطهری می نویسد:

«شاید در علمای شیعه یک نفر، دو نفر هم نمی شود پیدا کرد که رجعت را انکار کنند». (۷۷)

نقل مخالفت با رجعت برای اولین بار توسط شیخ مفید متوفای ۴۱۲ ه. ق. با این عبارت مطرح گردید: و ان

کان بینهم فی معنی الرجعه اختلاف اگرچه در معنای رجعت میان امامیه اختلاف است. (۷۸)

البته وجود این اختلاف از نظر شیخ مفید بسیار جزئی بوده است چه اینکه می نویسد:

والامامیه باجمعها علیه الا شذاذاً منهم تأولوا ما ورد فيه مما ذكرناه على وجه يخالف ما وصفناه. (۷۹)

همه شیعه به رجعت به دنیا اعتقاد دارند مگر عدّه اندکی که روایات رجعت را برخلاف آنچه ما بیان کردیم تأویل کردند.

و سید مرتضی متوفای ۴۳۶ ه. ق می نویسد:

«امّا آن کس از اصحاب ما که رجعت را تأویل کرد که معنای آن بازگشت دولت و امر و نهی به قائم علیه السلام است و نه بازگشت اشخاص و زنده کردن اموات، عدّه ای از شیعیان وقتی از اثبات رجعت و بیان جواز آن عاجز ماندند و گمان بردند که رجعت با تکلیف منافات دارد بر این تأویل از روایات رجعت تکیه کردند و این کار آنها صحیح نیست». (۸۰)

منشأ ورود تأویل روایات به کتاب های کلامی، تفسیری و روایی سخن شیخ مفید است و سید مرتضی به تبعیت از شیخ مفید و یا به صورت مستقل این تأویل روایات را وارد کتاب ها کرد و دیگران با تکیه بر نقل آنها در کتاب های بسیاری به آن اشاره کردند. البته همه علمای عصر شیخ مفید و سید مرتضی نظیر شیخ صدوق که در آن عصر در قم زندگی می کرد و شیخ طوسی که با فاصله کمی از او حیات خود را می گذرانده است با آنکه به بحث رجعت پرداخته اند امّا به این مخالفت اشاره نکرده اند و شاید وجود چنین مخالفتی را نپذیرفته و یا بسیار ناچیز می دانسته اند که قابل ذکر نبوده است و گرنه باید اگرچه با اشاره کوتاه

از آن یاد می کردند.

البته در کتاب «الرجعه فی احادیث الفریقین» صفحه ۴ آمده است که شیخ صدوق در کتاب اعتقادات، ص ۷۶ به این تأویل اشاره کرده است، اما این سخن صحیح نیست و شیخ صدوق چنین سخنی ندارد.

با توجه به اینکه این تأویل از روایات تنها از سوی دو نفر از علما و آن هم به صورت کلی و مبهم و بدون ذکر نام تأویل کننده و منبعی که تأویل در آن بوده است نقل شده، نمی توان آن را به علمای شیعه نسبت داد. پس این تأویل یا مخالفت در افواه برخی از عوام شیعه بوده است و تعبیر شیخ مفید از وجود مخالف هم به همین اندازه است و سید مرتضی هم اگرچه در آغاز کلام خود، از مخالفین رجعت به «اصحاب ما» یاد کرده است اما در توضیح خود می نویسد: «عده ای از شیعیان» و این تعبیر از مخالفان می رساند که آنها عالم نبوده اند هر چند برخی از روی تسامح با لفظ عالم از آن ها یاد کرده اند.

اگر گفته شود سیره علما بر این نیست که مخالفت افراد عادی را در برابر کلام علما نقل کنند پس ممکن است مخالفت از سوی عالمی بوده باشد، پاسخ می دهیم در این مورد، علت خاصی وجود داشته است و آن بیان مخالفت در روایتی از امام صادق علیه السلام است چنان که از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

مُقَصِّرُهُ شِيعَتِنَا تَقُولُ مَعْنَى الرَّجْعَةِ أَنْ يَرُدَّ اللَّهُ إِلَيْنَا مُلْكُ الدُّنْيَا وَأَنْ يَجْعَلَهُ لِلْمَهْدِيِّ وَيَحْتَمُّمُ. (۸۱)

کوتاه فکران از شیعیان ما می گویند: معنای رجعت این است که خداوند مُلک دنیا را به ما باز می گرداند و برای مهدی قرار می دهد، وای

بر آنها.

حال که معلوم گردید منشأ اصلی مخالفت با رجعت روایت بوده است و این روایت در اختیار ما هم می باشد خود می توانیم درباره بود و نبود این مخالفت به واقعیت دست یابیم، یعنی اگر سند این روایت معتبر باشد وجود این مخالفت را در حدّ عده اندکی از شیعیان ضعیف و کوته فکر و مورد مذمت می پذیریم و اگر معتبر نباشد اصل وجود این مخالفت را، حتی در میان اندکی از عوام شیعه هم نمی پذیریم و در نتیجه در برابر اجماع بر رجعت مخالفی نمی بینیم.

اما این روایت را که مفضل نقل کرده است راویانی در سلسله سند آن قرار دارند که بسیار ضعیف و بعضاً دروغگو و اهل غلو هستند. یکی از آنها محمد بن نصیر می باشد که فردی ضعیف و اهل غلو می باشد و امام هادی علیه السلام او را لعنت کرده است و ما تحلیل کامل سند این روایت و اثبات ضعف شدید آن را در فصل اوضاع جهان پس از حضرت مهدی علیه السلام به طور کامل بیان خواهیم کرد.

از آنچه بیان کردیم روشن گردید که اجماع بر رجعت هیچ مخالفی از عالم و عامی ندارد و تأویلی که از زمان شیخ مفید تاکنون به آن اشاره شده است که روایات رجعت را به معنای بازگشت حکومت به حضرت مهدی علیه السلام معنا کرده اند ثابت نیست و وجود آن اساسی جز یک روایت بسیار ضعیف ندارد و در نتیجه سخنان سید محسن امین و محمد جواد مغنیه در تضعیف اجماع بر رجعت مبنای صحیحی ندارد.

ضرورت رجعت از نگاه عقل

تاکنون رجعت را با آیات، روایات و اجماع به اثبات رساندیم اما حکیم بزرگوار، مرحوم آیه الله رفیعی قزوینی

خواسته است علاوه بر ادله نقلی با ادله عقلی هم تحقق آن را به اثبات رساند و ما در ابتدا بیان او را مطرح و سپس مورد بررسی قرار می دهیم.

استدلال حکیم رفیعی قزوینی مرحوم آیه الله، حکیم، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی در کتاب رسائل و مقالات فلسفی، مطالب خود را طی ده صفحه پیرامون اثبات رجعت بیان می کند. این مطالب با اصطلاحات و ادبیات فلسفی خاص خود بیان شده اند که ما آنها را به صورت خلاصه و روان بیان می کنیم. مجموع مطالب که در سه مقدمه و یک نتیجه گیری بیان شده اند به شرح ذیل می باشند:

مقدمه اول روح انسان علاوه کاملی به بدن مادی دارد و این علاوه به ربط ذاتی طبیعی بین قوه روحانی و قوه مادی طبیعی باز می گردد. این علاوه همان قدرت نفس و استعلای وجود او نسبت به بدن و ضعف و مقهوریت بدن نسبت به نفس است و از آنجا که این علاوه به شؤون ذاتی نفس باز می گردد ممکن نیست که پس از مرگ بدن و باقی بودن نفس از بین برود.

پس احکام نفس همیشه از مطلع حقیقت آن طلوع کرده و در افق بدن که به منزله زمین بسیط و پهناور است ظهور می کند. نتیجه آنکه هر گاه نفس پس از مرگ توجه کاملی به بدن طبیعی نماید زندگی جدید ممکن خواهد بود و امر محالی نمی باشد.

مقدمه دوم خداوند در هر موجودی قوه مخصوصی قرار داده است که براساس آن قوه، اثر و خاصیت خود را بروز می دهد. این قوه را در چیزی که حیوان یا نبات نباشد طبیعت گویند و در نبات، نفس نباتی و در حیوان نفس حیوانی

نامند و در عقل محض قوه جوهریه تعقل و دانش و در پیامبر و امام تعلیم و ارشاد عمومی و تهذیب می باشد و وظایف تعلیمی انبیاء تابع مقدار استعداد و بهره از حق و نفوذ علمی و گفتار و حُسن کلام و طلاق و شیرینی زبان است. وقتی این مقام نفس به مرتبه اعلای عقل بسیط و نوربخشی و تهذیب و تکمیل نفوس انسان ها رسد روح خاتمیت تحقق می یابد. مقصود از خاتمیت قوه تکمیل و تعلیم شخص خاتم است که همه مراتب مختلف بشر را تا روز قیامت در کمال قوه علمی و عملی از حدّ قوه در فعلیت کامل قرار می دهد. مقام امام هم که جانشینی از مقام منیع خاتمیت است در سعه نفس و قوه تعلیم عمومی و تهذیب روحانی تا روز قیامت همین گونه است.

مقدمه سوم در علم الهی و حکمت متعالیه به اثبات رسیده است که قسر همیشگی نیست و قسر در اصطلاح به معنای منع کردن و ممنوع شدن چیزی از بروز اثر طبیعی خود است که طبعاً خواستار آن است و بنابر فطرت، وجود الهی رو سوی او دارد؛ مثل سنگی که بنابر طبع خود یا جاذبه زمین که آن هم طبیعی است، میل به مرکز دارد، به قهر و اجبار به سمت بالا پرتاب کنند. یا تغییر بدن از سلامتی به بیماری یا قرار گرفتن در مسیر رهبانیت که موجب تعطیلی اجباری قوای حیوانی در وجود انسان می گردد.

اما دلیل اینکه قسر همیشگی نخواهد بود این است که به لغویت و عبث بودن قوه مخصوصی که خداوند در وجود هر چیز قرار داده است می انجامد و این با حکمت پروردگار

منافات دارد. پس به ضرورت عقل جمع میان قوه تأثیرگذار در چیزی با منع دائمی آن از تأثیرگذاری در عالم، محال و از حکیم صادر نمی شود.

نتیجه گیری از مقدمات سه گانه از مقدماتی که بیان شد نتیجه می گیریم که رجعت یعنی رجوع ارواح و نفس های ناطقه مقدسه پیامبر و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین به بدن های عنصری و جسدهای دنیوی خویش، امری ممکن بلکه به ضرورت عقل واجب است؛ زیرا از مقدمه اول معلوم گردید که علاقه و توجه دوباره روح به بدن مادی ممکن است و از بین رفتن این علاقه محال می باشد. و از مقدمه دوم روشن گردید که روح پیامبر و ائمه علیهم السلام معلم و مهذب همه افراد بشر و رساننده آنها به سعادت و اتحاد کلمه و یگانگی در پیمودن راه توحید می باشد و بنابر این قاعده که هر موجودی خاصیتی دارد خاصیت وجودی آنها هم همین تعلیم و تهذیب عمومی است. و از مقدمه سوم هم معلوم شد که قسر و ممنوعیت از کمال نمی تواند همیشگی باشد و پیامبر و ائمه علیهم السلام به خاطر ممنوعیتی که وجود داشت نتوانستند خاصیت وجودی خود را بروز دهند. پس باید زمانی این ممنوعیت از میان برود و آنها باز گردند و تعلیم و تهذیب که خاصیت تکوینی آنهاست را از خود بروز دهند. (۸۲)

بررسی نظریه حکیم رفیعی قزوینی اگرچه این نظریه به صورت شیوا و ابتکاری توسط این حکیم بزرگوار بیان گردید اما اشکال هایی دارد که به بیان آنها می پردازیم.

۱ - همان گونه که در روایات و اجماع علمای شیعه آمده است رجعت عبارت از بازگشت همه کسانی است که دارای ایمان خالص و یا کفر

و شرک خالص هستند و در رأس همه خوبان معصومین علیهم السلام می باشند. اما آنچه در نظریه یاد شده آمده است تنها اثبات رجعت پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد که جزئی از رجعت کنندگان هستند. حکیم عارف آیه الله شاه آبادی می نویسد:

ان الرجعه لاتختص بالعترة بل الرجعه ایضاً للامة. (۸۳)

«رجعت به عترت علیهم السلام اختصاص ندارد بلکه امت هم رجعت دارند».

۲ - بنابر روایات بازگشت کسانی که دارای کفر خالص هستند برای تعدیب است و به بروز خواص طبیعی آن ها مربوط نمی گردد.

۳ - اگر بنا بر برهانی که بیان شد لازم باشد پیامبر و ائمه علیهم السلام بازگردند تا با برطرف شدن منعی که در زمان آنها بوده است به تعلیم و تهذیب مردم پردازند لازم است انبیاء دیگر هم که از روی اجبار و ناگزیری از تعلیم و تهذیب مردم نهی شدند رجعت کنند و در مقام تعلیم و تزکیه آنها قرار گیرند در حالی که نویسندگان رجعت آنها را استثناء کرده است. البته این اشکال مورد توجه او بوده است و در پاسخ آن می نویسد:

«این اشکال در صورتی وارد است که اشکال کننده اثبات کند مقام وجودی و استعداد دعوت و تبلیغ نفوس انبیاء گذشته بیش از مقداری است که از خود بروز داده اند و این معنا مسلم نیست؛ زیرا دعوت همه و مبعوث شدن بر همه افراد بشر با داشتن قوت نفسانی و لوازم روحانی این کار در خصوص حضرت خاتم به صریح قرآن و روایات مسلم است ولی در مورد سایر پیامبران نیازمند دلیل عقلی یا نقلی صحیح است» (۸۴)

و پاسخ ما این است که پیامبرانی مثل حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی رسالت جهانی داشته اند و

اگر رسالت آنها جهانی نبوده است بر جمع عظیمی از مردم برانگیخته شده بودند و به خاطر موانع و حوادثی که با آن روبرو بودند اجباراً از تعلیم و تهذیب اکثر آنها بازماندند و بلکه می توان گفت: هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه اجباراً از آموزش و تزکیه کسانی که بر آنها مبعوث شده بود باز داشته شد.

البته نویسندگان یاد شده این اشکال را هم پاسخ داده و می نویسند:

«به فرض که رجعت انبیاء محذوری نداشته باشد اما بازگشت هر یک از آنها به دنیا برای تکمیل راه توحید و شریعت خاص خود ممکن نیست (۸۵)؛ زیرا شریعت آنها به کمال خود رسیده و نسخ گردیده است.» (۸۶)

اما پاسخ ما این است که سخن در دائمی نبودن قسر انبیاء در هدایت و تعلیم و تهذیب مردم است و نسخ شرایع آنان نمی تواند مانع بازگشتشان گردد؛ زیرا آنها می توانند تعلیم و تهذیب مردم را بر اساس اسلام انجام دهند چنان که مسیح علیه السلام در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام پشت سر آن حضرت به شیوه اسلام نماز می گزارد.

همچنین بسیاری از علمای دین بودند که به عنوان وارث پیامبر و ائمه در زمان غیبت، مستعد تعلیم و تهذیب مردم بودند اما اجباراً از آن منع شدند پس آنها هم باید باز گردند و به آنچه از آن منع شده بودند پردازند در حالی که نویسندگان، علما را هم مشمول آن ندانست و فقط تعلیم و تهذیب مردم توسط پیامبر و ائمه علیهم السلام را پذیرفت و در نتیجه تنها رجعت آنها را لازم شمرد و این به معنای آن است که این قاعده نسبت به تک تک انبیاء و علما نقض گردیده است

در حالی که قاعده عقلی نقض پذیر نمی باشد و به تعبیر میرزای قمی: «لا تقبل القاعده العقلیه التخصیص». (۸۷)

وقتی قاعده عقلی قابل تخصیص نباشد و تخصیص بخورد باید درباره آنچه گمان می رود مشمول قاعده عقلی می باشد تأمل شود تا این گمان برطرف گردد؛ چه اینکه با تأمل در تعلیم و تهذیب معلوم می شود که آنها جزء خواص وجودی و طبع پیامبر و ائمه علیهم السلام نیستند که بنابر قاعده یاد شده لازم باشد رجعت کنند و به انجام آنها همت گمارند بلکه تعلیم و تهذیب مردم وظیفه دینی آنها بود که به دستور خداوند انجام می دادند. با این بیان، مقدمه دوم و سوم استدلال یاد شده پذیرفته نیست.

و در نتیجه رجعت با عقل به اثبات نرسید و همان گونه که در این فصل آمد راه اثبات رجعت براساس سه دلیل: آیات، روایات و اجماع می باشد چه اینکه حکیم عبدالرزاق لاهیجی می نویسد:

«رجعت از جمله مسائل شرعی است و عقل را مثل همه احکام اسلامی راهی به اثبات آن نیست و دلیل شرعی از شارعان شریعت الهی بر آن بسیار است». (۸۸)

فصل سوم: جایگاه اعتقادی رجعت

جایگاه اعتقادی رجعت

رجعت یکی از وقایع مهم آینده عالم است که آیات قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن گواهی می دهد و روایات فراوانی از سوی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن وارد شده است. آیات قرآن که بحث آن در فصل دوم گذشت و همچنین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خروج امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان جنبنده زمین و سخن بسیار مهم آن حضرت در بازگشت خود و اهل بیت او و سلمان و افرادی نظیر او که بحث آن خواهد آمد، نشان از آن دارد که

این واقعه نه تنها به مذهب شیعه که به دین اسلام مربوط می گردد. شیعه به این رستاخیز محدود پایان عالم ایمان آورد و با روایات اهل بیت علیهم السلام بر غنا و شکوفایی آن افزود اما عدم پذیرش اهل سنت سبب گردید این عقیده اسلامی به یک عقیده شیعی مبدل شود و جزء عقاید اختصاصی شیعه گردد چنان که علامه طباطبایی می نویسد:

انكروا الرجعه، و عدّوا القول بها من مختصات الشيعة. (۸۹)

رجعت را انکار کردند و اعتقاد به رجعت را از ویژگی های شیعه به شمار آوردند.

البته برخی از علمای اهل سنت علاوه بر رد رجعت و اختصاص آن به شیعه، پذیرش آن را امری مذموم و شیعی دانستند به گونه ای که به همان اندازه که شیعه به رجعت شهرت یافت اهل سنت به مخالفت با آن مشهور گردید. اما تفاوت این دو گرایش در آن است که شیعه بر اساس آیات و روایات و اجماع، رجعت را پذیرفت، اما اهل سنت بدون استدلال، بر مخالفت با آن همت گمارد.

نتیجه اینکه اکنون رجعت به عنوان یک عقیده حق طلبانه، عدالت خواهانه، حماسی و مترقی در مکتب تشیع می درخشد و شیعه از آن دفاع می کند.

تفسیر ضروری دین و مذهب

یکی از مباحث مهم رجعت، ضروری یا عدم ضروری بودن آن است؛ از این رو لازم است در آغاز بحث معارفی را جهت روشن تر شدن ضروری دین و مذهب مورد بحث قرار دهیم.

ضروری دین عبارت از چیزی است که نظیر نماز و روزه، همه مسلمانان آن را جزء دین به شمار می آورند و ضروری مذهب آن است که نظیر امامت ائمه علیهم السلام و حیات حضرت مهدی علیه السلام، همه شیعیان آن را جزء مذهب شیعه به حساب می آورند.

ضروریات مذهب شیعه بر دو بخش اعتقادی و عملی است. ضروریات اعتقادی مانند: امامت دوازده امام شیعه و عصمت آنان، غیر اکتسابی بودن علوم ائمه علیهم السلام و اولی بودنشان بر مؤمنین، برتری آنها بر همه انبیاء و ملائکه بجز رسول خدا، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، برخورداری از مقامی که هیچ فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده ای به آن نمی رسد و اینکه سخنان آنها حجت شرعی است. اولین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنان حضرت مهدی علیه السلام می باشد که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و در قید حیات می باشد و نیابت خاصه از او به پایان رسیده و اکنون فقهاء شیعه نیابت عام او را به عهده دارند.

و ضروریات عملی مانند: لزوم اذن فقیه در قضاوت، وجوب مسح و عدم شستشوی پا در وضو، استثناء مؤنه زندگی از درآمد در پرداخت خمس، حرمت قیاس در احکام، جواز جمع بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون ضرورت و لزوم عمل به روایات کتب اربعه و اصول اربعه.

اثر مهم ضروری بودن یک عنصر دینی آن است که اگر کسی آن را رد کند موجب خروج او از دایره اسلام می گردد. در اینجا یک اختلاف نظر هم وجود دارد و آن اینکه برخی معتقدند صرف رد ضروریات برای کسی که به ضروری بودن آن آگاه باشد موجب خروج از دین می شود چنان که صاحب جواهر می نویسد:

متی کان الحکم المنکر فی حد ذاته ضروریا من ضروریات الدین ثبت الکفر بانکاره ممن اطلع علی ضروریه عند اهل الدین.
(۹۰)

هرگاه چیزی که مورد انکار قرار می گیرد ذاتاً از ضروریات دین باشد با انکار آن، کفر کسی که می داند

آن چیز نزد اهل دین از ضروریات می باشد ثابت می گردد.

و برخی از فقهاء بر این نظرند که رد ضروری در صورتی موجب خروج از دین می شود که این رد مستلزم رد پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

رد ضروری مذهب نیز به خروج از دایره تشیع منتهی می گردد. فقیه نامی، شیخ جعفر کاشف الغطاء می نویسد:

منکر ضروری المذهب یحکم علیه بالخروج من المذهب. (۹۱)

بر منکر ضروری مذهب حکم می شود که از مذهب بیرون است.

اختلافی که در ضروری دین وجود دارد می تواند در ضروری مذهب هم وجود داشته باشد؛ یعنی صرف رد ضروری مذهب برای کسی که به ضروری بودن آن آگاه است موجب خروج از تشیع می شود و یا آنکه هرگاه رد ضروری مذهب مستلزم رد یکی از امامان معصوم گردد موجب خروج از تشیع می شود.

آنچه بیان شد که رد ضروری مذهب موجب بیرون شدن رد کننده از تشیع می گردد مطابق قول مشهور از فقهاست و قول غیر مشهوری هم وجود دارد که رد ضروری مذهب موجب خروج اهل آن مذهب که شیعه هستند از اسلام می گردد. البته این برای کسی است که بداند رد ضروری شیعه رد یکی از امامان و رد هر یک از ائمه رد رسول خداست که آنها را تأیید کرده است.

صاحب جواهر می نویسد:

الظاهر حصول الارتداد بانکار ضروری المذهب کالمتعه من ذی المذهب. (۹۲)

ظاهراً رد ضروری مذهب نظیر متعه از سوی معتقد به مذهب شیعه، موجب ارتداد می گردد.

علت اینکه رد ضروری شیعه از سوی مسلمانان غیر شیعه موجب ارتداد آنها نمی گردد این است که آنها رد ضروری شیعه را رد امامان شیعه می دانند اما رد آنها را رد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی دانند، اما شیعه

که ائمه علیهم السلام را با تکیه بر سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته است ردّ امامان را ردّ پیامبر صلی الله علیه و آله می داند.

مراتب چهارگانه عقاید

امور اعتقادی بر چهار قسم است:

۱ - اصول عقاید، نظیر توحید، نبوت، امامت و معاد که با دلیل عقل به اثبات می رسند و کتاب و سنت بر آنها دلالت دارند. این دسته از عقاید از ضروریات دین یا مذهب هستند و ایمان به آنها واجب است.

۲ - فروع عقاید؛ نظیر عدم فراموشی در پیامبر و ائمه علیهم السلام، سؤال و جواب در قبر و گذر از پل صراط که بر روی جهنم کشیده شده است. این گروه از عقاید که با عقل یا نقل قطعی به اثبات می رسند بر دو قسم ضروری و غیر ضروری تقسیم می شوند و ایمان به هر دو قسم آن واجب است؛ زیرا این فروع عقیدتی جزء دین یا مذهب می باشند و ایمان به آنچه جزء دین یا مذهب می باشد واجب است. بنابراین در آنچه باید به آن اعتقاد داشته باشیم تفاوتی نیست که عنصر مورد اعتقاد ضروری باشد یا ضروری نباشد.

۳ - عقایدی که با دلایل غیر قطعی (ظنی) نظیر خبر واحد معتبر به اثبات می رسند. این گونه عقاید نه ضروری هستند و نه حتی ایمان به آنها واجب می باشد اما اعتقاد به آنها یک امتیاز است که گلستان عقاید ما را شکوفاتر می سازد.

۴ - عقایدی که با روایات غیر معتبر بیان شده اند. ایمان به این گونه عقاید حسنی ندارد.

رجعت جزء فروع اعتقادی شیعه به شمار می رود و با توجه به دلایل قطعی آیات، روایات متواتر و اجماع که بر آن دلالت دارند ایمان به آن واجب است؛ چنان که

مفسر و متکلم شیعه سید عبداللہ شبر می نویسد:

يجب الايمان باصل الرجعه اجمالاً. (۹۳)

ایمان اجمالی به اصل رجعت واجب است.

رجعت ضروری مذهب شیعه

تاکنون به اثبات رسید رجعت جزء فروع اعتقادی است که ایمان به آن واجب می باشد اما آیا از ضروریات مذهب هم به شمار می رود؟

ضروری مذهب آن است که همه شیعیان آن را جزء مذهب شیعه به حساب می آورند و رجعت این گونه است؛ چه اینکه برخی از علمای معاصر به ضروری بودن آن اشاره کرده اند.

محقق عالیقدر محمد رضا مظفر می نویسد:

الرجعه من الامور الضرورية فيما جاء عن آل البيت من الاخبار المتواتره. (۹۴)

رجعت از امور ضروری است که در اخبار متواتر از سوی اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

سید عبداللہ شبر رحمه الله می نویسد:

اعلم، ان الرجعه مما اجمعت عليه الشيعة الحقّه و الفرقة المحقّقه، بل هي من ضروريات مذهبهم. (۹۵)

بدان که رجعت از اموری است که شیعه بر حق استوار و گروه واقع گرا بر آن اجماع دارد بلکه از ضروریات مذهب آنهاست.

و امام خمینی می فرماید:

«آنچه برای ما مسلم است اصل رجعت است و این ضروری مذهب ماست». (۹۶)

نتیجه اینکه رجعت از ضروریات مذهب شیعه است پس اعتقاد به آن واجب و رد آن موجب خروج از مذهب تشیع می گردد. چه این که امام صادق علیه السلام فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا (۹۷)

از ما نیست کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد.

بررسی نظرات برخی از محققین در بحث گذشته به اثبات رسید که رجعت از فروع اعتقادی شیعه است و ایمان به آن واجب می باشد اما محمد جواد مغنیه رحمه الله می نویسد:

لو كانت الرجعه من اصول الدين او المذهب عند الاماميه لوجب الاعتقاد بها و لما وقع بينهم الاختلاف فيها. (٩٨)

اگر رجعت از اصول دین یا

مذهب بود اعتقاد به آن واجب بود و در آن اختلافی واقع نمی شد.

و پاسخ ما این است که آنچه به دلیل عقل یا نقل قطعی به اثبات رسد که جزء دین یا مذهب است اعتقاد به آن لازم است اگر چه از اصول دین یا مذهب نباشد.

بنابراین، واجبات اعتقادی ما تنها به اصول دین یا مذهب خلاصه نمی شود چه اینکه اعتقاد به وجوب نمازهای پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان از اصول دین نیست اما رد آنها سبب بیرون شدن از اسلام می گردد. همچنین اعتقاد به برتری ائمه علیهم السلام بر همه فرشتگان و یا وجوب مسح و عدم شستشوی پا در وضو از اصول مذهب نیستند اما رد آنها موجب بیرون شدن از مذهب تشیع می شود.

رجعت از اموری است که به دلیل آیات، روایات متواتر و اجماع شیعه اعتقاد به آن واجب است و علمای مذهب تشیع به وجوب اعتقاد به آن تصریح کرده اند چنان که بحث آن مطرح گردید.

اما این نکته که اگر رجعت جزء اصول دین یا مذهب بود در آن اختلاف نمی شد ما در فصل دوم، در بحث اجماع بیان کردیم که اختلافی درباره رجعت در مذهب شیعه وجود ندارد، مورد اجماع علمای شیعه است چنان که اجماع آنها را نقل کردیم.

یکی از محققان معاصر می نویسد:

«رجعت اگرچه از عقاید مسلم شیعه است اما تشیع منوط به اعتقاد به آن نیست پس کسی که آن را انکار کند یک عقیده مسلم میان اکثر شیعیان را انکار کرده است اما این عقیده از ارکان تشیع نیست از این رو می بینیم گروهی از شیعیان، اخبار رجعت را به رجوع دولت به آنها و دست رسی آنان به

حکومت تأویل کرده اند و نه به رجوع جسم انسان ها به دنیا» (۹۹)

از سخنی که نقل گردید چند نکته استفاده می شود:

۱ - رجعت از عقاید مسلم و قطعی شیعه است.

۲ - تشیع منوط به اعتقاد به رجعت نیست.

۳ - رجعت از ارکان عقاید شیعه نیست.

نکته اول صحیح است اما نکته دوم مورد قبول نیست؛ زیرا رجعت یا از نظر این محقق بزرگوار جزء ضروریات است و یا جزء ضروریات نمی باشد. اگر جزء ضروریات باشد انکار ضروری موجب خروج از مذهب است؛ اما اگر آن را جزء ضروریات نداند پاسخ می دهیم که شیعه به این اعتقاد در میان خود و مخالفانش شهره آفاق است و این مشخصه صریح ضروری بودن است. شاید دلیل این نگاه به رجعت که تشیع منوط به آن نیست به خاطر نکته سوم باشد که رجعت از اصول و ارکان مذهب نمی باشد اما این نگاه ناصواب است زیرا تشیع تنها به اصول و ارکان بستگی ندارد بلکه به ضروریات مذهب اعم از ارکان و غیر ارکان منوط می باشد.

ضروری بودن یک عنصر مذهبی که پذیرش آن شرط اهلیت برای آن مذهب است این نیست که رکن باشد بلکه بسیاری از ضروریات مذهب که انکار آنها سبب بیرون شدن از آن می گردد از ارکان مذهب نیستند چنان که بحث آن گذشت.

امّا اینکه محقق یاد شده برای توجیه کلام خود و عدم رکن بودن رجعت در عقاید شیعه به تأویل برخی از شیعیان تمسک کرده است فاقد مقبولیت و تعمق در تأویل یاد شده است؛ زیرا به نظر او تأویل کنندگان رجعت، عده قلیلی از مستضعفان فکری شیعه بوده اند که قدرت تحلیل رجعت را نداشته و تحت

تأثیر دسیسه های سیاسی مخالفان رجعت، چنین تأویلی را که به آنها القا شده بود بیان کردند چه اینکه محقق یاد شده درباره سخن آنها می نویسد:

والباعث لهم علی هذا التأویل هو عجزهم عن تصحیح القول بها نظراً و استدلالاً. (۱۰۰)

آنچه آنها را بر این تأویل واداشته است ناتوانی آنان در ارائه نظر و استدلال صحیح درباره رجعت است.

محمّد حسین کاشف الغطاء در پاسخ به احمد امین مصری که تشیع را به خاطر عقیده به رجعت به یهودی گری نسبت داده است و برای ساکت کردن او و امثال او به جای دفاع از این عقیده نورانی، امیدآفرین، عدالت طلبانه و مترقی شیعه به گونه ای سخن گفته است که تضعیف او نسبت به رجعت شگفت انگیز است در عین حال مطالب خود را هم به تشیع نسبت می دهد. او می نویسد:

«از نظر تشیع، تدین به رجعت لازم نیست و انکار آن هم ضروری نمی رساند و اگرچه نزد شیعه از ضروریات به شمار می رود اما وجود و عدم تشیع به آن منوط نمی باشد». (۱۰۱)

سخنی که نقل گردید دارای اشکال هایی است که به آنها اشاره می کنیم:

۱ - جمله «عدم تدین به رجعت لازم نیست و انکار آن هم ضروری نمی رساند» نظر تشیع نیست بلکه نظر نویسنده یاد شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا (۱۰۲)

از ما نیست کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد.

و در حدیث دیگری فرمود: کسی که به شش چیز اقرار کند مؤمن است: بیزاری از سرکشان، اقرار به ولایت، ایمان به رجعت... (۱۰۳) و امام رضا علیه السلام فرمود: کسی که به یگانگی خدا... و رجعت... اقرار کند مؤمن حقیقی است. (۱۰۴)

۲ - چگونه یک عنصر اعتقادی، ضروری مذهب تشیع

باشد اما تشیع منوط به آن نباشد. در حالی که انکار ضروری موجب خروج از مذهب می گردد.

۳- آیات، روایات متواتر و اجماع شیعه را درباره رجعت نادیده گرفته است.

سید محسن امین نیز مطالب مشابهی امّا نه به غلظت سخنان محمد حسین کاشف الغطاء بیان کرده است که به خاطر این مشابهت از نقد سخنان او صرف نظر می کنیم (۱۰۵) البته باید به این نکته اشاره کنیم که اظهار نظرهای مشابه برخی از علمای لبنان نظیر: محمد حسین کاشف الغطاء، سید محسن امین، ابوزهره و محمد جواد مغنیه، سخنان مصلحانی است که به دنبال خاموش کردن هجمه های مخالفان رجعت از اهل سنت نظیر احمد امین مصری هستند. از همین رو به جای توجه به آیات، روایات متواتر و اجماع علما و تحلیل ها و نقدهای علمی در دفاع از عقیده رجعت، با کم رنگ نشان دادن آن به خاموش کردن مخالفت های مخالفان پرداخته اند و البته از این عقب نشینی های خود هم بهره ای نبرده اند بلکه ره آورد شیوه آنها تضعیف آیات، روایات و اجماع شیعه درباره رجعت می باشد که در نتیجه تضعیف این عقیده عدالت طلبانه را به همراه داشته است و ما بخشی از مطالب آنها را در مقاطع مختلف این کتاب مورد نقد و بررسی قرار داده ایم.

فصل چهارم: پاسخ به اشکال ها

پاسخ به اشکال های رجعت

رجعت مباحث مختلفی دارد و هر بحثی دارای اشکال ها و شبهات خاص خود می باشد که در جای خود به آن پاسخ داده ایم. بنابراین، طرح پاسخ به اشکال ها در یک فصل مستقل برای سؤالات و شبهاتی است که تناسبی با عنوان مباحث کتاب نداشته اند.

اکثر اشکال های مربوط به رجعت، از سوی نویسندگان اهل سنت می باشد. آنها رجعت را تعریف نکرده اند و

تحلیل علمی متقنی هم درباره آن ندارند، از این رو مخالفت آنها یک مبنای علمی روشنی ندارد و چه بسا بسیاری از آنها به حقیقت رجعت در مذهب تشیع نرسیده اند اما به خاطر تعصبی که بر مخالفت با این عقیده نورانی دارند بدون تحقیق عالمانه آن را رد کرده اند. البته همه نویسندگان آنها رجعت را رد نکرده اند بلکه عدّه ای از آنها آن را پذیرفته اند که ما در اینجا به چند مورد آن اشاره می کنیم:

۱ - ابوهریره گوید: وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفت عمر برخاست و گفت:

... وَاللّٰهُ لِيَرْجِعَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا رَجَعَ مُوسَى (۱۰۶)

... به خدا قسم رسول خداصلی الله علیه وآله رجعت می کند همان گونه که موسی بازگشت.

۲ - سیوطی از قول رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

أَصْحَابُ الْكَهْفِ أَعْوَانُ الْمَهْدِيِّ (۱۰۷)

اصحاب کهف یاران مهدی علیه السلام هستند.

۳ - زمخشری پس از نقل آیه ۱۵۹ سوره نساء «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا»

(کسی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او ایمان می آورد و در روز قیامت بر آنها گواه است) می نویسد: می شود مراد از آیه این باشد که کسی از اهل کتاب باقی نمی ماند مگر اینکه به طور قطع به او ایمان می آورد؛ به این گونه که خداوند آنها (یهود و نصارا) را در قبرهای خود زنده می کند و نزول عیسی و آنچه برای او نازل شده است را به آنان اعلام می کند و آنها به او ایمان می آورند زمانی که ایمان آنها سودی ندارد. (۱۰۸)

آنچه بیان گردید تحقق رجعت در آخر زمان می باشد که در منابع

اهل سنت وجود دارد وگرنه موارد رجعت گذشتگان در منابع آنها به اندازه ای است که امکان نقل آنها در این کتاب نیست. ابن ابی الدنیا متوفای ۲۸۱ ه. ق از علمای اهل سنت است که از اعتبار قابل توجهی نزد آنها برخوردار می باشد او کتابی را درباره امواتی که زنده شدند و به دنیا بازگشتند تألیف کرد و نام آن را «من عاش بعد الموت» گذارد.

ذکر برخی از نمونه های رجعت در آخر زمان، یک جواب نقضی به اشکال های نویسندگان اهل سنت است، ضمن اینکه این نمونه ها اثبات می کند همه علمای اهل سنت مخالف رجعت نیستند و اتفاق نظری در این باره وجود ندارد.

این نکته نیز قابل توجه است که نویسندگان تندرو سنی نظیر آلوسی و احمد امین که سخنان آنها در این کتاب مورد نقد قرار گرفته است حتی یک حدیث هم در رد رجعت در دست ندارند بلکه باید گفت: اصل مذهب تسنن نه تنها مخالفتی با رجعت ندارد که با توجه به برخی از روایات که در این بحث و سایر مباحث این کتاب مطرح است با آن موافق است و موضع مخالف عدّه ای از نویسندگان، موضع مذهب آنها نیست بلکه موضع شخصی آنهاست که به هر دلیل آن را بیان کرده اند و ما در اینجا به اشکال های آن ها پاسخ می گوئیم:

۱- آزمندی بر گناه

خلاصه این اشکال آن است که رجعت سبب می گردد مردم با تکیه بر توبه در زمان بازگشت به دنیا، بر انجام گناه حریص گردند.

شیخ طوسی در نقل این اشکال می نویسد: ابوالقاسم بلخی گوید:

«رجعت به دنیا، با اعلام (پیش از آن) جایز نیست؛ زیرا با تکیه ای که در بازگشت به دنیا بر توبه

می شود موجب آزمندی بر گناه می گردد» (۱۰۹).

و پاسخ بلخی این است که بازگشت کنندگان دو دسته اند: آنان که به ایمان خالص رسیده اند و اینها با توجه به ایمان قوی خود حرصی بر گناه ندارند. گروه دیگر کسانی هستند که به کفر و شرک خالص رسیده اند که اینها هم به رجعت و توبه در زمان آن توجهی ندارند که بخواهند با تکیه بر توبه در زمان بازگشت، گناه کنند.

۲- منع رجعت در غیر زمان پیامبران

اشکال دیگری که از سوی نویسندگان اهل سنت بر رجعت شده است آن است که رجعت یک اعجاز می باشد و اعجاز تنها در زمان پیامبران تحقق می یابد. بنابراین جایز نیست که در آخر زمان رجعتی محقق گردد (۱۱۰).

و پاسخ ما این است که دلیلی بر انحصار اعجاز در زمان انبیاء نداریم بلکه معجزات زیادی در غیر زمان آنها واقع شده است که خواب چند صد ساله اصحاب کهف و حمله پرندگان به لشکریان ابرهه که در سوره فیل بیان شده است از جمله آنهاست. اعجاز تنها برای اثبات نبوت نیست و می تواند برای اثبات حق و آرمان های الهی در هر زمانی به دست اولیاء خدا به ویژه ائمه معصومین علیهم السلام تحقق یابد.

شیخ طوسی می نویسد: «سخن کسی که می گوید رجعت جایز نیست؛ زیرا رجعت معجزه است و دلالت بر نبوت پیامبر دارد و این جز در زمان پیامبر جایز نیست صحیح نمی باشد؛ زیرا نزد ما شیعه اظهار معجزات به دست ائمه و صالحان جایز است» (۱۱۱)

۳- دوست داشتن دشمنان

شیخ مفید گوید: «در مجلسی بودم که عدّه زیادی از اهل فقه و نظر در آن حضور داشتند. یکی از معتزله (فرقه ای از اهل سنت) از پیرمرد شیعه ای پرسید: بنا بر اعتقاد شما که خداوند پیش از قیامت به هنگام ظهور قائم، مردگانی را زنده می کند تا دل مؤمنین را شفا بخشد و انتقام آنها را از کفار بگیرد همان گونه که در بنی اسرائیل چنین کرد چنانکه به این آیه استشهاد می کنید «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» (۱۱۲) (سپس علیه آنها به شما دولت دادیم) چه تأمینی برای شما وجود دارد که یزید و شمر و ابن ملجم توبه نکنند و از کفر خود

باز نگردند. در این صورت واجب است که آنها را دوست داشته باشی و به ثواب آنها یقین پیدا کنی در حالی که این خلاف مذهب شیعه است و آن پیرمرد نتوانست پاسخ دهد». (۱۱۳)

و پاسخ ما این است که روزگار رجعت، مقطعی پس از مرگ و در استمرار عالم برزخ است و اگرچه مکان بازگشت، دنیاست اما مفسدانی که باز می گردند محکوم قوانین عالم برزخ اند. یعنی با توجه به اینکه نشانه های مرگ و پس از مرگ را مشاهده کرده اند توبه آنها مورد قبول نخواهد بود چه اینکه خدای متعال می فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا». (۱۱۴)

روزی که برخی از نشانه های پروردگارت تحقق یابد ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده یا عمل خیری در ایمانش انجام نداده سودی برای او نخواهد داشت.

علامه طباطبایی درباره زمان رجعت می نویسد:

إن يوم الرجعه من مراتب يوم القيامة. (۱۱۵)

رجعت از مراتب روز قیامت است.

بنابراین، بازگشت افراد پلید، یک امکان برای آنها نخواهد بود که توبه کنند؛ زیرا توبه تا هنگامی مورد قبول است که مرگ آدمی فرا نرسیده باشد اما وقتی مرگ او فرا رسید ایمان آوردن و توبه کردن او مورد قبول نخواهد بود.

۴ - تنافی با آزادی در تکلیف

این اشکال به گونه ای که از سخنان برخی از بزرگان و پاسخ آنها (۱۱۶) استفاده می شود؛ عبارت از این است که رجعت کنندگان، در عالم برزخ نتیجه خوب و بد اعمال خود را مشاهده می کنند و آنگاه که به دنیا باز می گردند با توجه به تأثیر آن مشاهدات اجباراً به تکالیف خود عمل می کنند در حالی که تکلیف نباید اجباری باشد پس رجعت با آزادی عمل

که شرط انجام تکلیف است منافات دارد.

و پاسخ این اشکال آن است که دنیا برای رجعت کنندگان در امتداد عالم برزخ است و در نتیجه تابع شرایط آن خواهد بود چه اینکه در بحث گذشته از علامه طباطبایی نقل کردیم که رجعت از مراتب روز قیامت است. علامه مجلسی هم می نویسد:

الظاهر أنّ زمان الرجعه ليس زمان تكليف فقط بل هو واسطه بين الدنيا والآخرة، بالنسبه الى جماعه دار تكليف و بالنسبه الى جماعه دار جزاء. (۱۱۷)

ظاهراً زمان رجعت تنها زمان تکلیف نیست بلکه واسطه ای میان دنیا و آخرت است، نسبت به عده ای خانه تکلیف و نسبت به عده ای دیگر خانه پاداش است.

بنابراین تکلیفی برای رجعت کنندگان نیست که اشکال عدم آزادی در آن مطرح باشد و به فرض که رجعت کنندگان تکلیفی داشته باشند اجباری در انجام آن نخواهد بود؛ زیرا مشاهدات عالم برزخ سبب اجبار در انجام تکلیف نخواهند شد همان گونه که بسیاری از ائمت های گذشته، عذاب الهی را دیدند و معجزات انبیاء را مشاهده کردند اما این مسائل آنها را مجبور به انجام تکالیف الهی نکرد و همان گونه که خواستند عمل کردند. سید مرتضی علم الهدی در پاسخ به این شبهه می نویسد:

إن التكليف كما يصح مع ظهور المعجزات الباهره والآيات القاهره، فكذلك مع الرجعه لانه ليس في جميع ذلك ملجى ء الى فعل الواجب و الامتناع من فعل القبيح. (۱۱۸)

همان گونه که تکلیف با وجود آشکار شدن معجزات روشن و نشانه های قهرآمیز خداوند صحیح است با رجعت هم صحیح خواهد بود؛ زیرا هیچ یک از اینها چیزی نیست که به انجام واجب یا دوری از عمل زشت وادار کند.

امین الدین طبرسی رحمه الله نیز در تفسیر خود

مشابه کلام سید مرتضی را بیان کرده است. (۱۱۹)

نتیجه اینکه مشاهدات برزخی موجب اجبار در انجام تکالیف الهی نیست؛ ضمن اینکه آنها که به دنیا باز می گردند یا دارای کفر خالص هستند که صرفاً برای ذلت و عذاب دنیوی باز می گردند و پس از آن خواهند مرد و یا از ایمان خالص برخوردارند که چنین افرادی در رتبه بسیار بالایی از ایمان قرار دارند و به مقام عین الیقین و بلکه حقّ الیقین بار یافته اند و در نتیجه این گونه نخواهد بود که مشاهدات برزخی، تأثیری در انجام تکلیف برای آنها داشته باشد.

۵- تضاد با آیات قرآن

برخی از مخالفان رجعت بعضی از آیات قرآن را دلیل مخالفت خود قرار داده اند. یکی از آیاتی که به آن تمسک کرده اند این آیه است:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ». (۱۲۰)

(آنها به راه خطای خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد گوید: پروردگار من! مرا بازگردان شاید در آنچه ترک کردم عمل خوبی انجام دهم. چنین نیست، این سخنی است که او می گوید و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می گردند.

این آیه که شیخ حر عاملی هم آن را به عنوان یکی از دلایل مخالفین ذکر کرده است (۱۲۱) رجعتی را که مورد اعتقاد شیعه است رد نمی کند. آنچه را این آیه کریمه رد می کند بازگشت مجرمانی است که پس از مرگ خود، درخواست بازگشت اصلاحی دارند اگرچه خود را اصلاح نمی کنند؛ در حالی که رجعت اصطلاحی شیعه بازگشت اجباری مجرمان است تا مورد ذلت و عذاب قرار گیرند

و نه انجام کار خوب که یک امتیاز برای آنها به شمار آید. پس چند تفاوت اساسی میان رجعت اصلاحی و اصطلاحی وجود دارد که به آنها اشاره می کنیم:

۱ - رجعت اصلاحی به درخواست فرد مجرم می باشد اما رجعت اصطلاحی با اجبار مجرم انجام می گیرد.

۲ - رجعت اصلاحی مورد اجابت قرار نمی گیرد اما رجعت اصطلاحی تحقق می یابد.

۳ - رجعت اصلاحی برای تدارک وظایف ترک شده گذشته است اما رجعت اصطلاحی برای عذاب و خواری در دنیا است.

۴ - رجعت اصلاحی هدفی دروغین دارد اما رجعت اصطلاحی از هدف راستینی برخوردار است.

آیه دیگری که به آن تمسک شده است این آیه کریمه است:

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ». (۱۲۲)

آیا ندیدند چه اندازه اقوام پیش از آنها را نابود کردیم که آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند (زنده نمی شوند).

زمخشری می نویسد:

«این آیه از مواردی است که سخن اهل رجعت را رد می کند». (۱۲۳) و پاسخ ما آن است که این آیه دلیل بر عدم رجعت کسانی می باشد که خداوند آنها را هلاک کرده است؛ چنان که در فصل اثبات رجعت بیان کردیم که هلاک شدگان، از رجعت به دنیا استثناء شده اند. بنابراین رجعت کسانی که جزء هلاک شدگان نیستند نفی نشده است و اگر دلیلی بر تحقق رجعت آنها داشته باشیم بازگشتشان عملی خواهد شد و ما دلایل فراوانی را از کتاب و سنت بر تحقق آن بیان کردیم.

۶ - بازگشت از فعلیت به قوه

یکی از شبهات مهم مربوط به رجعت، بازگشت از فعلیت به قوه است. اگر بخواهیم این اشکال بازگشت که بازگشت از کمال به نقص و یا از قوت به ضعف است را برهانی کنیم این گونه خواهد بود:

بازگشت از فعلیت به قوه محال است و رجعت بازگشت از فعلیت به قوه است پس رجعت محال است.

علامه طباطبایی در بیان این شبهه مخالفین می نویسد:

«گفته شده است موجودی که کمال و فعلیت دارد وقتی از حالت قوه به حالت فعلیت درآید دیگر محال است پس از این فعلیت دوباره به قوه بازگردد. به طور کلی هرچه وجودش کامل است در مسیر کمال خود به آنچه که وجودش از آن ناقص تر است باز نمی گردد. نفس انسان با مرگش از ماده مجرد پیدا می کند و موجودی مجرد و مثالی یا عقلی می گردد و این دو رتبه مثالی یا عقلی بالاتر از رتبه مادی هستند و وجود آنها از وجود ماده قوی تر است، پس محال است نفس پس از مرگ دوباره به ماده تعلق گیرد؛ زیرا اگر چنین باشد لازم می آید که از فعل به قوه بازگردد.» (۱۲۴)

در جواب این شبهه دو جواب نقضی و حلی می توانیم ارائه کنیم اما جواب نقضی این است که قرآن کریم رجعت های اقوام گذشته از جمله رجعت عزیز و جمعی از بنی اسرائیل را که در فصل دوم این کتاب بیان گردید مورد تأیید قرار داده است. حال اشکال کنندگان هر پاسخی را که به بازگشت از فعلیت به قوه در ارتباط با رجعت های یاد شده می دهند به رجعت در آخر زمان هم بدهند.

اما جواب حلی ما این است که کبرای قضیه که محال بودن بازگشت از فعلیت به قوه است صحیح می باشد اما صغرای آن که رجعت از موارد بازگشت از فعلیت به قوه باشد صحیح نمی باشد؛ زیرا زنده شدن انسان چه در زمان رجعت و یا قیامت از نمونه های

بازگشت از فعلیت به قوه نمی باشد.

روح انسان پیش از قطع تعلق با جسم، مجرد بود و از یک حقیقت غیر مادی و مدبرانه برخوردار بود، می اندیشید و سیر در عوالم مختلف داشت و در عین حال در جسم مورد تعلق خود هم تأثیرگذار بود و آن را تدبیر می کرد. پس این گونه نیست که نفس انسان با وجود تعلق به جسم مجرد نباشد و با قطع تعلق، به مجرد بار یابد بلکه روح یک حقیقت مجرد از ماده دارد که این مجرد در همه حال با اوست چه زمانی که تعلقی به جسم دارد و چه زمانی که این تعلق قطع می گردد و چه زمانی که دوباره به جسم تعلق پیدا می کند. بله در زمان تعلق، روح می تواند از جسم به عنوان یک ابزار برای انجام کارهای مادی بهره گیرد و با مرگ جسم و قطع تعلق از آن از انجام آن کارها باز می ماند اما با تعلق دوباره به جسم به کارهای خود ادامه می دهد مانند یک طبیب و جراح که وسیله جراحی خود را از دست می دهد و توان مداوا ندارد و دوباره با به دست آوردن ابزار خود، به کارش ادامه می دهد. بنابراین روح انسان با برخورداری از همان فعلیت هایی که با آنها از این جهان رخت بر بسته است دوباره به جسم تعلق می گیرد و به تدبیر آن ادامه می دهد بدون آنکه از مجرد خود تنزل پیدا کند.

اشکال بازگشت از فعلیت به قوه، این گونه هم مطرح است:

نفس انسان در آغاز برای کسب کمال خود نیازمند جسم بود اما با رسیدن به کمال از جسم بی نیاز گردید و با مرگ جسم، تعلق خود را

از آن قطع کرد. حال اگر بخواهد دوباره به آن تعلق گیرد این بازگشت از بی نیازی به نیازمندی است و این نوعی بازگشت از فعلیت به قوه است که محال می باشد.

و پاسخ ما این است که نفس برای طی مراحل کمال نیازمند جسم بود تا با وجود آن بیاموزد و به عبادت خدا و اطاعت از او پردازد. زمانی را این گونه گذرانید تا با مرگ جسم، ارتباطش با آن قطع گردید اما این قطع تعلق، براساس بی نیازی نبود تا تعلق دوباره او سیر قهقرایی از بی نیازی به نیازمندی باشد. پس به هنگام تعلق به جسم نیازمند به آن بود تا به وسیله آن به کمال برسد و دوباره هم برای نیل به خواسته های خود که از طریق جسم عملی می گردند نیازمند آن می باشد.

بنابراین بحث تعلق نفس به جسم و قطع و تجدید آن، بحث از نیازمندی و سیر از آن به بی نیازی و سیر از بی نیازی به نیازمندی نیست.

اگر فرض کنیم که با مرگ جسم، نفس از آن بی نیاز شده باشد تعلق دوباره او به جسم می تواند عنوان دیگری نظیر تجلی، تمثیل و اشراق داشته باشد و همان گونه که فرشتگان در لباس آدمیت در روی زمین تمثیل می یافتند و مثلاً با مریم، ابراهیم و یا با رسول خداصلی الله علیه و آله سخن می گفتند، نفس انسان هم با تعلق به جسمش این گونه می باشد.

علامه رفیعی قزوینی در پاسخ به این اشکال که بر رجعت شده است می نویسد:

«گاهی همان قوه روحانیه کامل بعد از کمال، خود را در عالم صورت نمایان کند و به صورت حس و قوای حسیه نمایان شود و این تجلی و ظهور را تمثیل

گویند و این احتیاج روح به قوا و مشاعر نیست تا سیر قهقرایی و فرود آمدن از فعل به قوه لازم آید بلکه این معنی اشراق روح است نسبت به مقام نازل و هر که فرق بین تنزل عالی و رها کردن مقام اعلائی خود را با اشراق عالی در مقامات نازله و تجلی آن نگذارد، گرفتار این قبیل وساوس و اوهام خواهد شد. پس رجعت نفس کامل به دنیا و نشأه حس، نظیر تمثیل روح القدس است در لباس بشریت». (۱۲۵)

فصل پنجم: تحریف رجعت

معنای تحریف و اقسام آن

تحریف به معنای متمایل کردن چیزی از وضع اصلی آن است که باید در آن قرار داشته باشد. به تعبیر دیگر هر نوع تغییر و تبدیلی که سبب عوض شدن مقصود اصلی گردد و معنای دیگری را بفهماند تحریف است. جوهری در معنای تحریف می نویسد:

تَحْرِيفُ الْكَلَامِ عَنِ مَوَاضِعِهِ: تَغْيِيرُهُ. (۱۲۶)

تحریف سخن از جایگاه آن تغییر آن، است.

تحریف بر دو گونه لفظی و معنوی است. تحریف لفظی عبارت از تغییر و کم و زیاد کردن الفاظ است که می تواند در آیات، روایات، اشعار، اسناد و امثال آن واقع شود و تحریف معنوی تغییر معنا، هدف و محتوا می باشد که با تفسیر و توضیح و تأویل های مختلف انجام می گیرد بدون آنکه تغییری در الفاظ ایجاد شود. در هر صورت با انجام تحریف، عنصر مورد تحریف به چیز دیگری مبدل می گردد و ارزش ها و خواص خود را از دست می دهد.

تحریف رجعت

رجعت از جمله عناصر دینی است که از دست تحریف در امان نمانده و انواع لفظی و معنوی آن درباره این عقیده امیدبخش صورت گرفته است.

تحریف رجعت سبب گردیده است تا رجعت از آنچه می باشد گسترده تر گردد و شاخ و برگ های زیادی به ویژه درباره رجعت معصومین علیهم السلام پیدا کند. تحریف های رجعت که در نوع خود متنوع و پیچیده است تأثیر زیادی در تضعیف این عقیده سازنده اسلامی داشته است. برخی از تحریف کنندگان، رجعت را یک امر غلوآمیز جلوه داده اند تا از غلوآمیز بودن آن بهره برداری شود، برخی از آنها آن را تأویل کرده اند تا با معنای دیگری که پیدا می کند چیزی به عنوان رجعت وجود نداشته باشد و برخی دیگر آن را نامعقول جلوه داده اند تا

یک امر مردود تلقی شود و عده ای با ایجاد برخی تحریف ها، آن را به یک عنصر ضد دینی مبدل ساخته اند.

تنوع و گستردگی این تحریف ها نشان دهنده عمق تلاش های تحریف گران و ارزش بزرگ رجعت و تأثیر منفی آن بر مخالفین است؛ زیرا تا چیزی اهمیت نداشته باشد مورد تحریف و بدل سازی قرار نمی گیرد و تا سازندگی و تأثیرگذاری آن زیاد نباشد دامنه تحریف در آن زیاد نمی شود. یکی از معیارهای بزرگی ارزش های مذهبی و بلندی جایگاه و تأثیرگذاری آنها، شدت مخالفت های مخالفان و تحریف آنهاست و رجعت از جمله همین مسائل است.

عوامل تحریف

رجعت به خاطر جایگاه و ویژگی های خاصی که دارد موافق و مخالف به تحریف آن دامن زده اند و البته هر کدام هدفی را از کار خود دنبال کرده اند که ما در اینجا به چند مورد آن می پردازیم:

۱ - تمایل به اسطوره سازی تمایل به افسانه سازی در میان همه اقوام جهان وجود دارد. آنها شخصیت های بزرگ خود را با جعل داستان های خارق العاده و ادعاهای شگفت آور به افسانه مبدل می کنند. برخی از شیعیان نیز با این حس اسطوره سازی درباره رجعت برخی از شخصیت های آسمانی شیعه مطالب شگفت آوری بیان کرده اند که موجب تحریف این عقیده مذهبی گشته است. از جمله این تحریف ها، حکومت های ده ها هزار ساله پیامبر، امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم السلام و کشتن همه شیاطین عالم از گذشته تا عصر رجعت در سرزمینی به نام روحاء به دست امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که در بحث رجعت آن حضرت به بررسی آن می پردازیم تا چهره حقیقی رجعت از این افسانه ها پاک گردد.

۲ - دوستی دوستان محبوبیت معصومین علیهم السلام سبب گردیده است

تا برخی از دوستداران آنها رجعتشان را با غلو همراه گردانند چنان که نمونه های آن بیان خواهد شد. البته تحریف کنندگان خواسته اند محبوبیت آنها را افزایش دهند اما غافل از آنکه این کار ضربه ای بر عقاید شیعه بوده است. شخصیت آسمانی اهل بیت علیهم السلام و نقش کلیدی آنها در عالم، کمبودی ندارد که بخواهیم با جعل و تحریف آن را تدارک یا افزایش دهیم. شیخ حر عاملی در این باره می نویسد:

«برخی از بزرگان معاصر درباره رجعتی که خداوند آن را به مؤمنان، پیامبر و ائمه طاهرین وعده داده است کتابی نوشته و در آن مطالب بعیدی آورده است که معلوم نیست آنها را از کجا نقل کرده است، از کتاب های معتبر می باشد یا غیر معتبر و این سبب گردیده است که بعضی از شیعیان از قبول آن بازایستند و اصل آن را انکار کنند». (۱۲۷)

۳ - اهداف مخالفین یکی از معارف فخیم شیعه که ریشه در قرآن، روایات متواتر و اجماع شیعه دارد رجعت است؛ رجعتی که ماهیت افشاگرانه داشته و نوید بازگشت حقّ به صاحبان حقّ را می دهد؛ نوید حاکمیت و عزّت اهل بیت علیهم السلام بر زمین و فراگیر شدن مذهب آنها را دارد به گونه ای که تلوّن و رنگارنگی اندیشه های اسلامی به وحدت اندیشه یعنی راه اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله مبدل خواهد شد و کسانی که سبب جدایی مردم از جانشینان حقیقی پیامبرصلی الله علیه و آله شدند و بر آنها ستم کردند با رجعت به دنیا مورد مؤاخذه قرار می گیرند.

رجعت به خاطر برخورداری از ویژگی های خاصی که از آن یاد شد چنان مورد مخالفت قرار گرفت که با هیچ پدیده مذهبی

در

عالم اسلام به اندازه رجعت مخالفت نشد. یکی از مظاهر این مخالفت ها تحریف رجعت بود که در قالب جعل روایات و تفسیرهای نادرست صورت گرفت و اکنون هم بدون توجه به مصالح جهان اسلام ادامه دارد. اما مصلحان عالم تشیع وظیفه خود می دانند رجعت را به صورت منطقی و به دور از هرگونه تضعیف مذاهب اسلامی تبیین کنند تا پیروان اسلام از نیل به معارف دین خدا محروم نمانند و به وقایعی که جهان به سوی آنها در حرکت است آگاه گردند. بنابراین از علما و محققین اهل سنت انتظار داریم که عقیده افتخارآمیز رجعت را که شیعه از کتاب و سنت یعنی محمد و آل محمد که شخصیت های آسمانی اسلام به شمار می روند گرفته است تضعیف نکنند و عامه مردم را در این باره به خطا نیندازند به ویژه اینکه منطق قوی شیعه را در این باره مشاهده می کنند. مگر این تضعیف ها و مخالفت های غیر عالمانه چه سودی برای اسلام داشته است که اکنون دنبال شود؟ آیا وقت آن نرسیده است که به عقاید یکدیگر احترام گذاریم و وحدت و برادری خود را در جهان اسلام و در برابر دشمنان دین خدا که هر روز توطئه ای از شکم همیشه آبستن آنها متولد می شود حفظ کنیم؟ رجعت از دو حال خارج نیست یا تحقق می یابد و یا تحقق نمی یابد، اگر تحقق می یابد این اندازه مخالفت چرا و اگر تحقق نمی یابد این اندازه جنجال چرا؟

تحریف لفظی رجعت

تحریف های لفظی رجعت، به رجعت معصومین علیهم السلام مربوط می شوند که ما به تناسب، آنها را در رجعت های ویژه و فصل های پایانی این کتاب مورد بحث قرار خواهیم داد و در اینجا تنها

به یک مورد که در فصل های دیگر به آن اشاره نکرده ایم می پردازیم. این تحریف به طرح کاذب زنده بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تا هنگام رجعت آن حضرت توسط برخی از نویسندگان اهل سنت مربوط می گردد که آورده اند:

طائفه من الرافضه یقولون ان علی بن ابی طالب مستتر فی السحاب فلا یخرج مع من خرج من ولده حتی ینادی مناد من السماء: اخرج مع فلان. (۱۲۸)

گروهی از رافضی ها می گویند علی بن ابی طالب در ابرها پنهان است و با فرزندش (مهدی علیه السلام) که خروج می کند خارج نمی شود تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد با فلانی خارج شو.

معلوم نیست که این گروه رافضی، کدام گروه از شیعه است و در چه کتابی چنین سخن بی پایه ای را مطرح کرده است که با یک جماع مبهم و کلی همه شیعه را تضعیف و رجعت را تحریف می کنند.

روایت دیگری را آورده اند که عمرو بن عاصم گوید:

«به حسن بن علی گفته شد عدّه ای از شیعیان علی علیه السلام گمان دارند که او جنبنده زمین است و قبل از روز قیامت برانگیخته می شود. حضرت فرمود: دروغ می گویند اینها شیعه او نیستند، اینها دشمن او هستند، اگر ما چنین چیزی می دانستیم (که او زنده است) میراث او را تقسیم نکرده و با همسران او ازدواج نمی کردیم». (۱۲۹)

اگر مراد اهل سنت از نقل بخش دوم این روایت آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام زنده نیست و اگر زنده بود میراث او تقسیم نمی شد ما هم با آن موافقیم اما اینکه بخواهند جنبنده زمین بودن امیرمؤمنان علیه السلام را که جزء معارف شیعه به شمار می رود مورد خدشه قرار دهند و ادعای شیعه را در ارتباط با رجعت او تکذیب کنند نقل آنها

یک تحریف در رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام است. البته این روایت دارای اشکال‌هایی است که معلوم می‌گردد از امام حسن علیه السلام صادر نشده است؛ چه این که مهم‌ترین ویژگی رجعت زنده شدن است و نه زنده بودن که مسائل نفی ارث و ازدواج با همسران آن حضرت را در پی داشته باشد.

تحریف‌های معنوی

اشاره

تحریف معنوی رجعت، به تفسیرهای انحرافی و معنا کردن آن به امور مردودی نظیر تناسخ و یهودیت است. وقتی معنای بدی نظیر تناسخ و یهودیت که کفر و شرک می‌باشد بر روی یک ارزش اعتقادی نظیر رجعت گذارده شود دیگر کسی جرأت اظهار قبول آن را ندارد و موضع عمومی علیه آن شکل می‌گیرد و برائت از آن یک ارزش تلقی می‌گردد به گونه‌ای که حتی برخی از معتقدانش از موضع بسیار ضعیفی از آن سخن می‌گویند.

رجعت از جمله معارف عقیدتی شیعه است که مورد تحریف‌های معنوی شدیدی قرار گرفته است و ما در اینجا به بررسی این تحریف‌ها می‌پردازیم.

۱ – تأویل رجعت به حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام

اولین تحریف معنوی که با عنوان تأویل روایات رجعت در میان شیعه مطرح گردید تفسیر روایات رجعت به بازگشت حکومت به اهل بیت علیهم السلام بود. اگرچه ما در فصل دوم در بحث مخالفت با اجماع اثبات کردیم که چنین تأویلی در میان شیعه وجود نداشته است اما با نسبتی که به برخی از شیعیان داده شده است که آنها روایات رجعت را به بازگشت حکومت به امام زمان علیه السلام تأویل کرده اند عملاً رجعت مورد تحریف قرار گرفته است به ویژه اینکه نسبت یاد شده در تعداد قابل توجهی از کتاب‌های شیعه ذکر گردیده و بدون ریشه‌یابی آن، وجود چنین نسبتی مورد پذیرش قرار گرفته است.

امین الدین طبرسی رحمه الله می‌نویسد:

جماعه من الامامیه تأولوا ما ورد من الاخبار فی الرجعه علی رجوع الدوله و الامر و النهی دون رجوع الاشخاص. (۱۳۰)

عده‌ای از شیعیان اخبار رجعت را به رجوع دولت (به اهل بیت علیهم السلام) و امر و نهی (آنها) تأویل کرده اند نه بازگشت افراد.

بررسی تأویل روایات با تأویلی که

از روایات بیان گردید معنای دیگری از رجعت ارائه شد و این همان تحریف معنوی است که با عنوان تأویل رجعت صورت گرفت و معنا و مقصود اصلی را دگرگون کرد.

امّا این تأویل یعنی بازگشت حکومت به امام زمان علیه السلام به جای بازگشت جمعی از مؤمنان و مشرکان خالص به دنیا، اشکال های زیاد و قابل توجهی دارد که آنها را بیان می کنیم:

۱ - این تأویل برخلاف صریح روایات رجعت است که بر بازگشت مردگان به دنیا دلالت دارند.

۲ - این تأویل بر خلاف اجماع علمای شیعه بر بازگشت مؤمنان و مشرکان خالص به دنیاست.

روایات رجعت از صراحت کامل برخوردارند و هیچ تأویلی به آن ها راه ندارد، و به فرض که روایات، قابل تأویل باشند اجماع، بر رجعتِ خوبان و بدان خالص قابل تأویل نیست.

۳ - آنچه از کلمه رجعت به ذهن تبادر می کند بازگشت مردگان به دنیاست.

۴ - اهل لغت رجعت را به بازگشت مردگان به دنیا معنا کرده اند چنان که در فصل اوّل به منابع آن اشاره گردید.

۵ - اهل سنت تصریح کرده اند که رجعت را قبول ندارند امّا ظهور امام زمان علیه السلام و حکومت او را پذیرفته اند و این حاکی از تفاوت رجعت اموات و رجوع دولت به حضرت مهدی علیه السلام است.

۶ - تأویل روایات رجعت خلاف ضروری مذهب شیعه از بازگشت به دنیاست و هر تفسیری که با ضروری شیعه تنافی داشته باشد مردود است. ما در فصل جایگاه اعتقادی رجعت اثبات کردیم که بازگشت به دنیا از ضروریات مذهب شیعه می باشد.

۷ - تأویل رجعت مردگان به بازگشت دولت به حضرت مهدی علیه السلام با روایاتی که این دو را از یکدیگر تفکیک کرده اند

امام باقر علیه السلام فرمود:

أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: يَوْمُ تَقْوَمُ الْقَائِمُ وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ. (۱۳۱)

روزهای خدا سه روز است: روزی که قائم قیام می کند، روز رجعت و روز قیامت.

یوم الله به روزی گفته می شود که حق به صورت آشکاری ظهور پیدا می کند و یا باطل نابود می گردد و روزهای یاد شده این گونه اند. اما چرا از میان روزهای ویژه به این سه مورد خاص اشاره شده است شاید به خاطر اهمیت آنها و یا روزهای خدا در آخر زمان باشند.

۸ - تفاوت های رجعت به دنیا با رجوع حکومت به امام زمان علیه السلام به اندازه ای است که این تأویل را ناممکن می سازد و ما در اینجا به برخی از این تفاوت ها اشاره می کنیم:

الف - رجعت خروج از عالم برزخ است و رسیدن به حکومت، بیرون آمدن از پرده غیبت.

ب - رجعت با بازگشت مردگان تحقق می یابد اما حکومت توسط امام زنده شیعه عملی می شود.

ج - بازگشت حکومت تنها به امام زمان علیه السلام مربوط می شود اما رجعت به همه انبیاء، ائمه و مؤمنان و کافران خالص مربوط می گردد.

د - رجعت در استمرار عالم برزخ است، اما حکومت حضرت مهدی علیه السلام تحقق یک وعده الهی است که ارتباطی با عالم برزخ ندارد.

ریشه یابی تحریف رجعت تاکنون به اثبات رسید که تأویل روایات رجعت، تحریف رجعت است و به هشت دلیل مردود می باشد. اکنون این نکته مهم مطرح است که ریشه ها و عوامل این تحریف کدامند؟

الف - ریشه علمی برخی ریشه تأویل روایات را عجز از اثبات رجعت و عدم محال بودن آن و همچنین منافات داشتن آن با تکلیف دانسته اند. سید مرتضی علم الهدی می نویسد:

فانَّ قوماً من الشيعة لما

عجزوا عن النصره الرجعه و بيان جوازها و انها تنافی التکلیف، عوّلوا علی هذا التأویل للاخبار الوارده بالرجعه و هذا منهم غیر صحیح. (۱۳۲)

گروهی از شیعه وقتی از اثبات رجعت و بیان امکان آن عاجز مانده و آن را منافی تکلیف دانستند بر این تأویل از روایات رجعت تکیه کردند و این نظر آنها صحیح نمی باشد.

و شیخ مفید آورده است:

«انگیزه آنها بر این تأویل از رجعت ناتوانی آنان از استدلال بر آن و اثبات محال نبودن عقلی آن است». (۱۳۳)

آنچه درباره علت تأویل روایات نقل شد - چنان که در بحث اجماع علما بر رجعت به اثبات رسید - از این روایت نشأت می گیرد که امام صادق علیه السلام فرموده است:

کوتاه فکran از شیعیان ما می گویند: معنای رجعت این است که خداوند مُلک دنیا را به ما باز می گرداند و برای مهدی قرار می دهد، وای بر آنها. (۱۳۴)

اما چنان که بیان گردید این روایت بسیار ضعیف و مردود است. پس نمی توان علت تأویل را کوتاه فکری دانست و آنگاه کوتاه فکری را به عدم توانمندی در اثبات رجعت و تنافی داشتن آن با تکلیف تفسیر کرد. البته تنافی رجعت با تکلیف، شبهه مشهوری است که در فصل پاسخ به شبهات به آن جواب دادیم اما اینکه علت تأویل روایات باشد دلیلی بر آن وجود ندارد.

ب - ریشه سیاسی تأویلی که بر روی ده ها و بلکه صدها روایت صورت گرفته است کم ترین سنخیت و ارتباطی با رجعت مورد عقیده شیعه ندارد. بازگشت حکومت به حضرت مهدی علیه السلام چه ارتباطی با بازگشت مؤمنان و مشرکان خالص به دنیا می تواند داشته باشد. بنابراین، تأویل روایات نه یک نظر علمی که یک تحریف کارشناسی شده می باشد که

به اسم تأویل ارائه شده است.

اما چه کسی می تواند عامل این تأویل یا تحریف ظریف باشد؟ موافقان رجعت یا مخالفان آن؟ بدون شک موافقان رجعت به دنیا، علت آن نخواهند بود؛ زیرا با عقیده آنها سازش ندارد. بنابراین، تأویل یاد شده، از سوی مخالفان رجعت در میان برخی از شیعیان القا گردیده است، مخالفانی که نمی توانند از شیعیان باشند؛ زیرا شیعه ای که با انبوه روایات رجعت به دنیا و اجماع علمای شیعه بر بازگشت به دنیا روبروست چگونه به اسم تأویل روایات، حقیقت رجعت را که به آن شهره آفاق گردیده است انکار می کند؟ چه اینکه ما در بحث اجماع بر رجعت هم اثبات کردیم که جامعه شیعه چنین تأویلی از روایات نداشته اند. به فرض که عده ای از شیعیان نتوانند معنای رجعت را درک کنند و شبهاتی در ذهن آنها باشد راه آن پرسش و کسب آگاهی از عالمان دینی است و نه تحریف آن.

از آنچه بیان گردید نتیجه می گیریم که این تحریف از سوی مخالفان رجعت، از اهل سنت می باشد که به مخالفت شدید و همه جانبه با رجعت شهرت زیادی دارند و همان گونه که اشاره شد با ظرافت و کارشناسی انجام شده است، یعنی این تحریف به اسم تأویل و به نام شیعه القا شده و با جایگزینی یکی از معارف تشیع که حکومت امام زمان علیه السلام می باشد انجام گرفته است تا شیعیان در برابر تحریف کنندگان موضع گیری جدی نکنند و این مخالفت را از گروهی از خود بدانند و در نتیجه یکپارچگی عقیده به رجعت مخدوش گردد.

۲ - تفسیر رجعت به تناسخ

یکی دیگر از تحریف های رجعت تفسیر آن به تناسخ است. مخالفان رجعت، این عقیده نورانی

را به تناسخ تفسیر کردند و شیعه که بیشترین تحقیقات علمی را در رد تناسخ دارد و بیشترین مبارزات علمی و فلسفی را در مبارزه با این عقیده انحرافی از خود بروز داده است به عقیده به تناسخ متهم کردند.

احمد امین مصری می نویسد:

تحت التشیع ظهر القول بتناسخ الارواح. (۱۳۵)

قول به تناسخ در لوای مذهب شیعه آشکار گردید.

دکتر عبدالرحمن البدوی با صراحت، رجعت را به معنای تناسخ گرفته و می نویسد: مذهب الرجعه او تناسخ الارواح. (۱۳۶)

صفدی یکی دیگر از علمای اهل سنت نیز رجعت و تناسخ را به یک معنا گرفته است. او می نویسد: و منهم من قال بالتناسخ و الحلول و الرجعه بعد الموت و قبل القيامة. (۱۳۷)

آنچه بیان گردید نمونه هایی بود که نویسندگان اهل سنت آن را نوشته و ترویج کردند.

شناخت تناسخ برای اثبات این حقیقت که رجعت، تناسخ نیست لازم است تناسخ را مورد بحث قرار دهیم. حکیم عبدالرزاق لاهیجی می نویسد:

«نقل نفس ناطقه از بدن، بعد از موت به بدن انسانی دیگر را تناسخ گویند». (۱۳۸)

خلاصه عقیده به تناسخ این است که جهان همواره در گردش است و هر دوره ای تکرار دوره گذشته می باشد و روح هر انسانی پس از مرگ دوباره به بدن دیگری باز می گردد تا بر اساس اعمال گذشته خود زندگی کند. اگر اعمال گذشته او خوب بوده است زندگی خوبی داشته و اگر اعمال او بد بوده است زندگی بدی خواهد داشت.

از مطالبی که درباره تناسخ بیان گردید چند نکته به دست می آید:

۱ - بدن اول و دوم از یکدیگر متفاوتند.

۲ - روح پس از قطع تعلق از بدن اول به سرعت به بدن دیگر باز می گردد؛ زیرا معطل ماندن آن وجهی ندارد.

- همین عالم محل رسیدن به نتیجه اعمال گذشته هر کسی است که با انتقال به بدن جدید، آنها را فراموش کرده است.

۴- با توجه به گردش مکرر جهان، پایانی برای آن نمی باشد.

۵- با وجود بازگشت مکرر روح به بدن جدید و رسیدن به نتیجه اعمال گذشته خود، معادی وجود نخواهد داشت.

آیا رجعت تناسخ است؟

برای پاسخ به این سؤال باید تناسخ و رجعت را مورد مقایسه قرار دهیم اگر ویژگی های تناسخ در آن وجود داشته باشد تناسخ است و گرنه رجعت تناسخ نخواهد بود.

دو ویژگی مهم در تناسخ وجود دارد: انکار معاد و دیگر حلول نفس در بدنی غیر از بدن اول که مرده است و هیچ کدام از این دو رکن اساسی تناسخ، در رجعت وجود ندارد زیرا رجعت نفی معاد را به همراه ندارد بلکه خود نمونه کوچکی از معاد است که حیات پس از مرگ همه انسان ها را به اثبات می رساند و خود از نشانه های قیامت به شمار می رود. رجعت کنندگان پس از مدتی از دنیا می روند و وارد عالم برزخ می گردند تا پس از آن وارد صحنه قیامت شوند و پاداش اعمال خود را دریافت کنند. پس اقتضای رجعت، گردش موقت جهان است و نه گردش پیوسته آن که در تناسخ وجود دارد. همچنین رجعت تعلق دوباره نفس به بدن پیشین است که به آن احیاء مردگان می گوئیم و از حقیقتی مانند زنده شدن مردگان در روز قیامت برخوردار است.

نتیجه اینکه تناسخ، تعلق نفس به جسم جدید است و سخنی از زنده شدن مردگان در آن مطرح نیست اما رجعت يك حیات دوباره است که نفس به بدن پیشین تعلق

می گیرد. حال اگر رجعت در نظر کسی تناسخ باشد قیامت و معاد جسمانی هم باید در نظر او تناسخ باشد، احیاء مردگان به دست مسیح علیه السلام هم باید در نظر او تناسخ باشد و اگر این دو از مصادیق تناسخ نیستند پس رجعت هم که نظیر این دو، احیاء مردگان یا تعلق نفس به بدن پیشین است تناسخ نمی باشد.

در پایان این بحث به یک جواب نقضی هم اشاره می کنیم و آن این است که اگر برخی از نویسندگان اهل سنت رجعت را تناسخ می دانند چرا خود در موارد زیادی آن را پذیرفته اند؟ یکی از موارد پذیرش، رجعت اصحاب کهف در منابع تفسیری آن ها است، سیوطی و آلوسی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفاسیر خود آورده اند:

أَصْحَابُ الْكَهْفِ أَعْوَانُ الْمَهْدِيِّ. (۱۳۹)

اصحاب کهف یاران مهدی هستند.

ابواسحاق هم درباره اصحاب کهف می نویسد:

... فصاروا الی رقدتهم الی آخر الزمان عند خروج المهدي فيحييهم الله عزوجل له. (۱۴۰)

(پس از بیداری) تا آخر زمان به هنگام خروج مهدی به خواب مرگ رفتند آنگاه خدای عزوجل آنها را برای او (مهدی علیه السلام) زنده می کند.

و درباره چگونگی زنده شدن آنها می نویسد:

يقال: ان المهدي يسلم عليهم، فيحييهم الله عزوجل ثم يرجعون الی رقدتهم و لا يقومون الی يوم القيامة. (۱۴۱)

گفته می شود: همانا مهدی بر آنها سلام می کند؛ پس خداوند عزوجل آنها را زنده می گرداند و پس از آن به خواب مرگ باز می گردند و تا روز قیامت بر نمی خیزند.

از این نمونه و موارد فراوان دیگری که در کتاب های اهل سنت وجود دارد و در مباحث گذشته به برخی از آنها اشاره کردیم استفاده می شود که رجعت از نگاه اهل سنت تناسخ نیست اگرچه به خاطر

اهداف این رستاخیز عصر ظهور چنین تفسیرهای ضعیفی از سوی برخی از نویسندگان اهل سنت نسبت به این عقیده امیدبخش و عدالتخواهانه مطرح می شود.

۳- تفسیر رجعت به یهودیت

یکی از تحریف های معنوی رجعت، تفسیر این عقیده متعالی و امیدبخش شیعه به یهودیت است. احمد امین می نویسد:

فاليهوديه ظهرت في التشيع بالقول بالرجعه. (۱۴۲)

با اعتقاد به رجعت، یهودیت در تشیع پدیدار گردید.

همچنین می نویسد:

فكره الرجعه هذه اخذها ابن سبأ من اليهوديه، فعندهم أن النبي، الياس صعد الى السماء و سيعود فيعيد الدين. (۱۴۳)

اندیشه رجعت را ابن سبأ از یهودیت گرفت. آنها معتقدند الیاس که پیامبر بود به آسمان رفت و به زودی بر می گردد و دین را باز می گرداند.

معنای ظهور یهودیت در اسلام ادیان آسمانی اعم از اسلام، مسیحیت و یهود مجموعه هایی از معارف الهی هستند که این معارف بر دو بخش تقسیم می شوند:

۱- معارف مشترک نظیر توحید، نبوت، معاد، وجوب عبادت خداوند و حرمت ظلم و تجاوز و ...

۲- معارف اختصاصی که تنها در یکی از این ادیان وجود دارد و معرف آن دین به شمار می روند؛ به عنوان مثال خواندن نمازهای واجب شبانه روزی، روزه ماه مبارک رمضان، دادن خمس و زکات، انجام حج و تعطیلی روز جمعه از مظاهر اسلام و رفتن به کلیسا جهت مراسم عبادت، و اطاعت از تعالیم انجیل و مسیح علیه السلام از نهادهای مسیحیت و تعطیلی روز شنبه، دفن مردگان به طرف بیت المقدس از نمادهای مسیحیت و یهودیت و پیروی از حضرت موسی علیه السلام و تعالیم تورات، رفتن به معابد کلیمیان جهت مراسم عبادی از نمادهای خاص یهودیت است.

با بیان این مقدمات می گوئیم اگر یکی از معارف و ویژگی های خاص یهودیت را که

به برخی از آنها اشاره شد در اسلام وارد کنیم یهودیت را در اسلام پدیدار کرده ایم اما اعتقاد به معارف مشترک و ترویج آن ها، به معنای انتشار دینی در دین دیگر نیست چه اینکه پیروان همه ادیان به تبلیغ و ترویج معاد، عدل، پاکی و ترک دروغ و تجاوز و ستم به دیگران می پردازند و کسی هم نسبت گرایش به دین دیگری را به آنها نمی دهد.

آیا رجعت از مظاهر یهودیت است؟

بدون شک رجعت از مظاهر خاص دین یهود نیست و اعتقاد به بازگشت مردگان به ویژه شخصیت های آسمانی جهان اسلام ظهور یهودیت در اسلام نیست. بازگشت الیاس اگر یک واقعیتی است که تحقق می یابد، همه ادیان می توانند آن را بپذیرند چنان که مسیحیت اعتقاد دارد که مسیح باز می گردد و شیعه و سنی هم به این بازگشت و نزول عیسی علیه السلام در عصر ظهور اعتقاد دارند و هیچ کدام هم مسیحیت را در اسلام پدیدار نکرده اند. رجعت هم به فرض که در دین یهود باشد از مسائل خاص آنها نیست و معرف یهودیت نمی باشد و در نتیجه پایبندی به آن پدیدار کردن یهودیت در اسلام نخواهد بود.

اما نکته بسیار مهم این است که یهود به رجعت مورد نظر شیعه اعتقاد ندارد که بخواند منشأ عقیده به رجعت در تشیع باشد. بنابراین احمد امین و امثال او نه تنها به شیعه نسبت ناروای یهودی گری در اسلام داده اند که به یهود هم نسبت اعتقاد به رجعت داده اند و هر دو نسبت نارواست.

آنچه مایه اتهام ظهور یهودیت به شیعه شده است بالا رفتن الیاس علیه السلام به آسمان و بازگشت اوست و سؤال ما این است که بالا رفتن الیاس

به آسمان و بازگشت او چه ارتباطی به رجعت از عالم برزخ به دنیا دارد؟ الیاس علیه السلام بنا بر اعتقاد یهود نمرده است تا آمدن او رجعت به دنیا باشد و بازگشت از آسمان به زمین، رجعت تعریف شده در مذهب شیعه نمی باشد. اگر بازگشت از آسمان به زمین رجعت است اهل سنت هم به نظیر آن یعنی نزول عیسی علیه السلام از آسمان به زمین اعتقاد دارند. پس آقای احمد امین هم باید خود را که به نزول عیسی علیه السلام اعتقاد دارد از معتقدان به رجعت و پدیدار کنندگان مسیحیت در اسلام بدانند! مگر اینکه فرود عیسی علیه السلام را که او بنا بر روایات پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته است رجعت نداند و در این صورت همه گفته های خود را نقض کرده و اتهام یهودیت به شیعه را پس گرفته است. به تعبیر دیگر احمد امین که به بازگشت عیسی از آسمان اعتقاد دارد یا این بازگشت را رجعت می داند یا رجعت نمی داند. اگر رجعت می داند پس معتقد به رجعت است و نباید درباره آنچه که خود پذیرفته است به شیعه اعتراض کند و اگر فرود عیسی علیه السلام را رجعت نمی داند نباید فرود الیاس از آسمان را هم رجعت بدانند، پس باید اتهام یهودیت به شیعه را پس بگیرد زیرا فرود الیاس را رجعت نمی داند.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که نسبت یهودیت به شیعه می تواند به دو گونه پاسخ داده شود:

۱ - اثبات دروغین بودن وجود عبدالله بن سبا که گفته می شود عقیده به رجعت را وارد مذهب شیعه کرده است و علامه عسکری غیر واقعی بودن وجود او را در کتاب گرانقدر موسوم به عبدالله بن

سبأ به اثبات رسانده است.

۲ - اثبات عدم وجود چنین عقیده ای در دین یهود و ما این راه را طی کردیم؛ زیرا اگر چه جواب اوّل خوب است اما پاسخ دوم اساسی تر است؛ چون وقتی به اثبات رساندیم که عقیده به رجعت در یهود وجود ندارد نسبت تشیع به یهودیت را از سوی هر کس که باشد ابطال کرده ایم و تفاوتی میان عبدالله بن سبأ خیالی و دیگری نخواهد بود و بالاتر این که اگر بدون مطرح کردن کسی نسبت یهودیت به شیعه دهند پاسخ دوم این نسبت را هم دفع می کند.

فصل ششم: ویژگی های رجعت

ویژگی های رجعت

رجعت ویژگی های مختلفی دارد که در روایات به آنها تصریح شده است و ما در اینجا آنها را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

۱ - قطعیت امور آینده بر دو دسته اند: برخی از آنها وعده است و برخی دیگر نشانه. نشانه ها قابل تغییرند و احتمال عدم تحقق آنها وجود دارد، اما وعده های الهی تخلف ناپذیرند و قطعاً تحقق می یابند چه اینکه قرآن می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۱۴۴) حال اگر وعده ای مقدمه لازمی داشته باشد که بدون آن نتواند تحقق یابد، آن مقدمه هم قطعی خواهد بود. نظیر اینکه مقدمه قیامت، تعلق روح انسان ها به جسم آنان است تا در پرتو این تعلق به پا خیزند.

اکنون باید به این موضوع پردازیم که آیا رجعت مانند قیامت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام یک وعده الهی می باشد و یا مقدمه یک وعده الهی است که تخلف ناپذیر باشد و یا نشانه ای از نشانه های عصر ظهور و قیامت می باشد که تغییرپذیر باشد؟

و پاسخ آن این است که رجعت هم وعده الهی و هم مقدمه لازم برای یکی

از وعده های خداوند است. اما درباره وعده بودن آن به یک آیه و روایت اشاره می کنیم. قرآن کریم می فرماید:

و روزی که ما از هر امتی گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب کردند بر می انگیزیم و آنها نگهداشته می شوند. (۱۴۵)

و امام صادق علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُمِيتَ الْأَحْيَاءَ، وَيُرَدِّدَ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَيُقِيمَ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ، فَأَبْشِرُوا، ثُمَّ أَبْشِرُوا. فَوَاللَّهِ مَا الْحَقُّ إِلَّا فِي أَيْدِيكُمْ. (۱۴۶)

به خدا قسم روزها و شب ها به پایان نمی رسد تا اینکه خداوند مردگان را زنده کند و زنده ها را بمیراند و خداوند حق را به اهلش بازگرداند و دینی را که مورد رضایت خود و رسولش می باشد به پا دارد. پس بشارت باد بر شما و بشارت باد بر شما. به خدا قسم که حق جز در دست های شما نمی باشد.

رجعت مقدمه لازم حاکمیت جهانی مؤمنان و پیروزی انبیاء علیهم السلام نیز می باشد. قرآن کریم می فرماید:

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که آنان را به طور قطع حاکم روی زمین قرار دهد. (۱۴۷)

و در آیه دیگری می فرماید:

همانا ما فرستادگان خود و کسانی که ایمان آورده اند را در زندگی دنیا و روزی که شاهدان به پا می خیزند یاری می کنیم. (۱۴۸)

تحقق وعده حاکمیت مؤمنان و پیروزی انبیاء علیهم السلام نیازمند بازگشت آنها به دنیاست؛ بنابراین رجعت مقدمه قطعی این دو وعده الهی است و مقدمه وعده های قطعی هم قطعی خواهد بود.

۲ - محدودیت ویژگی دیگر رجعت، محدودیت رجعت کنندگان است. تنها کسانی باز می گردند که به ایمان خالص و یا شرک خالص رسیده باشند.

بنابراین مؤمنان و کفار متوسط که اکثریت اهل کفر و ایمان را تشکیل می دهند باز نخواهند گشت. البته همان گونه که در فصل دوم گذشت کافرانی که با عذاب الهی از دنیا رفتند اگرچه کفر آنها خالص بوده است چون طعم تلخ عذاب را در دنیا چشیده اند آنها هم باز نخواهند گشت. اما دلیل محدودیت بازگشت کنندگان روایاتی است که در این باره وارد شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الشِّرْكَ مَحْضًا. (۱۴۹)

رجعت عمومیت ندارد و خاص می باشد. کسی به دنیا باز نمی گردد مگر اینکه ایمان یا شرک خود را خالص کرده باشد.

شیخ مفید در تفسیر ایمان و کفر خالص رجعت کنندگان آورده است:

«رجعت کنندگان به دنیا دو دسته اند: یک گروه، کسانی هستند که از درجه بالای ایمان برخوردارند و اعمال خیر آنها بسیار است و با پرهیز از گناهان بزرگ از دنیا رفته اند. پس خداوند دولت حق را به آنها نشان می دهد و با آن عزیزشان می گرداند و آنچه از دنیا آرزو می کردند به آنها عطا می کند. گروه دیگر کسانی هستند که به نهایت فساد رسیدند و تا آخرین حد، با اهل حق مخالفت کردند و ستم آنان به دوستان خدا زیاد بود و مرتکب گناهان می گردیدند.» (۱۵۰)

۳ - اختیار

بازگشت مؤمنان به دنیا یک امر اختیاری است؛ زیرا رجعت یک لطف الهی می باشد که خداوند به دارندگان ایمان های خالص اختصاص می دهد و پذیرش لطف، اجباری نیست. از این رو رجعت با پیشنهاد فرشتگان صورت می گیرد و مؤمن در اجابت این دعوت مختار است.

مفضل بن عمر گوید:

ذَكَرْنَا الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَظِرُهُ.

فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَامَ أُتِيَّ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ فَيُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ؛ فَإِنْ تَشَأْ أَنْ تُلْحَقَ بِهِ فَالْحَقُّ، وَ
إِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ فَأَقِمِ. (۱۵۱)

(در محضر امام صادق علیه السلام) درباره قائم علیه السلام و کسی که در انتظار او می باشد و از دنیا می رود سخن به میان آوردیم، حضرت فرمود: وقتی قائم قیام کند در قبر مؤمن به او گفته می شود: سرور تو ظهور کرده است اگر می خواهی به او پیبندی، بیبوند و اگر هم می خواهی در کرامت پروردگارت بمانی بمان.

اگرچه رجعت اختیاری است اما به نظر می رسد کسی نباشد که به این دعوت کریمانه پاسخ مثبت ندهد و برای مشارکت در حاکمیت بر زمین و برپایی دین خدا در جهان، لیبک اجابت سر ندهد، چرا که این دعوت بر اساس یک وعده الهی دیرینه است که یکی از بزرگ ترین و مقدس ترین آرزوهای مؤمنان را تشکیل می دهد. از این رو تمام انبیاء رجعت می کنند چنان که بحث آن خواهد آمد و مؤمنان هم می آیند اما آمدنی که بر سه اصل: لطف، عزت و اختیار استوار است.

اما آمدن کفار بر سه اصل تعذیب، ذلت و اجبار است. آنها خود نمی آیند بلکه آنان را از سر اکراه می آورند تا به برخی از عواقب اعمال دنیوی خود برسانند و کسی توان سرپیچی ندارد. آنها می آیند تا به خاطر حقوقی که از خدا و مردم ضایع کرده اند مؤاخذه شوند و این آمدن اجباری است.

۴ - فراگیری یکی از مسائل اختلافی رجعت به محدودیت مؤمنان به امت اسلامی یا فراگیری آنها در همه امت ها مربوط می گردد.

شیخ مفید رجعت را تنها به امت

اسلامی مربوط دانسته و می نویسد:

ان الله تعالى يحيى قوما من امه محمد بعد موتهم قبل يوم القيامة. (۱۵۲)

همانا خداوند گروهی از امت محمدصلی الله علیه وآله را پس از مرگشان و پیش از روز قیامت بر می انگیزد.

و در جای دیگر می نویسد:

الَرْجَعُهُ إِنَّمَا لِمُنْحَضِي الْإِيمَانِ مِنْ أَهْلِ الْمِلَّةِ، وَلِمُنْحَضِي التَّفَاقِ مِنْهُمْ دُونَ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ. (۱۵۳)

رجعت همانا برای مؤمنان خالص و منافقان خالص از ملت اسلام خواهد بود نه کسانی که از امت های گذشته بودند.

اما شیخ طوسی رجعت را شامل همه امت ها دانسته و می نویسد:

يرجع نبينا و ائمتنا المعصومون في زمان المهدي عليه السلام مع جماعه من الامم السابقه و اللاحقه. (۱۵۴)

پیامبر و امامان معصوم ما با گروهی از امت های گذشته و آینده در زمان مهدی علیه السلام باز خواهند گشت.

اکنون باید بررسی کنیم که آیا دلیل قابل قبولی وجود دارد که رجعت به امت اسلامی محدود گردد؟ بدون شک دلیل معتبر و روشنی نداریم که چنین دلالتی داشته باشد. آنچه می تواند به اثبات این محدودیت مربوط گردد روایاتی است که به امت اسلامی یا شخصیت های مسلمان اشاره دارند. اما این روایات هم محدودیت در رجعت را اثبات نمی کنند و ما برای روشن شدن میزان دلالت آنها دو روایت را مورد بررسی قرار می دهیم.

از امام باقرعلیه السلام نقل شده است که فرمود:

مَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا وَ يَنْشُرُ. (۱۵۵)

هیچ فرد خوب و تبهکاری از این امت نیست مگر اینکه زنده می شود.

و امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: ای مفضل تو و چهل و چهار مرد، همراه قائم برانگیخته می شوید. (۱۵۶)

اما این گونه روایات تنها به دنبال بیان رجعت عده ای از امت اسلامی و برخی از شخصیت های

مسلمان می باشند و هرگز بازگشتِ چهره های اَمتِ های گذشته را که دارای ایمان یا کفر خالص بوده اند نفی نمی کنند و به تعبیر مشهور «اثبات شیء نفی ما عدی نمی کند». این روایات نسبت به بازگشت اَمتِ های پیشین ساکتند و بنابراین ما دلیلی بر محدودیت رجعت به اَمتِ اسلامی نداریم و قید «من اهل المله» را که شیخ مفید بیان فرموده است وجهی ندارد. از این رو اگر دلیلی بر رجعت اَمتِ های پیشین اقامه شود رجعت آنها به اثبات می رسد.

اما دلایل بازگشت اَمتِ های گذشته سه دسته از آیات و روایات هستند: ۱ - روایات بازگشت پیامبران ۲ - روایات بازگشت مؤمنان اَمتِ های پیشین ۳ - آیات و روایات مطلقه که همه اَمتِ ها را در بر می گیرند.

اما به گروه اول روایات یعنی بازگشت انبیاء که در فصل های مختلف از جمله فصل نهم و دهم این کتاب نقل شده اند استدلال نمی کنیم؛ زیرا این نکته مطرح است که شاید بازگشت پیامبران به خاطر پیامبری آنها باشد و نه اینکه از اَمتِ های پیشین هستند.

اما آنچه به بازگشت مؤمنان اَمتِ های گذشته مربوط می شود تنها روایت مشهور مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

يَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا: خَمْسَةٌ عَشْرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِينَ كَانُوا يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، وَبِهِ يَعْدِلُونَ. (۱۵۷)

وَسَبْعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكَهْفِ وَ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ وَ سَلْمَانَ وَ ابودجانه الأنصاري و المقداد و مالك الأشر، فيكونون بين يديه أنصاراً و حُكَّاماً. (۱۵۸)

بیست و هفت نفر از پشت کوفه با قائم علیه السلام خروج می کنند: پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام هستند، آنان که به حق هدایت می کردند و به حق و عدالت حکم

می کردند.

و هفت نفر از اصحاب کهف می باشند و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه و مقداد و مالک اشتر؛ آنها نزد او حضور دارند و همگی از یاران و حاکمانند.

اما گروه سوم روایات، گسترده ترین دلیل رجعت برای امت های پیشین اند که بهترین دلایل آن نیز به شمار می روند و برخی از آیات قرآن که اصل رجعت را به وسیله آنها اثبات کردیم از چنین اطلاقی برخوردارند و ما در این بحث به یک آیه و دو روایت اشاره می کنیم.

قرآن کریم می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ». (۱۵۹)

و روزی که ما از هر امتی گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند بر می انگیزیم و آن ها (برای سؤال) نگهداشته می شوند.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه آورده است.

الحشر لیس مقصوراً علی الامه الاسلامیه بل افواج من امم شتی. (۱۶۰)

رجعت به امت اسلامی محدود نیست بلکه گروه هایی از امت های مختلف باز می گردند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كُلُّ قَرْيَةٍ أَهْلَكَ اللَّهُ أَهْلَهَا بِالْعَذَابِ لَا يُرْجَعُونَ فِي الرَّجْعَةِ وَ أَمَا فِي الْقِيَامَةِ فَيُرْجَعُونَ. أَمَا غَيْرُهُمْ مِمَّنْ لَمْ يَهْلِكُوا بِالْعَذَابِ وَ مَحْضُوا الْكُفْرَ مَحْضًا يَرْجَعُونَ. (۱۶۱)

هر شهر و آبادی که خداوند ساکنان آن را با عذاب به هلاکت رساند در رجعت باز نمی گردند اما در قیامت باز خواهند گشت ولی کسانی که با عذاب الهی به هلاکت نرسیده باشند و کفر خود را خالص کرده باشند باز می گردند.

و در حدیث دیگری فرمود:

إِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجَعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الشِّرْكَ مَحْضًا. (۱۶۲)

رجعت عمومیت ندارد و خاص می باشد. کسی به دنیا باز نمی گردد مگر اینکه ایمان یا شرک خود را خالص کرده باشد.

آیه و روایاتی که

بیان گردید مطلقند و دلیلی نداریم که اطلاق آنها را قید زند؛ بنابراین، رجعت به همه امت ها تعلق دارد و تفاوتی نیست که از امت اسلامی بوده و یا از امت های پیشین باشند.

زمان رجعت

زمان رجعت از اسرار الهی است و جز خدای متعال کسی از آن آگاهی ندارد؛ همان گونه که زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و روز پایانی عالم و برپایی قیامت از اسرار خداوند هستند و تا تحقق نیابند زمان آنها برای ما معلوم نخواهد شد. شاید سِرّ مجهول بودن آن هم این باشد که رجعت از علایم قیامت است و میان آن و برپایی قیامت چندان فاصله ای نیست و از آنجا که زمان برپایی قیامت نامعلوم است حوادث مقدماتی آن هم باید مجهول بمانند تا این سر الهی محفوظ بماند. علی بن ابراهیم قمی می نویسد:

فَلَمَّا أَخْبَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ مَا يَكُونُ مِنَ الرَّجْعَةِ قَالُوا: مَتَى يَكُونُ هَذَا؟ قَالَ اللَّهُ: «قُلْ - يَا مُحَمَّدُ - إِنَّ أَدْرَى أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا». (۱۶۳) و (۱۶۴)

وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را از رجعت آگاه کرد پرسیدند در چه زمانی رخ می دهد؟ خداوند به رسولش فرمود: بگو - ای محمد - نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا آنکه پروردگارم مدتی برای آن قرار داده است.

ظرف زمانی رجعت

رجعت در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام و یا کمی زودتر از آن خواهد بود. شیخ مفید رجعت را از علایمی دانسته است که پیش از ظهور تحقق می یابد چنان که می نویسد:

«اخباری درباره علایم زمان قیام مهدی علیه السلام و حوادثی که پیش از قیام او و نشانه ها و دلالت های ظهورش می باشد وارد شده است. از جمله آنها خروج سفیانی... و مردگانی است که در قبرها زنده می شوند و به دنیا باز می گردند و یکدیگر را شناخته و زیارت می کنند... در این هنگام، از ظهور او در مکه آگاه می شوند، پس

برای یاری آن حضرت به سوی او حرکت می کنند، چنان که اخباری در این باره وارد شده است و ما بنا بر آنچه در اصول (معتبر شیعه) آمده است آنها را بیان کردیم». (۱۶۵)

علائمی را که شیخ مفید بیان کرده است بزرگان دیگری نظیر فتال نیشابوری، (۱۶۶) علامه حلی، (۱۶۷) ابوالحسن اربلی، (۱۶۸) و شیخ طبرسی (۱۶۹) به همان صورت بیان کرده اند.

آنچه را شیخ مفید بیان کرده است برگرفته از روایاتی می باشد که نزد او و در اصول معتبر (۱۷۰) شیعه بوده است و اکنون برخی از آنها در دست ما نیست از این رو با اعتماد بر شیخ مفید، روایت بودن آنها را می پذیریم. اگرچه این نکته هم مطرح است که سید مرتضی که معاصر شیخ مفید بوده است تحقق رجعت را در عصر ظهور دانسته و آن را از علایم ظهور معرفی نکرده است. چنان که می نویسد:

اعلم أنّ الذی تذهب الشیعه الامامیه الیه أنّ الله تعالی یعید عند ظهور امام الزمان، المهدی عجل الله تعالی فرجه قوماً ممن کان قد تقدم موته من شیعتہ... (۱۷۱)

بدان آنچه را که شیعه به آن اعتقاد دارد این است که خدای تعالی به هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه گروهی از شیعیان را که پیش از ظهور او مرده اند به دنیا باز می گرداند....

اگرچه تفاوت چشمگیری در فاصله زمانی پیش از ظهور و عصر ظهور برای تحقق رجعت وجود ندارد اما آنچه از روایات به ذهن تبادر می کند وقوع آن همزمان با عصر ظهور است و روایاتی هم در این باره وارد شده است.

مفضل بن عمر گوید: (در محضر امام صادق علیه السلام) درباره قائم علیه السلام و کسی که در انتظار او می باشد و از

دنیا می رود سخن به میان آوردیم، حضرت فرمود: وقتی قائم قیام کند در قبر مؤمن به او گفته می شود: سرور تو ظهور کرده است اگر می خواهی به او پیوندی بییوند و اگر هم می خواهی در کرامت پروردگارت بمانی بمان. (۱۷۲)

و امام باقر علیه السلام فرمود:

لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ لَنَصَرَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ وَأَوَّلُ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيُّ الثَّانِي. (۱۷۳)

اگر قائم آل محمد قیام کند خداوند او را با فرشته ها یاری می کند و اولین کسی که از پی او می آید محمد و دومین نفر علی است.

مدت رجعت

آنچه از ادله رجعت به ذهن تبادر می کند بازگشت همزمان همه رجعت کنندگان است؛ و همچنین آنچه از آیات و روایات و اجماع به ذهن سبقت می جوید یک بار رجعت کردن است چه اینکه در معنای لغوی رجعت هم بیان گردید که رجعت به معنای یک بار بازگشتن است. بنابراین اصل رجعت در همان اوایل عصر ظهور به اتمام می رسد و استمراری نخواهد داشت. البته امام حسین و امیرالمؤمنین علیهم السلام و احتمالاً انبیایی که آن حضرت را یاری می دهند رجعت دوباره ای دارند اما این موارد، استثنایی و نادر است و استمرار رجعت مردگان به دنیا به شمار نمی آیند. البته روایتی به رجعت امام حسین علیه السلام با یارانش و هفتاد پیامبر در اواخر عمر حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد (۱۷۴) که سند آن ضعیف است؛ زیرا این روایت مرفوعه است و احمد بن عقبه و پدرش که از راویان آن هستند مجهولند.

در کتاب رجعت یا حیات دوباره صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶ برداشت هایی از روایات درباره زمان و مدت رجعت مطرح شده است که چهار نکته آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

رجعت همزمان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام شروع می شود و تا عصر حکومت دوم آن حضرت ادامه می یابد.

۲ - آخرین رجعت کننده معصوم، حضرت مهدی علیه السلام است.

۳ - عدّه ای از رجعت کنندگان جزء یاران اولیه آن حضرت هستند که با او باز می گردند.

۴ - رجعت کنندگان براساس درجات سعادت و شقاوت و مقدار نقش آنان در تشکیل و گسترش حکومت جهانی و ... به تدریج رجعت می کنند.

همان گونه که در فصل آخر این کتاب اثبات خواهیم کرد امام زمان علیه السلام رجعتی نخواهد داشت؛ زیرا فلسفه رجعت که حاکمیت بر جهان و انتقام از ستمکاران است در عصر ظهور به دست او و یارانش انجام می گیرد و دیگر دلیلی بر رجعت آن حضرت و اصحابش نخواهد بود؛ ضمن اینکه دلیل روشن و معتبری هم درباره رجعت او و یارانش وجود ندارد. بنابراین، حضرت مهدی علیه السلام آخرین رجعت کننده معصوم نخواهد بود، حکومت دومی هم نخواهد داشت و استمرار رجعت هم تا زمان حکومت دوم او که پذیرفته نشد منتفی می باشد.

اگر گفته شود بنابر عموم روایات رجعت ائمه علیهم السلام، امام زمان علیه السلام هم رجعت می کند، پاسخ می دهیم به فرض اثبات رجعت او، حکومت آن حضرت اثبات نمی شود؛ زیرا حکومت او نیازمند دلیل مستقل می باشد. آنگاه چنین رجعتی پس از تحقق کامل رجعت و اهداف و برنامه های آن، که در عصر ظهور صورت گرفته است چه فلسفه ای از رجعت را با خود به همراه دارد؟ ضمن اینکه عموم روایات، شامل رجعت حضرت مهدی علیه السلام نمی شود و ما این بحث را در اواخر فصل آخر این کتاب به طور کامل مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اما اینکه برخی از رجعت کنندگان

از یاران امام زمان علیه السلام باشند و یا بازگشت کنندگان براساس سعادت و شقاوت و مقدار نقش آنها در تشکیل حکومت جهانی آن حضرت به تدریج باز می گردند اموری است که نظیر دو نکته قبلی، دلیلی در روایات برای اثبات آنها وجود ندارد تا چه رسد مدرک معتبری آنها را تأیید کند.

چگونه زنده می شوند؟

رجعت یک قیامت کوچک است و مهم ترین وجه مشترک آن با قیامت، زنده شدن مردگان می باشد. در آستانه روز قیامت برای احیاء مردگان، اسرافیل در صور می دمدم و مرده ها زنده می شوند اما آیا رجعت هم این گونه است که صوت فرشته ای دارای این اثر تکوینی باشد که حیات را در مردگان بدمدم؟

ما دلیل روشنی برای زنده شدن مردگان در عصر رجعت، آن گونه که درباره قیامت به آن تصریح شده است نداریم اما بدون شک باید عامل حیات بخشی وجود داشته باشد تا این احیاء عملی گردد؛ حال این عامل می تواند صوت اسرافیل یا صوت دیگری باشد. ثعلبی از مفسران اهل سنت درباره زنده شدن اصحاب کهف که از رجعت کنندگان می باشند نکته ای را بیان کرده است که اگرچه این نکته، حدیث نمی باشد اما یک عامل حیات بخش است که می تواند برای همه رجعت کنندگان مطرح باشد.

او می نویسد:

يقال: ان المهدى يسلم عليهم، فيحييهم الله عزوجل. (۱۷۵)

گفته می شود: همانا مهدی بر آنان (اصحاب کهف) سلام می کند پس خداوند آنها را زنده می کند.

آنچه از احیاء مردگان بیان شد همان تعلق روح به جسم آنان می باشد اما این تعلق بدون مقدمه انجام نخواهد گرفت و مقدمه آن آماده شدن بدن برای این تعلق است. امام صادق علیه السلام درباره آماده سازی بدن های رجعت کنندگان می فرماید:

إذا آن قیامته مُطِرَ الناسُ جُمادى

الْآخِرَةِ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ رَجَبٍ مَطْرًا لَمْ يَزِ الْخَلَائِقُ مِثْلَهُ، فَيُنْبِتُ اللَّهُ بِهِ لُحُومَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبْدَانَهُمْ فِي قُبُورِهِمْ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ مُقْبِلِينَ مِنْ قَبْلِ جَهَنَّمَ (١٧٦) يَنْفُضُونَ سُعُورَهُمْ مِنَ التُّرَابِ. (١٧٧)

وقتی زمان قیام قائم علیه السلام فرا رسد در ماه جمادی الاخره و ده روز از ماه رجب بارانی بر مردم می بارد که نظیر آن را ندیده بودند و خداوند با آن باران، گوشت و بدن های مؤمنان را در قبرهایشان می رویاند. گویی آنها را می بینم که از طرف جهنم می آیند در حالی که خاک موهای سرشان را می تکانند.

تشریف به محضر امام زمان علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

... فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا بَعَثَهُمُ اللَّهُ فَأَقْبَلُوا مَعَهُ يَلْبُثُونَ زَمْرًا زَمْرًا. (١٧٨)

وقتی قائم ما قیام کند خداوند آنها را بر می انگیزد و آنان دسته دسته لیبیک گویان به او رو می آورند.

و در حدیث دیگری فرمود: ای ابابصیر! وقتی قائم ما قیام کند خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می کند در حالی که شمشیرهای آنها بر دوششان می باشد. خبر زنده شدن این مردگان به گروهی از شیعیان ما که نمرده اند می رسد، می گویند: فلانی و فلانی و فلانی از قبرهایشان برانگیخته شدند و همراه قائم هستند. (١٧٩)

از این روایت استفاده می شود که رجعت کنندگان به همان شکلی که در دنیا شناخته می شدند باز می گردند امّا با چه مقطعی از عمر گذشته خواهند بود معلوم نیست. و در دعای عهد به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ أَلْذَى جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَيِّفِي مُجَرِّدًا
فَنَاتِي مُلْتَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي (١٨٠)

خدایا اگر مرگی که بر همه بندگان به طور قطع مقرر کردی بین

من و مولایم فاصله اندازد، مرا از قبرم بیرون آور در حالی که کفنم را به خود پیچیده، شمشیرم را کشیده و نیزه ام را برآورده ام و ندای دعوت کننده ای را که در شهر و بیابان مردم را فرا می خواند اجابت می کنم.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی فرمود: و چه شگفتی، شگفت انگیزتر از مردگانی که هر کس با خدا، رسولش و اهل بیت او دشمن است را می زنند. (۱۸۱)

طول عمر رجعت کنندگان

اکنون این سؤال مطرح است که عمر رجعت کنندگان چه اندازه است؟ آیا طول عمر آنها متفاوت است یا همه به یک اندازه زندگی می کنند؟ تنها روایتی که به این مسأله اشاره کرده است روایت امام کاظم علیه السلام می باشد که فرمود:

لَتَرْجِعَنَّ نَفْسٌ ذَهَبَتْ وَ لَيَقْتَصِّنَنَّ يَوْمَ يَقُومُ وَ مَنْ عُدِبَ يَقْتَصُّ بِعَذَابِهِ وَ مَنْ أُغِيظَ أَغَاظَ بَغِيظِهِ وَ مَنْ قُتِلَ إِقْتَصَّ بِقَتْلِهِ وَ يُرَدُّ لَهُمْ أَعْدَائُهُمْ مَعَهُمْ حَتَّى يَأْخُذُوا بِئَارِهِمْ، ثُمَّ يُعَمَّرُونَ بَعْدَهُمْ ثَلَاثِينَ شَهْرًا ثُمَّ يَمُوتُونَ فِي لَيْلِهِ وَاحِدَةً. (۱۸۲)

همانا عده ای از انسان ها که مرده اند باز می گردند و در روزی که قائم قیام می کند دشمنان خود را مورد قصاص قرار می دهند. کسی که عذاب شده است، عذاب کننده خود را، کسی که مورد خشم قرار گرفته است به خشم آورنده خود را و کسی که کشته شده است قاتل خود را قصاص می کند و دشمنان آنها بازگردانده می شوند تا مؤمنان انتقام خون خود را بگیرند، آنگاه پس از آنها سی ماه زندگی می کنند و در یک شب می میرند.

بدون شک در این مدت مسائل مختلف زندگی برای آنها مطرح است اما از آنجایی که این مسائل نقش خاصی ندارند در روایات هم به آنها اشاره نشده است. آنچه مهم می باشد مبارزات

و حاکمیت آنها در دستگاه حکومت مهدوی است که به صورت کلی بیان شده است و ما در اینجا به مبارزات برخی از شخصیت های شناخته شده ای که در ایام رجعت جهاد می کنند اشاره می کنیم.

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: ای مفضل! تو و چهل و چهار مرد، همراه قائم برانگیخته می شوید و تو در سمت راست قائم قرار داری و مردم را امر و نهی می کنی، آن ها در آن روز، بیش از امروز تو را اطاعت می کنند. (۱۸۳)

داود رقی گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من پیر و فرتوت شده ام و دوست دارم در راه شما کشته شوم. فرمود: شهادت تو حتمی است اگر اکنون نباشد در آینده خواهد بود. (۱۸۴)

امام صادق علیه السلام درباره نجم بن اعین فرمود: او از کسانی است که در زمان رجعت جهاد می کند. (۱۸۵)

همچنین آن حضرت فرمود: من از خدا خواستم که فرزندان اسماعیل را پس از من زنده نگه دارد اما پذیرفت و به جای آن منزلت دیگری به من داد. اسماعیل کسی است که در جمع ده نفر از یارانش رجعت می کند و از جمله این ده نفر عبدالله بن شریک است که علمدار او می باشد. (۱۸۶)

مفضل بن عمر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: سیزده زن با قائم علیه السلام رجعت می کنند. عرض کردم: آنها را بر چه کاری می گمارد؟

فرمود: مجروحان را مداوا و بیماران را پرستاری می کنند همان گونه که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و چنین می کردند.

عرض کردم: آنها را برای من نام ببر.

فرمود: قنواء دختر رشید، ام ایمن، حبابه والیه، سمیه مادر عمار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه، صبانہ ماشطه و ام

ظاهراً اسامی چهار نفر از آنها از روایت افتاده است.

تکلیف در عصر رجعت

یکی از مباحث مربوط به رجعت کنندگان تکالیف دینی آنهاست. آیا رجعت کنندگان مانند دیگران دارای تکلیف اند؟

تکالیف بر دو گونه است: انجام واجبات و ترک محرمات. بدون شک ترک محرمات یک وظیفه برای آنها به شمار می رود؛ زیرا مخالفت با پروردگار عالم موجب هتک حدود الهی است و در هر حال حرام می باشد اما در برابر واجبات وظیفه ای ندارند؛ زیرا زمان رجعت پس از عالم برزخ است و از مراتب عالم آخرت به شمار می رود و پس از مرگ تکلیف منتفی خواهد بود.

اگر گفته شود دنیا دار تکلیف است پس رجعت کنندگان باید به واجبات دینی عمل کنند پاسخ می دهیم: دنیا دار تکلیف است اما برای کسانی که برای اولین بار وارد آن می شوند و آنچه از ادله تکلیف به ذهن تبادر می کند همین معناست.

حال اگر در داشتن تکلیف برای رجعت کنندگان شک داشته باشیم تکلیفی نخواهند داشت؛ زیرا با مرگ انسان، تکلیف از او برداشته می شود و در زمان بازگشت به دنیا که شک می کنیم تکلیفی دارند یا ندارند وضعیت پس از مرگ را که نداشتن تکلیف بود استصحاب می کنیم.

اگر گفته شود چنانچه تکلیفی برای مؤمنان نباشد کارهای خیر رجعت کنندگان بدون امر الهی است و در نتیجه پاداشی ندارد خواهیم گفت: انسان پیش از بلوغ هم تکلیفی ندارد اما از کارهای خیر خود اجر می برد و در زمان رجعت هم همین گونه است و مؤمنان از انجام کارهای صالح خود پاداش می برند. البته اگرچه رجعت کنندگان تکلیفی ندارند اما با آن ایمان خالص و تدینی که دارند بر آنچه خداوند بر مسلمانان واجب

کرده است اهتمام می ورزند؛ زیرا چگونه می شود بهترین های عالم، اعمالی را که مطلوب خداوند است و همه مؤمنان آنها را انجام می دهند ترک کنند!

مشرکین هم که رجعت می کنند تکلیفی ندارند و اگر کار خوبی هم انجام دهند مورد قبول نخواهد بود؛ زیرا شرط پذیرش اعمال، ایمان است و کسانی که در بالاترین درجه کفر و شرک قرار دارند از شرط قبولی اعمال محرومند و ایمان آوردن آنها هم، چنان که در فصل پاسخ به اشکال ها بحث آن گذشت مورد قبول نمی باشد.

اگر گفته شود مشرکین در دنیا مکلف به فروع اند همان گونه که مکلف به اصول می باشند خواهیم گفت: تفاوت مشرکین قبل از مرگ و پس از آن در عصر رجعت این است که پیش از مرگ راه پذیرش اعمال آنها باز است، می توانند ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و مورد قبول خواهد بود اما ایمان آوردن آنها پس از مشاهده مرگ چه در عالم برزخ یا روزگار رجعت و یا روز قیامت پذیرفته نیست و عمل بدون ایمان هم فاقد شرایط قبول است.

فصل هفتم: اهداف رجعت

اهداف رجعت

رجعت یک واقعه حکیمانه و هدفمند است و هدف آن هماهنگ با عقل و ایمان و در راستای تحقق اراده پروردگار عالم و خواست مؤمنان می باشد که ما این اهداف را با تکیه بر آیات قرآن مورد بحث قرار می دهیم.

۱ - تحقق وعده حاکمیت مؤمنان بر زمین مهم ترین هدف رجعت تحقق وعده پروردگار عالم به اهل ایمان است که آنها را حاکم جهان گرداند و اسلام را به دست آنان بر پهنه زمین به اجرا درآورد. خدای متعال به آنان که به ایمان خالص دست یافته اند وعده حاکمیت بر جهان را داده

است و این مهم بدون بازگشت آنها به دنیا عملی نمی باشد. بنابراین هدف اعلائی رجعت وفای پروردگار عالم به عهد حاکمیت جهانی مؤمنان است که قرآن این گونه از آن یاد کرده است:

«وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». (۱۸۸)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که آنان را به طور قطع حاکم روی زمین قرار دهد، همان گونه که به پیشینیان آنها حاکمیت داد و دینی را که برای آنها پسندیده است پابرجا و مستقر خواهد کرد و ترس آنها را به امنیت مبدل می سازد به گونه ای که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند و کسانی که پس از آن کافر شوند آنها فاسقانند.

۲ - عذاب کفار

هدف از رجعت کسانی که به شرک و کفر خالص دست یافته اند عذاب آنهاست که مورد انتقام، ذلت و اجرای حدود الهی قرار می گیرند. انسان های بسیار پلید جز برای عذاب الهی به دنیا باز نمی گردند و نوع عذاب آنها به گونه ای است که در آخرت ممکن نمی باشد؛ از این رو باز می گردند تا در ظرف دنیا به این نوع از عقاب که موجب تنوع و کمال عذاب آنهاست واصل شوند و طعم تلخ عقاب الهی به ویژه ذلت و خواری را در همان خانه دنیا که در آن به تکذیب آیات حق برداختند و حدود خداوند را زیر پا گذاردند احساس کنند و با یک مرگ همراه

با ذلت، دنیا را ترک گویند تا خاطره خوش لذت های نفسانی دنیا که در زمان حیاتشان به آن دست یافتند از میان برود. روایات مختلفی درباره عذاب مشرکانی که رجعت می کنند وارد شده است که چند مورد آن را نقل می کنیم. امام کاظم علیه السلام فرمود:

لَمَّا جَعَلْنَا نَفْسًا ذَهَبًا وَ لَيَقْتَصَّنَ يَوْمَ يَاقُومٍ وَ مَنْ عَذِبَ يَقْتَصَّ بِعَذَابِهِ وَ مَنْ أَعْيَظَ أَعَاظَ بِعَيْظِهِ وَ مَنْ قَاتَلَ إِقْتَصَّ بِقَتْلِهِ وَ يُرَدُّ لَهُمْ أَعْدَائُهُمْ مَعَهُمْ حَتَّى يَأْخُذُوا بِثَأْرِهِمْ. (۱۸۹)

همانا عده ای از انسان ها که مرده اند باز می گردند و در روزی که قائم قیام می کند دشمنان خود را مورد قصاص قرار می دهند. کسی که عذاب شده است، عذاب کننده خود را، کسی که مورد خشم قرار گرفته است به خشم آورنده خود را و کسی که کشته شده است قاتل خود را قصاص می کند و دشمنان آنها باز گردانده می شوند تا مؤمنان انتقام خون خود را بگیرند. امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا رَدَّ اللَّهُ كُلَّ مُؤَدِّ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي زَمَانِهِ فِي الصُّورَةِ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا وَ فِيهَا بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ، لَيَنْتَصِفَ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ. (۱۹۰)

وقتی قائم ما قیام کند خداوند هر آزار دهنده به مؤمنین را به همان صورتی که در زمان حیات خود بوده و در میان مردم حضور داشته است را به دنیا باز می گرداند تا مؤمنان حق خود را از آنها باز گیرند.

و در حدیث دیگری فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرَهُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابُهُ وَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابُهُ، فَيَقْتُلُهُمْ حَذْوَ الْقَدِّهِ بِالْقَدِّهِ. (۱۹۱)

اولین کسی که به دنیا باز می گردد حسین بن علی و یاران او و یزید بن معاویه و یاران اوست پس بدون کم و کاست آنها را به

بررسی برخی از اهداف رجعت

درباره هدف از رجعت کفار، اختلاف نظر خاصی در میان محققان شیعه دیده نمی شود. همه معتقدند آنها که به شرک و کفر خالص رسیده اند باز می گردند تا مورد عذاب قرار گیرند. البته عذاب می تواند تنها ذلت و خواری آنها باشد که از مشاهده پیروزی حق و شکست و نابودی باطل ناشی می شود و می تواند فراتر از آن بوده و شامل انتقام، اجرای حدود و قصاص آنها نیز باشد چه اینکه امین الدین طبرسی رحمه الله می نویسد:

«در روایات زیادی از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده است که خداوند به هنگام قیام مهدی علیه السلام گروهی از دوستان و شیعیان او را که مرده اند به دنیا باز می گرداند تا به ثواب یاری او نائل شده و به ظهور دولتش شادمان گردند. همچنین گروهی از دشمنانش را به دنیا باز می گرداند تا از آنان انتقام گرفته و به کیفری که مستحق آن هستند از کشته شدن به دست شیعه و خواری و ذلتی که از دیدن حاکمیت او می چشند برسند.» (۱۹۲)

بنابر آنچه بیان گردید اهدافی که مورد اختلاف نظر قرار دارند به رجعت مؤمنان مربوط می گردند که ما آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱ - کسب کمال عده ای فلسفه و هدف رجعت مردگان به دنیا را کسب کمال می دانند. نظر آنها این است که کسانی که به خاطر موانعی نتوانستند به کمال لایق خود دست یابند باز می گردند تا به کمال برسند. آیه الله شاه آبادی می نویسد:

«اما مؤمن ضعیف، خود توان بازگشت ندارد و نیازمند تصرف ولی مقتدر است. پس او را باز می گرداند تا با سعادت به کمال رساند.» (۱۹۳)

و برخی از محققان معاصر نوشته اند:

«چنین به نظر می رسد

که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوم است. به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالص که در مسیر تکاملی معنوی با موانع و عوائقی در زندگی خود روبرو شده اند و تکامل آنها ناتمام مانده است حکمت الهی ایجاب می کند که سیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند؛ چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگ ترین افتخارات است و به عکس گروهی از منافقان و جباران سرسخت، علاوه بر کیفر خاص خود در رستاخیز، باید مجازات هایی در این جهان نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند: فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند بینند و تنها راه آن رجعت است». (۱۹۴)

اما این نظریه که هدف از رجعت کسب کمال باشد دارای اشکال هایی است که آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱ - ما دلیلی نداریم که هدف از رجعت، کسب کمال باشد. البته اینکه رجعت کنندگان به برخی از کمالات دست می یابند امر واضحی است امّا آیا خداوند آنها را به خاطر کسب کمال باز می گرداند، دلیلی بر آن نداریم. تنها می توانیم بگوییم: مؤمنان در پرتو رجعت خود به کمالاتی هم دست می یابند.

۲ - اگر فلسفه رجعت را کمال بدانیم، کسانی را که رجعت می کنند فاقد کمال دانسته ایم در حالی که رجعت برای کسانی است که به کمال لایق خود که همان کسب ایمان خالص است نائل شده اند. نگاهی به سیمای رجعت کنندگان نشان می دهد که آنها از اولیاء خدا

هستند و جمع قابل توجهی از آنها انبیاء و به ویژه پیامبر اسلام و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند که بر قله های کمال نشسته اند.

۲ - شادمانی و کسب ثواب برخی از محققین، هدف از رجعت را نیل به ثواب کارهای عصر رجعت و شادمانی بازگشت کنندگان از حاکمیت حقّ و شکست باطل معرفی کرده اند.

سید مرتضی می نویسد:

«بدان آنچه را شیعه به آن اعتقاد دارد این است که خداوند متعال به هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه گروهی از شیعیان را که پیش از ظهور او مرده اند به دنیا باز می گرداند تا به پاداش یاری و کمک به او و مشاهده دولتش برسند و نیز گروهی از دشمنانش را باز می گرداند تا از آنان انتقام گیرد. پس آنان از مشاهده آشکار شدن حقّ و بلندی سخن (پیروزی آیین) پیروان آن لذت می برند» (۱۹۵)

بدون شک رجعت کنندگان به ثواب اعمال ارزنده خود که در عصر رجعت انجام می دهند خواهند رسید و از مشاهده غلبه حقّ بر باطل لذت می برند اما این مسائل از امور عادی زندگی در عصر رجعت است و جزء فلسفه و اهداف رجعت به شمار نمی روند. همان گونه که بیان شد ما دلیلی هم نداریم که خداوند عده ای را با این هدف باز می گرداند که به ثواب اعمالی که انجام می دهند برسانند و یا آنها از مشاهده پیروزی و سیطره حقّ لذت برند. هدف از رجعت فراتر از اینهاست و آن تحقق وعده خداوند در حاکمیت اهل ایمان بر زمین است که جهانی سازی کامل اسلام را به همراه دارد.

شاید کسانی که شادمانی و کسب ثواب را هدف از رجعت معرفی کرده اند به این روایت تمسک

کرده اند که امام باقر علیه السلام فرموده است:

مَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا وَ يَنْشُرُهُ. أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَنْشُرُونَ إِلَى قُرَّةِ أَعْيُنِهِمْ، وَ أَمَّا الْفُجَّارُ فَيَنْشُرُونَ إِلَى خِزْيِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ.
(۱۹۶)

هیچ فرد خوب و تبهکاری از این امت نیست مگر اینکه زنده می شود، اما مؤمنان به سوی روشنایی چشمانشان و تبهکاران به سوی ذلتی که خداوند برای آنها قرار داده است زنده می شوند.

۱ - اما سند این روایت ضعیف است. منخل بن جمیل از راویان این حدیث است که فردی ضعیف، اهل غلو و فاسد الروایه معرفی شده است. (۱۹۷)

۲ - همچنین مواجهه مؤمنان با شادمانی به معنای هدف بودن آن نیست بلکه آنها با رسیدن به هدف که تحقق وعده حاکمیت مؤمنان بر زمین است شادمان می گردند.

اهداف دیگری نظیر اقامه حدود و قصاص بر زمین مانده، زنده نگاه داشتن روحیه انتظار، ایجاد روحیه استقامت برای مؤمنان، تکریم مؤمنین در دنیا که در فصل آخر کتاب رجعت یا حیات دوباره بیان شده اند به رجعت مربوط نمی شوند بلکه غالب آنها به ظهور حضرت مهدی علیه السلام ارتباط دارند و ما دلیل روشنی بر هدف بودن این امور برای رجعت نداریم.

فصل هشتم: رجعت های ویژه (۱) رجعت امام حسین علیه السلام

رجعت های ویژه

رجعت های ویژه رجعت هایی هستند که از اهداف و فعالیت های بیشتر و گسترده تری برخوردارند. چنین رجعت هایی به معصومین علیهم السلام مربوط می شوند و طرح جداگانه آنها هم به خاطر امتیاز این رجعت ها از یک سو و روشن تر شدن مطالب رجعت آنها و تفکیک معارف رجعت های عادی و ویژه از سوی دیگر است.

رجعت حسین بن علی علیهما السلام

یکی از رجعت های ممتاز و پرحادثه، رجعت امام حسین علیه السلام است که در روایات فراوان و زیارتنامه های زیادی به آن اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَ يَوْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا، الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱۹۸)

اولین کسی که زمین بر او شکافته می شود و به دنیا باز می گردد حسین بن علی علیهما السلام است.

و در حدیث دیگری درباره این سخن خداوند:

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» (۱۹۹)

آن روز که لرزاننده بلرزاند و به دنبال آن، لرزه دگر آید. فرمود: الرَّاجِفَةُ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الرَّادِفَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۲۰۰)

راجفه حسین بن علی و رادفه علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و در زیارت روز عرفه امام حسین علیه السلام از قول امام صادق علیه السلام آمده است:

إِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ. (۲۰۱)

من به شما ایمان داشته و به بازگشتتان یقین دارم.

همچنین در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام فرمود:

أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذِنَ اللَّهُ لَكُمْ. (۲۰۲)

پیرو شما هستم و یاری من برای شما آماده است تا آنکه خداوند به شما اجازه (خروج) دهد.

و در زیارتنامه دیگری از آن حضرت که ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می خوانیم:

وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ لِدِينِهِ وَ يَبْعَثَكُمْ. (۲۰۳)

و یاری من برای شما آماده است تا خداوند برای دینش حکم کند و شما را برانگیزاند.

اولین رجعت کننده

اولین کسی که به دنیا باز می گردد امام حسین علیه السلام است. این موضوع در روایات فراوانی از جمله سخنان آن حضرت آمده است چه این که می فرماید:

... فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَنْشَقُّ الْأَرْضَ عَنْهُ. (۲۰۴)

من اولین کسی هستم که زمین بر او شکافته می شود.

و امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَنْ يَنْفَضُّ مِنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا. (۲۰۵)

اولین کسی که در میان هفتاد و پنج هزار نفر، گرد و خاک از سر خود پاک می کند حسین بن علی علیهما السلام است.

هنگامه رجعت امام حسین علیه السلام

رجعت حسین بن علی علیهما السلام در عصر ظهور تحقق می یابد زیرا به اثبات رسید که بازگشت مؤمنان خالص در عصر حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود و بنابر روایات، اولین کسی که رجعت می کند امام حسین علیه السلام است، پس زمان رجعت آن حضرت با توجه به مجاهداتی که در آغاز عصر ظهور دارد اولین لحظه های عصر ظهور خواهد بود.

عقبه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری. گفته شد: اول کسی که از زمین خارج می شود کیست؟ فرمود: حسین علیه السلام است که از پس قدم قائم خارج می شود. (۲۰۶)

تعبیر «از پس قدم قائم علیه السلام» نشان دهنده آن است که بازگشت آن حضرت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام متصل است به گونه ای که عصر ظهور با عصر رجعت شروع همزمانی دارند و پس از امام حسین علیه السلام پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام رجعت خواهند کرد به گونه ای که با کمی تسامح می توان گفت: آنها در یک زمان آشکار می گردند. امام حسین علیه السلام فرمود:

أَخْرُجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا. (۲۰۷)

رجعت من با بازگشت امیرالمؤمنین و قیام قائم همزمان خواهد بود.

تعداد رجعت های امام حسین علیه السلام

همان گونه که بحث آن گذشت حسین بن علی علیهما السلام اولین رجعت کننده، در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام می باشد و ظاهر برخی روایات آن است که در اواخر عمر امام زمان علیه السلام هم رجعت می کند، در این صورت رجعت او تکرار خواهد شد. اکنون باید به بررسی روایاتی که ظاهر آنها بازگشت دوباره امام حسین علیه السلام در اواخر حیات آن حضرت می باشد پردازیم تا وضعیت تکرار رجعت او معلوم گردد.

روایت اول:

امام صادق علیه السلام درباره آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» (۲۰۸)

(سپس شما را دوباره بر آنها چیره می گردانیم) فرمود:

خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ... وَ الْحَجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ الْحَجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُغَسِّلُهُ وَ يُكَفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يُلْحِدُهُ فِي حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ. (٢٠٩)

(مراد از آیه) خروج حسین علیه السلام در میان هفتاد نفر از یاران اوست... در حالی که قائم علیه السلام نزد آنهاست. وقتی شناخت و آگاهی در دل های مؤمنان به وجود آمد که او حسین علیه السلام است مرگ حجت علیه السلام فرا خواهد رسید. پس کسی که او را غسل داده و کفن و حنوط می کند و در قبرش می گذارد حسین بن علی علیهما السلام است و امور پس از مرگ جانشین (پیامبر صلی الله علیه و آله) را جز جانشین او سرپرستی نمی کند.

ظاهر این روایت خروج امام حسین علیه السلام در اواخر عمر حضرت مهدی علیه السلام است و با توجه به اینکه به اثبات رسید رجعت او در اولین لحظه های ظهور است. این بازگشت، دومین رجعت او می باشد. اما اشکالی وجود دارد که مانع از استدلال به این روایت است؛ زیرا راویان این حدیث یعنی سهل بن زیاد و محمد بن الحسن بن شمون و عبدالله بن عبدالرحمن الاصبم و عبدالله بن القاسم البطل ضعیف هستند و بلکه محمد بن الحسن بن شمون و عبدالله بن القاسم البطل اهل غلو می باشند و با این سند ضعیف نمی توان رجعت دوم امام حسین علیه السلام را به اثبات رساند.

روایت دوم:

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا كَمَا بُعِثُوا مَعَ مُوسَى

بِنِ عِمْرَانَ، فَيَدْفَعُ إِلَيْهِ الْقَائِمُ الْخَاتَمَ فَيَكُونُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الَّذِي يَلِي غُسْلَهُ وَ كَفْنَهُ وَ حُنُوطَهُ وَ يُوَارِي فِي حُفْرَتِهِ. (٢١٠)

حسین علیه السلام در میان اصحابش که با او کشته شدند می آید و هفتاد پیامبر با او خواهند بود همان گونه که آنها با موسی بن عمران هم مبعوث شدند. آنگاه قائم علیه السلام انگشتر را به او می دهد و حسین علیه السلام همان کسی است که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و در قبرش می گذارد.

ظاهر این روایات نیز بازگشت امام حسین علیه السلام در اواخر عمر حضرت مهدی علیه السلام است؛ زیرا تحویل انگشتر، در پایان عمر یک امام انجام می گیرد. اما این روایت با دو اشکال مواجه است:

۱ - راویان آن از سند روایت حذف شده اند و حدیث مرسل است و حجیت ندارد چنانچه شهید ثانی نوشته است: «المرسل لیس بحجه مطلقاً» (٢١١) (حدیث مرسل مطلقاً حجت نیست).

۲ - کلمه «یقبل» که در روایت آمده است به معنای رو آوردن و آمدن است و از آن استفاده رجعت نمی شود و دست کم احتمال معنای دیگری هم وجود دارد.

نتیجه اینکه با این دو اشکال و حتی یک مورد آن نمی توان برای اثبات رجعت دوم به این روایت تمسک کرد.

روایت سوم:

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید:

وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ وَ يَزِدَادُ تِسْعًا.

قُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَعْدَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قُلْتُ: وَ كَمَ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ؟

قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُتَنَصِّرُ فَيَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ دِمَاءِ أَصْحَابِهِ، فَيَقْتُلُ وَ يَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّفَاخُ. (٢١٢)

به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ خود سیصد سال حکومت

می کند و نه سال هم بر آن می افزاید.

عرض کردم: این حکومت در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از قائم.

عرض کردم: قائم چند سال حکومت می کند؟

فرمود: نوزده سال؛ آنگاه «منتصر» (حسین علیه السلام) خروج می کند و برای حسین علیه السلام و اصحابش خونخواهی می کند. پس می کشد و اسیر می کند تا سفاح (امیرالمؤمنین علیه السلام) خروج می کند.

این روایت معتبر است و دو حدیث ضعیف قبلی می توانند مؤید آن باشند و در نتیجه رجعت دوم امام حسین علیه السلام ثابت خواهد شد.

اما دو نکته پیرامون روایت یاد شده وجود دارد که باید روشن گردد.

نکته اول: مراد از یکی از اهل بیت که ۳۰۹ سال حکومت می کند را امام حسین علیه السلام دانستیم و دلیل آن قرائن و دلایلی است که به آن اشاره می کنیم:

۱ - روایاتی وارد شده است که تصریح دارند پس از امام زمان علیه السلام حسین بن علی علیهما السلام حکومت می کند و این روایات مصداق اهل بیت در این حدیث را تفسیر می کنند.

۲ - روایات دیگری وارد شده است که به خون خواهی امام حسین علیه السلام برای خود و یارانش تصریح کرده اند این روایات که در همین فصل و فصل هفتم نقل شده اند نیز مفسر مصداق «مردی از اهل بیت ما» می باشند که با عنوان منتصر از او یاد شده است.

۳ - روایاتی نظیر روایات عهده دار شدن کفن و دفن حضرت مهدی علیه السلام توسط امام حسین علیه السلام وارد شده است. این روایات نیز قرائنی هستند که به تفسیر مصداق اهل بیت در روایت مورد بحث به حسین بن علی علیهما السلام کمک می کنند.

۴ - این روایت که به صورت مفصلی هم نقل شده است منتصر و سفاح را به امام حسین

و امیرالمؤمنین علیهما السلام تفسیر کرده است چنان که امام باقر علیه السلام در پایان آن می فرماید: ای جابر آیا می دانی که منتصر و سفاح چه کسانی هستند؟ منتصر حسین بن علی و سفاح علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۲۱۳) البته سند این روایت ضعیف است و ما تنها به عنوان یک قرینه در کنار قرائن دیگر به آن اشاره کردیم. این روایت این گونه هم نقل شده است:

ثم يخرج المنتصر الى الدنيا و هو الحسين عليه السلام فيطلب بدمه و دم اصحابه، فيقتل و يسبى حتى يخرج السفاح و هو امير المؤمنين عليه السلام؛ (۲۱۴)

آن گاه منتصر که حسین علیه السلام است خروج می کند و برای خود و اصحابش خونخواهی می کند. پس می کشد و اسیر می کند تا سفاح که امیرالمؤمنین علیه السلام است خروج می کند.

از همین رو علامه مجلسی می نویسد:

الظاهر أن المراد بالمنتصر الحسين و بالسفاح امير المؤمنين عليهما السلام؛ (۲۱۵)

ظاهراً منظور از منتصر حسین علیه السلام و مراد از سفاح امیرمؤمنان علیه السلام می باشد.

مجموع موارد چهارگانه ای که به صورت مستقل در تفسیر روایت بیان شدند می تواند به عنوان یک دلیل در تفسیر روایت یاد شده مورد استفاده قرار گیرد.

نکته دوم: اگرچه استعمال کلمه «یخرج» در روایت، تنها به معنای رجعت نیست و به معنای قیام هم می تواند باشد اما در اینجا تنها به معنای رجعت می باشد؛ زیرا مجموع روایاتی که به رجعت دوم امام حسین علیه السلام اشاره دارند می توانند قرینه ای باشند که خروج در روایت مورد بحث به معنای رجعت باشد به ویژه اینکه در مدت حکومت امام زمان علیه السلام که پس از جنگ پیروزمندانه او که امام حسین علیه السلام هم در آن حضور دارد تحقق می یابد سخنی از حسین بن علی علیهما السلام مطرح نیست و این بیانگر آن است

که آن حضرت پس از رجعت خود در آغاز عصر ظهور به همراه سایر ائمه علیهم السلام از دنیا می رود و در نتیجه خروج او در پایان حاکمیت مهدوی همان رجعت او خواهد بود. البته این روایت با تعبیر «یخرج الی الدنیا» هم در کتاب اختصاص شیخ مفید، صفحه ۲۵۸ آمده است که می تواند قرینه ای برای رجعت به دنیا در این روایت باشد.

برنامه های اباعبدالله علیه السلام در عصر رجعت

رجعت های اول و دوم امام حسین علیه السلام دارای برنامه های مشخص و روشنی است که در اینجا به بیان آنها می پردازیم.

۱ - انتقام از دشمنان یکی از فلسفه های رجعت، انتقام از دشمنان خدا و دشمنان اولیاء خداست و در روایاتی انتقام خون امام حسین علیه السلام و یارانش به آن حضرت سپرده شده است که به یک مورد آن اشاره می کنیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَوَّلُ مَنْ يَكْرَهُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابُهُ وَ يَزِيدُ بْنُ معاويةَ وَ أَصْحَابُهُ، فَيَقْتُلُهُمْ حَذْوَ الْقَدِّهِ بِالْقَدِّهِ. (۲۱۶)

اولین کسی که به دنیا باز می گردد حسین بن علی و یاران او و یزید بن معاویه و یاران اوست پس بدون کم و کاست آنها را به قتل می رساند.

پاسخ به یک اشکال در روایتی که بیان شد انتقام خون امام حسین علیه السلام و یارانش به عهده آن حضرت گذارده شده است در حالی که در روایات مختلفی انتقام از دشمنان به عهده امام زمان علیه السلام گذارده شده است چه اینکه در دعای ندبه می خوانیم:

«أَيُّنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَا». (۲۱۷)

و پاسخ ما این است که انتقام هایی که در عصر حاکمیت و ولایت امام زمان علیه السلام گرفته می شود به او نسبت داده می شود اگرچه عامل مستقیم انتقام، کس دیگری باشد. بنابراین انتقام هایی را که امام

حسین علیه السلام می گیرد به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به امام زمان علیه السلام منسوب می باشد و به این گونه، روایات قابل جمع می باشند.

۲ - یاری رسانی به حضرت مهدی علیه السلام یکی از برنامه های امام حسین علیه السلام در ایام رجعت اول خود، کمک به نهضت مهدوی و جهانی سازی اسلام است چه اینکه خود می فرماید:

... آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من خواهد داد و مرا به مشرق و مغرب می فرستد. من هم به دشمنی از دشمنان خدا برخورد نمی کنم مگر اینکه خون او را می ریزم و به بتی نمی رسم جز اینکه آن را آتش می زنم تا به سرزمین هند می رسم و آن را فتح می کنم. (۲۱۸)

۳ - تغسیل و به خاک سپاری حجت علیه السلام وقتی امام معصوم از دنیا می رود انجام امور او با امام دیگری خواهد بود. محقق بحرانی می نویسد:

تحقق عندنا من ان الامام لا یغسله الا امام مثله. (۲۱۹)

در نزد ما ثابت است که امام را جز امامی مثل او غسل نمی دهد.

آنچه نقل شد برخاسته از روایات معصومین علیهم السلام است که به یک مورد آن اشاره می کنیم.

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که پدرش علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: یا بُنَّیَّ إِذَا أَنَا مِثُّ فَلَا یَلِیْ غُسْلِیْ غَیْرُکَ، فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا یَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثُّهُ. (۲۲۰)

ای پسرم وقتی من مردم کسی غیر از تو عهده دار غسل دادن من نشود؛ زیرا امام را جز امامی مانند او غسل نمی دهد.

با مقدمه ای که بیان شد می گوئیم غسل دادن امام زمان علیه السلام هم توسط امامی نظیر او انجام می گیرد و بنابر روایاتی که نقل گردید آن امام، امام حسین علیه السلام خواهد بود. چه اینکه تنها امامی

که در هنگام رحلت آن حضرت حضور دارد امام حسین علیه السلام می باشد که پس از او به حاکمیت می رسد.

در روایت معتبری که از امام باقر علیه السلام نقل کردیم حاکمیت پس از امام زمان علیه السلام با حسین بن علی علیهما السلام می باشد، طبیعی است که حاکم بعد از او انجام غسل و دفن او را عهده دار گردد. امام صادق علیه السلام فرمود: حسین علیه السلام در میان اصحابش که با او کشته شدند می آید و هفتاد پیامبر با او خواهد بود همان گونه که آنها با موسی بن عمران هم مبعوث شدند. آنگاه قائم علیه السلام انگشتر را به او می دهد و حسین علیه السلام همان کسی است که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و در قبرش می گذارد. (۲۲۱)

البته سند این روایت ضعیف است و ما تنها به عنوان مؤید روایت معتبری که از امام باقر علیه السلام نقل کردیم از آن بهره می گیریم.

۴ - حاکمیت بر زمین حاکمیت امام حسین علیه السلام مهم ترین برنامه اوست که پس از امام زمان علیه السلام آن را محقق می سازد. روایات متعددی درباره این حکومت وارد شده است که در بحث حاکمیت امام حسین علیه السلام در فصل «اوضاع پس از حضرت مهدی علیه السلام» مورد نقد و بررسی مفصل قرار می گیرند.

بررسی مدت حکومت امام حسین علیه السلام

اگرچه روایات حاکمیت امام حسین علیه السلام در طولانی بودن حکومت او اتفاق دارند اما در مدت آن تفاوت چشمگیری وجود دارد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

أَوَّلُ مَنْ يَكْرَهُ فِي الرَّجْعِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ يَمُكُّ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبُهُ عَلَى عَيْنَيْهِ. (۲۲۲)

اولین کسی که رجعت می کند حسین بن علی علیهما السلام است و چهل سال در روی زمین می ماند تا

اینکه ابروهایش بر روی چشمانش می افتد.

مکث و ماندن در این روایت به قرینه روایات دیگر مدت حکومت آن حضرت است چنان که در فصل وضعیت جهان پس از عصر ظهور تبیین می گردد. همچنین جابر جعفی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ خود سیصد سال حکومت می کند و نه سال هم بر آن می افزاید. عرض کردم این حکومت در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از قائم. (۲۲۳)

همان گونه که در بحث حاکمیت امام حسین علیه السلام پس از حضرت مهدی علیه السلام خواهد آمد روایت چهل سال بسیار ضعیف است و برخی از اهل غلو مانند محمد بن الحسن بن شمون و عبدالله بن القاسم البطل در سلسله سند آن قرار دارند اما روایت ۳۰۹ سال حدیث موثق است و در نتیجه مدت حکومت حسین بن علی علیهما السلام ۳۰۹ سال خواهد بود.

شیخ علی یزدی حائری درباره مدت حکومت امام حسین علیه السلام می نویسد:

«مدّه ملکه خمسون الف سنه» (۲۲۴)

(مدت حکومت او پنجاه هزار سال است).

برخی از نویسندگان بدون بررسی این رقم، آن را نقل کرده اند، اما ذکر این ارقام شگفت آور، بدون سند، فاقد اعتبار و مخالف با سایر معارف اسلام، نظیر اینکه رجعت از نشانه های قیامت بوده و همزمان با عصر ظهور در پایان عالم اتفاق می افتد، اصل مسأله رجعت را در نگاه دیگران تضعیف می کند.

برخی از مفسران معاصر نوشته اند:

«این نیز قابل توجه است که احياناً خرافات بسیاری با مسأله رجعت آمیخته شده است که سبب گردیده، اعتقاد به آن در نظر بعضی، غیر منطقی جلوه کند و در این بین، لازم است که از احادیث ضعیف پرهیز کنیم و تنها

در محدوده احادیث معتبر و صحیح سخن بگوییم و فقط به همان مقدار معتقد شده و بقیه را مسکوت بگذاریم» (۲۲۵)

فصل نهم: رجعت های ویژه (۲) رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام

بازگشت امیرمؤمنان علیه السلام به دنیا

یکی از دو رجعتی که سرآمد همه رجعت هاست به شکفت انگیزترین انسان عالم یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد. او به دنیا باز می گردد تا آنچه را خداوند برای آن حضرت اراده کرده است به اجرا درآورد. روایات رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد است و ما متناسب با مباحث مختلف، آنها را نقل خواهیم کرد.

تعداد رجعت های امیرمؤمنان علیه السلام

رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از یک بار است چه اینکه خود فرمود:

إِنَّ لِي الْكَرَّةَ بَعْدَ الْكَرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَاتِ وَالْكَرَّاتِ. (۲۲۶)

من دارای رجعت پس از رجعت و بازگشت پس از بازگشت هستم؛ من رجعت ها و بازگشت ها دارم.

تکرار رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام مانند اصل رجعت او از روشن ترین مسائل بحث رجعت اوست اما تعداد آن معلوم نیست. برخی روایات به دو بار و برخی دیگر به سه بار اشاره کرده اند و از برخی روایات بیش از سه بار هم استفاده می شود. در امت های گذشته هم کسی بوده است که بیش از یک بار رجعت کرده باشد و او ذوالقرنین است که رجعت های او در فصل دوم بیان شد.

زمان بندی رجعت های امیرالمؤمنین علیه السلام

رجعت های علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان های مختلفی تحقق می یابد اما آیا زمان شروع و پایان این رجعت ها در چه مقطعی از تاریخ است؟

زمان برخی از رجعت های آن حضرت در روایات بیان شده است و زمان برخی دیگر در پرده ابهام قرار دارند. البته مراد از بیان زمان های رجعت او نقطه زمانی فرا رسیدن آنها نیست بلکه منظور بیان ویژگی های ظرف زمانی آنهاست.

اولین رجعت آن حضرت در آغاز عصر ظهور تحقق می یابد تا امام زمان علیه السلام را یاری دهد. امام حسین علیه السلام در این باره می فرماید:

أَخْرُجُ خَرْجَهُ يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا. (۲۲۷)

رجعت من با بازگشت امیرالمؤمنین و قیام قائم ما همزمان خواهد بود.

رجعتِ دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حضرت مهدی علیه السلام یعنی زمان حاکمیت امام حسین علیه السلام است و پایان آن هم در زمان حاکمیت آن حضرت خواهد بود.

جابر جعفی با سند موثق از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

به خدا

سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ خود (که باز می گردد) ۳۰۰ سال حکومت می کند و نه سال هم بر آن می افزاید.

عرض کردم: این در چه زمانی خواهد بود؟

فرمود: پس از قائم. سؤال کردم: قائم چند سال حکومت می کند؟

فرمود: نوزده سال آنگاه «منتصر» به دنیا باز می گردد و برای حسین علیه السلام و اصحابش خونخواهی می کند پس می کشد و اسیر می کند تا سفاح (امیرالمؤمنین علیه السلام) رجعت می کند. (۲۲۸)

با روایاتی که نقل شد ویژگی های ظرف زمانی دو مورد از رجعت های امیرالمؤمنین علیه السلام بیان گردید اما ظرف زمانی سایر رجعت های او در صورتی که رجعت یا رجعت هایی برای آن حضرت باشد معلوم نیست.

حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رجعت های خود حکومتی دارد و دلیل معتبری بر حکومت او حداقل در یکی از رجعت های آن حضرت وارد شده است؟

پاسخ این سؤال بسیار مهم و تعیین کننده است؛ زیرا بود و نبود حاکمیت آن حضرت منشأ بود و نبود عمر دنیا می گردد، چرا که اگر حکومتی داشته باشد پس از حضرت مهدی و امام حسین علیهما السلام خواهد بود. بنابراین با توجه به اهمیت بحث باید اسناد روایات مربوط به حکومت او را مورد بررسی قرار دهیم چه اینکه وقتی بحث به نقاط حساسی می رسد بررسی اسناد روایات جدی تر می شود.

بررسی روایات حاکمیت علی بن ابی طالب علیه السلام

۱ - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که علی رجعتی با فرزندش، حسین صلوات الله علیهما دارد و با پرچم خود می آید تا برای او از امیه و معاویه و پیروانش و هر کس که در جنگ (کربلا) به او کمک کرد انتقام گیرد. خداوند سی هزار نفر از یاران او که اهل کوفه هستند و هفتاد هزار نفر از مردمان دیگر را بر می انگیزد و در صفین مثل بار اول جنگ می کنند و دشمنان را می کشد به طوری که یک نفر هم نمی ماند تا سرگذشت جنگ را بیان کند. آنگاه خداوند آنها را مبعوث می کند تا آنان را در شدیدترین عذاب خود با فرعون و آل فرعون درآورد.

سپس بار دیگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله رجعت می کند تا خلیفه خدا بر روی زمین شود و ائمه علیهم السلام کار گزار او باشند. (۲۲۹)

این روایت به حکومت جهانی امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح دارد اما یکی از روایان آن به نام حسین بزاز فردی مجهول و دیگری به نام عمرو بن شمر فردی

ضعیف می باشد از این رو سند روایت ضعیف است و نمی توان به آن استدلال کرد و ما به خاطر عدم تکرار، دلایل ضعف سند این روایت را در بحث حاکمیت رسول خداصلی الله علیه وآله که ان شاء الله در فصل آخر این کتاب خواهد آمد مورد بررسی قرار می دهیم.

۲- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند از پیامبران پیمان گرفت تا به ما ایمان آورده و ما را یاری دهند چنان که فرمود:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» (۲۳۰)

(به خاطر آورید) «هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم آنگاه پیامبری به سوی شما آمد که آنچه با شماست را تصدیق می کند به او ایمان آورید و او را یاری دهید».

و به زودی همه شما او را یاری می کنید. خداوند از من و پیامبر هم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری دهیم؛ من هم او را کمک کردم و پیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و به عهد خود وفا کردم. اما کسی از اولیاء خدا و پیامبران او را یاری نکرد؛ زیرا در گذشته از دنیا رفته بودند ولی به زودی مرا یاری خواهند کرد و میان شرق و غرب زمین (همه زمین) زیر فرمانروایی من خواهد بود. خداوند به زودی همه را از آدم تا محمدصلی الله علیه وآله بر می انگیزد و با شمشیر بر سر دشمنانم می زند. چه شگفت انگیز است مردگانی که خداوند آنها را گروه گروه زنده می کند. پیامبران شمشیرهای خود را می کشند و بر ستمگران و طرفدارانشان

می زنند تا خداوند به آنچه وعده داده است وفا کند که فرمود:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (۲۳۱)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند وعده داده است که حتماً آنها را فرمانروایان روی زمین گرداند».

من پس از رجعت، رجعتی دارم، من دارای رجعت ها، حمله ها و انتقام ها و دولت های شگفت آورم. (۲۳۲)

آن بخش از این روایت که می توان برای حاکمیت امیرمؤمنان علیه السلام به آن استدلال کرد این جمله است:

«وَيَكُونُ لِي مَا بَيْنَ مَشْرِقِهَا إِلَى مَغْرِبِهَا»؛

میان شرق و غرب زمین زیر فرمانروایی من خواهد بود.

این بخش از روایت بر حاکمیت روی زمین صراحت دارد اما به خاطر سند ضعیف روایت نمی توان به آن استدلال کرد. (۲۳۳)

۳- از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إِنِّي لَصَاحِبُ الْكِرَاتِ وَ دَوْلَةُ الدَّوَلِ. (۲۳۴)

من دارای رجعت ها و دولت دولت ها هستم.

آنچه می تواند برای حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد استدلال قرار گیرد، «دوله الدول» است. اگر دولت را به معنای حکومت بگیریم حضرت دارای حکومت حکومت ها خواهد بود یعنی حاکمی می شود که حاکمان دیگر فرمانبردار او خواهند بود.

امّا دولت معانی دیگری هم دارد. علامه مجلسی در توضیح این روایت درباره «دوله الدول» سه معنی ذکر کرده است که هیچکدام به معنای حکومت نیست بلکه به معنای غلبه در جنگ ها، سببیت برای دولت های پیامبران و علم به دولت ها است. (۲۳۵) با توجه به احتمالات مختلفی که در معنای دولت مطرح است نمی توان برای اثبات حکومت آن حضرت به این روایت استدلال کرد.

اشکال دیگر این روایت ضعف سند آن می باشد. (۲۳۶)

۴- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

يَمْلِكُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعًا وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ؛ (۲۳۷)

امير المؤمنين عليه السلام چهل و

چهار هزار سال حکومت می کند.

اما سند این روایت ضعیف است و نمی توان به آن استدلال کرد. (۲۳۸)

اساساً ارقامی که درباره مدت حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است با توجه به ضعف اسناد روایات آنها مورد قبول نیستند و ما پیش از این هم بیان کردیم چنین ارقامی بسیار بعید و نامأنوس اند و بیان بدون تحقیق و بررسی آنها چنان که در برخی کتاب ها نظیر الزام الناصب، جلد ۲، صفحه ۳۱۰ نقل شده است اصل مسأله رجعت را در ذهن دیگران مخدوش و غیر قابل قبول می سازد.

شیخ حر عاملی در توجیه این ارقام شگفت آور می نویسد:

يَحْتَمِلُ الْحَمَلُ عَلَى الْمَبَالِغَةِ وَغَيْرِهَا. (۲۳۹)

ممکن است این ارقام بر مبالغه و غیر آن حمل شود.

اما این توجیه ضعیف است؛ زیرا استفاده از عدد خاصی مثل ۴۴۰۰۰ که استعمال آن برای مبالغه معمول نیست و هیچ گونه قرینه ای هم در حدیث بر مبالغه بودن آن وجود ندارد و از سویی شأن معصومین علیهم السلام هم بر بیان چنین مبالغه های نامأنوسی نمی باشد حمل بر مبالغه نمی شود.

راه صحیح مواجهه با این روایات غلوآمیز، همان بررسی سندی آنهاست تا با آشکار شدن ضعف سند عدم اعتبار آنها معلوم گردد. البته نیازی نیست که ما چنین روایات غلوآمیزی را بپذیریم که مجبور شویم ارقام آنها را توجیه کنیم و آنگاه توجیه ما مورد خدشه قرار گیرد. ضمن اینکه این گونه ارقام با برخی از معارف دینی منافات دارند. در پایان همین فصل، این بحث قرآنی مطرح خواهد شد که امیرالمؤمنین علیه السلام «دَابَّةُ الْأَرْضِ» (جنبنده زمین) می باشد و این جنبنده زمین بنا بر روایات از نشانه های قیامت است چه اینکه امام باقر علیه السلام در روایت موثقی فرمود: به زودی نشانه هایی در

آخر زمان به شما ارائه می گردد و از جمله این نشانه ها جنبنده زمین، دجال، نزول عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغرب آن می باشد. (۲۴۰)

حال چگونه می شود رجعت آن حضرت که از نشانه های قیامت است ۴۴۰۰۰ سال به طول انجامد!

با توجه به مباحثی که مطرح گردید معلوم شد حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ یک از رجعت های آن حضرت دلیل معتبر ندارد و حکومت او با این روایات قابل اثبات نیست.

جنگ با ابلیس

در روایتی آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین رجعت خود، با ابلیس می جنگد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کمک آن حضرت آمده و ابلیس را به قتل می رساند و این یکی از مسائل بسیار مهم آخرین رجعت امیرمؤمنان علیه السلام به شمار می آید که در برخی کتاب ها (۲۴۱) مورد تفسیر و توضیح مفصل قرار گرفته است.

عبدالکریم بن عمرو خثعمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

ابلیس گفت: «پروردگارا مرا تا روز رستاخیز مهلت ده» اما خداوند این درخواست را رد کرد و فرمود: «تا روز معلوم از مهلت یافتگانی». (۲۴۲)

وقتی روز معلوم فرا رسد ابلیس با همه پیروانش - از زمانی که خداوند آدم را آفرید تا روز معلوم - آشکار می گردند و آن هنگام آخرین رجعت امیرمؤمنان علیه السلام است.

عرض کردم: رجعت تکرار می شود؟

فرمود: آری، چند رجعت و بازگشت خواهد بود. امامی نیست مگر اینکه خوبان و بدان زمانش با او به دنیا باز می گردند تا آنکه خداوند مؤمن را بر کافر غلبه دهد.

زمانی که وقت معلوم فرا رسد امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یارانش به دنیا باز می گردد و ابلیس هم در میان یارانش می آید و محل رویارویی آنها در زمینی از زمین های

فرات به نام «روحا» است که نزدیک کوفه می باشد و چنان جنگی می کنند که از زمانی که خداوند عالم را آفرید تا آن هنگام، نظیر آن سابقه نداشته است.

گویا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینم که صد قدم عقب نشینی کرده و قسمتی از پاهای آنها در فرات قرار گرفته است. در این هنگام عذاب الهی بر ابلیس و یارانش نازل می شود و رسول خداصلی الله علیه وآله کار را به پایان می رساند. در دست آن حضرت سلاحی از نور است که وقتی ابلیس آن را می بیند به عقب باز می گردد. یارانش به او می گویند: به کجا می روی در حالی که به پیروزی رسیده ای و او پاسخ می دهد: من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از پروردگار عالمیان می ترسم. پس در این هنگام پیامبرصلی الله علیه وآله به او می رسد و نیزه ای در میان دو کتف او فرو می برد و ابلیس با پیروانش به هلاکت می رسند. آنگاه با نابودی او خداوند عبادت می شود و چیزی شریک او قرار داده نمی شود و امیرالمؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال حکومت می کند. (۲۴۳)

بررسی سند روایت

در بحث گذشته مطالبی را درباره سند حکومت ۴۴۰۰۰ ساله امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح کردیم و ضعف روایت آن را به طور کامل بیان نمودیم. روایتی که در اینجا مسأله کشتن شیطان را بیان می کند همان روایت ضعیف است. راوی این روایت عبدالله بن قاسم حضرمی است که در کتاب های رجال، فردی بسیار دروغگو و غلو کننده معرفی شده است و خوانندگان می توانند به تفصیل مطالبی که پیرامون ضعف سند این روایت بیان کردیم مراجعه کنند. بنابراین، روایت کشته شدن ابلیس در آخرین رجعت امیرالمؤمنین ضعیف

و مردود است ضمن اینکه اشکال های محتوایی مختلفی دارد.

اشکال های محتوایی روایت ۱ - مخالفت شیطان با انسان در حدّ وسوسه و فراخواندن است و نه جنگ و رویارویی آشکار.

۲ - ضعف امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر ابلیس، با اقتدار و اعجاز آن حضرت در زمان رجعت او سازش ندارد.

۳ - آنچه را ابلیس می بیند یارانش نیز مشاهده می کنند در حالی که در روایت آمده است ابلیس پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده کرد اما یارانش او را ندیدند.

۴ - از بین رفتن ابلیس و یارانش به چنین جنگ بی سابقه ای نیاز ندارد. بنابر آیات قرآن مهلت او تا روز معلوم است و روز معلوم بنابر روایت موثقی که حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام نقل می کند روز خروج قائم علیه السلام است (۲۴۴) که با زمان آخرین رجعت امیرمؤمنان علیه السلام فاصله زیادی دارد.

۵ - حاکمیت ۴۴۰۰۰ ساله امیرالمؤمنین علیه السلام با آخر زمان بودن عصر ظهور و نشانه بودن رجعت برای قیامت که روایت آن در بحث پیش بیان گردید تضاد جدی دارد.

جنبنده زمین

بحث جنبنده زمین یکی از مباحث مهم همه مذاهب اسلامی است که قرآن کریم به آن تصریح کرده است. اگرچه جنبنده زمین مورد قبول همه مذاهب اسلامی است اما تفاسیر مختلف از آن، این حقیقت ناب اسلامی را در پرده ای از ابهام برده است و هدف ما در این بحث ارائه مطلبی جامع، روشن و معقول از این پدیده شگفت انگیز الهی است.

قرآن کریم می فرماید:

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». (۲۴۵)

و هنگامی که عذاب بر آنها واجب شود جنبنده ای را از زمین برای آنها بیرون می آوریم که با

آنان سخن می گوید که مردم به نشانه های ما یقین نداشتند.

جنبنده زمین کیست؟

هر موجود زنده و دارای حرکتی جنبنده است؛ از این رو برای «دابه الارض» مصادیق متعددی از سوی علمای اهل سنت بیان گردیده است که برخی از آنها انسان نیستند و چون بیان این مصداق ها برگرفته از سخن معصوم نبوده و ظن و گمان هایی است که ابراز شده است اعتباری ندارند. اما شیعه با برخورداری از سخنان اهل بیت علیهم السلام نظر منطقی و روشنی دارد که به بیان آن می پردازیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَنَا دَابَّةُ الْأَرْضِ. (۲۴۶)

من جنبنده زمین هستم.

امام رضا علیه السلام درباره این سخن خدا «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» فرمود: جنبنده زمین علی علیه السلام است. (۲۴۷)

همان گونه که لقب امیرالمؤمنین خاص علی بن ابی طالب علیه السلام است عنوان جنبنده زمین هم به او اختصاص دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام که در مسجد خوابیده بود رسید و او را حرکت داد و فرمود: ای جنبنده زمین برخیز! مردی عرض کرد: ای رسول خدا! ما هم یکدیگر را به این اسم نامگذاری کنیم؟ فرمود: نه به خدا سوگند، این لقب تنها برای اوست و او همان جنبنده ای است که خداوند او را در کتابش یاد کرده و فرموده است: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ». (۲۴۸)

در برخی از منابع اهل سنت (۲۴۹) آمده است علی علیه السلام جنبنده زمین نیست اما منشأ این گونه نقل ها چیزی جز مخالفت با رجعت نمی باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد قابل توجهی به جنبنده زمین بودن خود تصریح کرده است به گونه ای که اصحاب او از این حقیقت آگاه بودند. امام صادق علیه السلام فرمود:

مردی به عمار

یاسر گفت: آیه ای در کتاب خداست که خاطر مرا پریشان و مرا به شک انداخته است. عمار گفت: کدام آیه؟ و او پاسخ داد: آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». این کدام جنبنده است؟

عمار گفت: به خدا سوگند نمی نشینم و نمی خورم و نمی نوشم تا او را به تو نشان دهم؛ آنگاه با آن مرد به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسید در حالی که خرما و روغن می خورد. حضرت به او فرمود: جلو بیا. عمار هم نزد او نشست و شروع به غذا خوردن کرد. آن مرد تعجب کرد و هنگامی که عمار از پیش امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست به او گفت: تو قسم یاد کردی که چیزی نخوری و نیاشامی و نشینی تا جنبنده زمین را به من نشان دهی. عمار گفت: او را به تو نشان دادم اگر بیندیشی!

سند این روایت و روایت پیشین که لقب دابه الارض را خاص علی بن ابی طالب می دانست معتبر است. بنابراین، نقل های ضعیفی که در مخالفت با این دو روایت بیان شده است مردود می باشند؛ ضمن اینکه روایاتی که به دابه الارض بودن آن حضرت دلالت دارند به اندازه ای زیادند که این چند مورد تاب مقاومت در برابر آنها را ندارند. علاوه بر این، نقل های اهل سنت به خاطر مخالفت های غیر منطقی و بیش از حدی که با رجعت دارند مخدوش و غیر قابل قبول است.

مکان خروج

مکان های متعددی برای جنبنده زمین بیان شده است اما تعدد این مکان ها به معنای اختلاف روایات نیست بلکه با توجه به تعداد خروج های جنبنده زمین که همان رجعت های امیرالمؤمنین علیه السلام است مکان های مختلف

می تواند موجه باشد؛ البته بیشتر روایات به نزدیکی کوه صفا اشاره دارند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خداوند دجال را در شام به دست کسی که عیسی پشت سر او نماز می گزارد به قتل می رساند اما بدانید که پس از آن بلیه بزرگی است.

عرض کردیم آن بلیه چیست؟ فرمود: خروج جنبنده زمین از نزدیکی کوه صفا. (۲۵۰)

حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: جنبنده زمین از کجا خارج می شود؟

حضرت فرمود: از با حرمت ترین مساجد نزد خدا. هنگامی که عیسی طواف خانه خدا می کند و مسلمانان با او هستند در آن هنگام زمین در زیر پای آنان مضطرب می گردد و چراغ ها به حرکت در می آید و صفا از محلی که سعی از آنجا آغاز می گردد باز می شود و جنبنده زمین از آن بیرون می آید. (۲۵۱)

همچنین در حدیث دیگری فرمود:

در اطراف یمن از زمین بیرون می آید و خبر آن منتشر می گردد. (۲۵۲)

و در روایت دیگری فرمود:

جنبنده از «جیاد» خارج می شود. (۲۵۳)

جیاد هم از مناطق مکه است.

ابن عباس گوید: جنبنده زمین از بعضی از بیابان های تهامه بیرون می آید. (۲۵۴)

برنامه های جنبنده زمین

جنبنده زمین بسیار قوی، شکست ناپذیر و افشاگر است، صفوف اهل ایمان و نفاق را از یکدیگر جدا می کند و کسی نمی تواند بر او تسلط یابد و کسی هم توان فرار از او را ندارد. قدرت او الهی و رفتارهایش از روی اعجاز است. مهم ترین کار او که از اول تا پایان عالم جز از او از هیچ مرد آسمانی دیده نشده است داغ گذاری بر چهره کفار و جلا دادن چهره اهل ایمان است. او با زیباترین چهره، آشکار می گردد و در طی چند خروج به مسؤلیت هایی که دارد عمل می کند و با توجه به اینکه از

نشانه های قیامت به شمار می رود چه بسا آخرین حجت الهی باشد که زمین را ترک می گوید چه اینکه امام زمان علیه السلام فرمود:

تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَمَعَهُ عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ، تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ. (۲۵۵)

جنبنده زمین از میان صفا و مروه بیرون می آید و عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست و مردم را به سوی محشر می کشاند. رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ وَمَعَهَا عَصَا مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَجْلُو وَجَهَ الْمُؤْمِنِ بِعَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَسِيمُ وَجَهَ الْكَافِرِ بِخَاتَمِ سُلَيْمَانَ. (۲۵۶)

جنبنده زمین از زمین بیرون می آید و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام با اوست. چهره مؤمن را با عصای موسی روشنی می بخشد و با انگشتر سلیمان بر چهره کافر داغ می گذارد.

و در حدیث دیگری فرمود: ای علی! وقتی آخر زمان می شود خداوند تو را در بهترین صورت از زمین خارج می کند در حالی که وسیله داغ گذاری با توست و چهره دشمنانت را داغ می گذاری. (۲۵۷)

در قرآن کریم آمده است:

«سَنَسِئُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» (۲۵۸)

«بر بینی او داغ می نهیم» (۲۵۹)

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه می گوید:

«این در زمان رجعت انجام می گیرد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام باز می گردد و دشمنانش رجعت می کنند با وسیله داغ گذاری که دارد بر آنها داغ می نهد همان گونه که بر بینی و لب های چارپایان داغ زده می شود».

زمخشری از مفسران اهل سنت هم می نویسد:

«جنبنده زمین از کوه صفا خارج می شود و عصای موسی و انگشتر سلیمان را با خود دارد، با عصای موسی به پیشانی یا میان دو چشم مؤمن می زند و با آن یک نقطه سفید ایجاد می شود و همه صورت او را می گیرد تا اینکه چهره اش مانند

یک ستاره درخشان برای او نور می دهد و میان دو چشم او نوشته می شود «مؤمن» و با انگشتر بر بینی کافر می زند و نقطه سیاهی به وجود می آید و همه صورتش را برای او سیاه می کند و در میان دو چشمش نوشته می شود «کافر». (۲۶۰)

فصل دهم: رجعت های ویژه (۳) رجعت انبیاء و ائمه علیهم السلام

رجعت رسول خداصلی الله علیه وآله

یکی دیگر از رجعت های ویژه، رجعت رسول خداصلی الله علیه وآله است که به عصر رجعت، شکوه خاصی می بخشد. روایات معتبری در این باره وارد شده است که آنها را نقل می کنیم.

ابو خالد کابلی به سند موثق از امام سجاده علیه السلام نقل می کند که فرمود:

يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (۲۶۱)

پیامبران و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز می گردند.

بُكَيْرِ بْنِ أُعَيْنٍ نِيزَ بِه سِنْدٍ مُوْتَقٍ (۲۶۲) نقل می کند که امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيَرْجِعَانِ. (۲۶۳)

همانا رسول خداصلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان علیه السلام باز می گردند.

و امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند جابر را مورد رحمت خود قرار دهد. علم او به جایی رسیده بود که می دانست تأویل این آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ» (۲۶۴) (همانا کسی که قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به وعده گاه باز می گرداند) درباره رجعت است. (۲۶۵)

این روایت از تفسیر قمی است و معتبر می باشد.

هنگامه رجعت رسول خداصلی الله علیه وآله

پس از اثبات رجعت رسول خداصلی الله علیه وآله با سه روایت معتبر، این سؤال پیش می آید که این واقعه مهم در چه مقطعی از تاریخ آینده جهان اتفاق می افتد؟

بدون شک رجعت آن حضرت در عصر ظهور تحقق می یابد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... أَوَّلُ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيُّ الثَّانِي. (۲۶۶)

اگر قائم آل محمّد علیهم السلام ظهور کند... اولین کسی که به دنبال او می آید محمّد صلی الله علیه وآله و دومین نفر علی علیه السلام است.

شیخ طوسی رحمه الله نیز ظرف زمانی رجعت آن حضرت را عصر ظهور دانسته و می نویسد:

یرجع نبینا و ائمتنا المعصومون فی

پیامبر و ائمه معصوم ما در زمان مهدی علیه السلام باز می گردند.

روایت دیگری را هم در بحث رجعت ائمه علیهم السلام در این باره نقل خواهیم کرد.

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت می کند؟

با توجه به اینکه رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در عصر ظهور خواهد بود و عصر ظهور روزگار حکومت مهدوی است و پس از آن موسم حاکمیت حسین بن علی علیهما السلام می باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دو مقطع زمانی حاکمیتی نخواهد داشت ولی پس از آن منعی برای حاکمیت او وجود ندارد؛ اما آیا دلیل معتبری بر حاکمیت او وجود دارد؟ پاسخ کامل این سؤال در فصل آخر این کتاب خواهد آمد که آن حضرت حکومتی نخواهد داشت.

رجعت ائمه علیهم السلام

رجعت دوازده امام شیعه از رجعت های ویژه است که شکوه خاصی به بازگشت مؤمنان در عصر ظهور می دهد. آنها می آیند تا از مظلومیت هایی که بر آنها رفته است انتقام گرفته شود و خداوند شکوه و عزت آنها را به دشمنانشان بنمایاند و طعم تلخ ذلت و عذاب را به آنان بچشاند.

رجعت ائمه علیهم السلام علاوه بر بهره مندی از دلایل عامی که برای بازگشت مؤمنان خالص وجود دارد از دلایل خاصی هم برخوردار است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا. (۲۶۸)

از ما نیست کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد.

و امام سجاده علیه السلام با سند موثق فرمود:

يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (۲۶۹)

پیامبرتان و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز می گردند.

و در زیارت جامعه کبیره آمده است:

مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ. (۲۷۰)

به رجعت شما ایمان دارم و بازگشت شما را تصدیق می کنم.

و در بخش دیگری از همین زیارتنامه آمده است:

جَعَلَنِي مِمَّنْ... يَكْفُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ.

خداوند مرا از کسانی قرار دهد... که در رجعت شما به دنیا باز می گردند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله درباره آفرینش خود و اهل بیتش و امامت

آنها و ظهور حضرت مهدی علیه السلام معارفی را بیان می کند سلمان گوید: از شنیدن این امور مهم گریه کردم و عرض کردم: ای رسول خدا سلمان کجا به آنها می رسد؟ حضرت فرمود: ای سلمان تو و امثال تو و کسانی که از روی معرفت، ولایت آنها را پذیرفته اند به آنها خواهند رسید.

سلمان گوید: خدا را بر این بشارت شکر گفته و آنگاه عرض کردم: ای رسول خدا من تا زمان آنها زنده خواهم بود؟

فرمود: ای سلمان این آیه را بخوان:

«فَإِذَا حَيَّاءُ وَعِيدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعِيدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» (۲۷۱)

هنگامی که اولین وعده (تحقق رجعت) فرا رسد بندگان جنگجوی قدرتمند خود را بر ضد شما بر می انگیزیم پس خانه ها را (برای به دست آوردن مجرمان) جستجو می کنند و این یک وعده قطعی است آنگاه پیروزی بر آنها را به شما باز می گردانیم و به اموال و فرزندان شما را یاری می دهیم و جمعیت شما را بیشتر (از دشمنان) می کنیم.

سلمان گوید: گریه و شوقم به این وعده الهی شدت یافت و عرض کردم ای رسول خدا! تحقق این وعده الهی در زمان شما خواهد بود؟ فرمود: آری، قسم به آنکه محمد را فرستاد هر آینه در زمان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام دیگر و هر کسی که از ما باشد و به خاطر ما ستم کشیده باشد محقق می شود آری به خدا قسم ای سلمان؛ سپس ابلیس و لشکریانش و هر کسی که دارای ایمان خالص و کفر خالص باشد در

دنیا حاضر می شوند تا مورد قصاص قرار گرفته و به خون های ریخته شده رسیدگی گردد و پروردگار تو به هیچ کس ستم نخواهد کرد. و ما تأویل این آیه هستیم که خداوند فرمود:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (۲۷۲)

ما اراده کردیم تا بر کسانی که در زمین تضعیف شدند منت گذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و آنان را در زمین به حکومت رسانیم و آنچه را فرعون و هامان و لشکریانشان از آن بیم داشتند به آنها نشان دهیم.

سلمان گوید: با شنیدن این سخنان، از نزد رسول خداصلی الله علیه وآله مرخص شدم و دیگر سلمان باکی ندارد که در چه زمانی مرگ را ملاقات کند یا مرگ او را ملاقات کند. (۲۷۳)

هنگامه رجعت ائمه علیهم السلام

اگرچه زمان وقایع مهمی مانند قیامت، ظهور حضرت مهدی علیه السلام و رجعت به دنیا نامعلوم است، اما ویژگی های ظرف زمانی آنها مورد اشاره روایات قرار گرفته اند و چنان که در فصل ویژگی های رجعت بیان گردید زمان رجعت، عصر ظهور است و ائمه علیهم السلام که از سران رجعت کنندگان اهل ایمان هستند نیز در همان عصر ظهور رجعت می کنند؛ زیرا دلیل معتبری وارد نشده است که رجعت آنها را از عموم روایاتی که رجعت را همزمان با عصر ظهور می دانند مستثنا کند.

شیخ طوسی در این باره می نویسد:

یرجع نبینا و ائمتنا المعصومون فی زمان المهدی علیه السلام. (۲۷۴)

پیامبر و ائمه معصوم ما در زمان مهدی علیه السلام باز می گردند.

ما در بحث رجعت امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام روایاتی را نقل کردیم که به رجعت آنها در

زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره داشتند. البته روایت دیگری هم داریم که به بیان رجعت همه آنها در کنار حضرت مهدی علیه السلام پرداخته و به ترتیب از مظلومیت های خود سخن گفته اند اما به خاطر ضعف شدید سند آن، از نقل این روایت پرهیز می کنیم و دلایل مفصل ضعف آن را در فصل بعد همین کتاب مورد بررسی قرار می دهیم.

اما اینکه چهارده معصوم به ترتیب رجعت می کنند و یا یکی پس از دیگری به دنیا باز می گردند ما از آن آگاهی نداریم.

سید عبدالله شبر می نویسد:

کیفیه رجوعهم هل هو علی الترتیب او غیره فکل علمه الی الله سبحانه و الی اولیائه. (۲۷۵)

چگونگی بازگشت آنها آیا به ترتیب است یا ترتیبی ندارد علم آن نزد خداوند و اولیاء اوست.

پاسخ به دو شبهه

برای بازگشت همزمان ائمه علیهم السلام به دنیا دو شبهه مشهور وجود دارد که آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱ - شبهه اجتماع بیش از یک امام اصل این شبهه که شیخ حر عاملی رحمه الله هم آن را با تفاوت هایی در چهارمین شبهه درباره رجعت نقل کرده (۲۷۶) این است که با رجعت ائمه علیهم السلام در آغاز عصر ظهور، بیش از یک امام در میان مردم حضور خواهد داشت و با توجه به اینکه هر امامی تدبیر خاص خود را در اداره مردم دارد جامعه گرفتار اختلاف می گردد و مردم در اطاعت از امامان خود دچار سردرگمی گشته و نظام زندگی آنان مختل می شود.

و پاسخ ما این است که اجتماع بیش از یک امام در صورتی اشکال دارد که امامت و رهبری همه آنها در اداره مردم بالفعل باشد اما وقتی ولایت یک نفر از آنها بالفعل باشد و تنها یک

نفر از سوی خداوند موظف به اِعمال قدرت و امر و نهی و اداره امور باشد اشکالی نخواهد بود.

مسأله ولایت و واجب الاطاعه بودن ائمه علیهم السلام به زمان خلافت آنها و مردم زمانشان مربوط می گردد. امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِّلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ. (۲۷۷)

هر امامی هدایت کننده نسلی است که در میان آنهاست.

اینکه می گوئیم هر یک از ائمه علیهم السلام امام زمان عصر خویش است به همین نکته مهم یعنی مسأله ولایت و واجب الاطاعه بودن آنها در زمانشان باز می گردد. بنابراین آمدن سایر ائمه علیهم السلام که مسؤولیت اداره مردم را در عصر ظهور بر عهده ندارند هیچ گونه اصطکاکی در پیشوایی سیاسی جهان با حضرت ولی عصر نخواهند داشت البته آن ها به خاطر عصمت، اندیشه بلند، تشخیص کامل مصالح جامعه و اطاعت از خداوند اختلافی در تدبیر امور ندارند و در هر صورت امامت اعتقادی آنها همیشگی است و همه مؤمنان آنها را در عصر ظهور آن حضرت و پس از آن در دنیا و آخرت امام خود می دانند.

علامه مجلسی مطالبی را در پاسخ به برخی از شبهات بیان کرده است که می توان از آنها جواب های دیگری برای این شبهه بیان نمود و آن پاسخ ها عبارتند از:

۱ - در عصر رجعت به اجتماع ائمه علیهم السلام با یکدیگر تصریح نشده است.

۲ - ظاهر برخی از اخبار، رجعت ائمه علیهم السلام پس از قائم علیه السلام است.

۳ - همان گونه که ائمه علیهم السلام در روز قیامت کنار یکدیگر جمع می شوند اجتماع آنها در زمان رجعت هم که واسطه میان دنیا و آخرت است مانعی ندارد.

۴ - اختلافی میان ائمه علیهم السلام در هیچ عصری وجود ندارد.

اما این پاسخ ها به جز پاسخ

آخر کافی نیست؛ زیرا آنچه از روایات به ذهن تبادر می کند بازگشت همه آنها در یک زمان یعنی عصر ظهور است و اگرچه به اجتماعشان تصریح نشده امّا به رجعت جداگانه آنها هم تصریح نگردیده است. بنابراین آنها هم بنابر عموم دلایلی که رجعت را در عصر ظهور می دانند باز خواهند گشت و با یکدیگر خواهند بود.

امّا اینکه ظاهر برخی روایات بازگشت بعضی از ائمه علیهم السلام پس از قائم علیه السلام و یا در اواخر عمر او می باشد تنها به امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم السلام مربوط می گردد که پس از رجعت اول خود در عصر ظهور، دوباره رجعت می کنند.

همچنین مقایسه اجتماع آنها در قیامت با دنیا صحیح نیست؛ زیرا در دنیا مسأله هدایت و حکومت بر مردم مطرح است امّا در آخرت مطرح نیست.

۲ - شبهه تقدم فاضل بر افضل با رجعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام که از حضرت مهدی علیه السلام افضل هستند شبهه تقدم فاضل بر افضل به دو شکل مطرح می گردد:

۱ - حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام بر زمین با وجود پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام.

۲ - حکومت امام زمان بر پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام.

امّا پاسخ شکل اول این شبهه آن است که اگرچه هر یک از معصومین علیهم السلام و از جمله معصوم اول و دوم همواره از علم و عصمت و کمالات خاص خود برخوردارند امّا هر کدام از آنها به حکمت و تقدیر پروردگار عالم، ولایت و سرپرستی مردم زمان خود را دارند و در زمان های دیگر اگرچه از عنوان نبوت و امامت برخوردارند امّا چون وظیفه ای در اعمال قدرت، جهت اداره جامعه و حکومت بر مردم ندارند بحث تقدم بر آنها مطرح نخواهد

بود. تقدم در جایی مطرح است که هر دو دارای وظیفه باشند اما پیامبر و امیرمؤمنان که وظیفه و خواسته ای در خصوص رهبری مردم عصر ظهور ندارند، انتصاب حضرت مهدی علیه السلام به حاکمیت جهان تقدم بر آنها به شمار نمی آید.

اما پاسخ شکل دوم شبهه یعنی حکومت حضرت مهدی علیه السلام بر پیامبر و امیرمؤمنان علیهما السلام که افضل از او می باشند این است که آن حضرت حاکمیت به معنای اعمال قدرت و امر و نهی و تعیین وظیفه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام ندارد و آنها نیز فعالیت های از پیش تعیین شده خود را به امر پروردگار انجام می دهند.

همچنین تقدم فاضل بر افضل در صورتی است که افضل امکان حاکمیت داشته باشد و با توجه به اینکه در عصر ظهور تقدیر خداوند بر حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام است امکان حکومت برای افضل نیست، بنابراین مسأله تقدم منتفی خواهد بود.

رجعت پیامبران

همه پیامبران در عصر ظهور، رجعت ویژه دارند تا پیروزی و عزت و شکوه دین خدا و به پایان رسیدن مظلومیت های اهل ایمان را که در همه تاریخ استمرار داشته است مشاهده نمایند. رجعت رسول خدا، ائمه اطهار و همه پیامبران علیهم السلام در عصر ظهور یگانه دوران حضرت مهدی علیه السلام اتفاق عظیم و حیرت آوری است که چهره زمین را عوض می کند. کنار هم قرار گرفتن همه فرستادگان معصوم خداوند از آدم تا خاتم با آن ادب و اخلاق الهی که هر یک از آنان را به الگوی مردم زمان خود و آیندگان مبدل ساخته بود و آنگاه حرکت های جهادی آنها در روی زمین وصف ناپذیر است. الله اکبر به قدرت پروردگار عالم و این

جلوه های بی نظیر الهی که رجعت کنندگان به دنیا و مردمان عصر ظهور با اعجاب به آن نظاره می کنند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا مِنْ لَدُنْ آدَمَ فَهَلَمَّ جَزَاءً إِلَّا وَرَجِعَ إِلَى الدُّنْيَا وَيُنْصُرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. (۲۷۸)

خداوند هیچ پیامبری را از آدم تا کنون نفرستاد مگر اینکه به دنیا باز می گردد و امیرالمؤمنین را یاری می دهد.

جمیل بن دراج یا جمیل بن صالح گوید: درباره این سخن خدای متعال «إِنَّا لَنُنْصِرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (۲۷۹) (همانا ما فرستادگان خود و کسانی که ایمان آوردند را در دنیا و آخرت یاری می کنیم) سؤال کردم و حضرت فرمود:

ذَلِكَ وَاللَّهِ فِي الرَّجْعَةِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَنْبِيَاءَ كَثِيرَةً لَمْ يُنْصَرِ رُؤَا فِي الدُّنْيَا وَقُتِلُوا، وَالْمَأْتَمَةَ بَعْدَهُمْ قُتِلُوا وَلَمْ يُنْصَرِ رُؤَا، ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ. (۲۸۰)

به خدا سوگند این نصرت در عصر رجعت خواهد بود. آیا نمی دانی که پیامبران زیادی در دنیا یاری نشدند و به قتل رسیدند و امامان پس از آنها نیز به قتل رسیدند و یاری نشدند؟ این یاری خداوند در عصر رجعت می باشد.

این دو روایتی که نقل گردید از سند موثقی برخوردارند.

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

خداوند هیچ پیامبری را بر نینگیخت و رسولی را نفرستاد مگر اینکه همه آنها را به دنیا باز می گرداند تا در پیش روی علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان بجنگند. (۲۸۱)

احادیثی که نقل گردید اصل مسأله رجعت پیامبران را به اثبات می رسانند و مسائلی چون مبارزه با دشمنان خدا و جهاد در پیش روی امیرالمؤمنین علیه السلام و کسب نصرت الهی را بیان می کنند. اما نکات ناگفته ای هم مانده است؛ نظیر اینکه آیا انبیاء

در نظام حاکمیت جهانی حضرت مهدی علیه السلام هم شرکت دارند؟ آیا عمر آنها در عصر رجعت مانند عمر مؤمنان است که سی ماه به طول می انجامد یا تفاوت دارد و اساساً برنامه زندگی آنها در زمان رجعت چگونه است و آیا بازگشت آنها تدریجی است یا یکباره باز می گردند و مرگ آنها تدریجی است یا همه با هم دنیا را ترک می گویند؟

پاسخ این سؤال ها و نظیر آنها بیان نشده و شاید اراده ای بر بیان آنها نبوده است؛ زیرا آنچه مهم است مسأله رجعت آنها و اهداف و آرمان های این بازگشت می باشد.

فصل یازدهم: وضعیت جهان پس از عصر ظهور

جهان پس از مهدی علیه السلام

با ندهای آسمانی، اطلاع رسانی ظهور انجام می گیرد، شب تاریک غیبت به پایان می رسد و سپیده طلوع خورشید ولایت آشکار می گردد. آنگاه فاتح بلند آوازه زمین حرکت های رهایی بخش خود را آغاز می کند و در زمانی کوتاه حاکمیت جهانی خود را بر پهنه زمین می گستراند و قریب بیست سال حکومت می کند.

اکنون این سؤال مطرح است که پس از عصر ظهور، وضعیت جهان چگونه خواهد بود؟ روایات مختلفی در این باره وارد شده و نظریات متفاوتی بر اساس آنها مطرح گردیده است. بنابراین وحدت نظری درباره وضعیت جهان پس از حضرت مهدی علیه السلام وجود ندارد و اهمیت این بحث در تحلیل نظریات و گزینش مستدل نظریه صحیحی است که اوضاع مبهم پس از عصر ظهور را روشن سازد.

۱ - حاکمیت دوازده مهدی

روایاتی وارد شده است که پس از حضرت مهدی علیه السلام دوازده مهدی خواهند آمد.

۱ - ابابصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! از پدرت که درود بر او باد شنیدم که فرمود:

يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا. فَقَالَ: إِنَّمَا قَالَ: إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَ لَمْ يَقُلْ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا، وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا. (۲۸۲)

پس از قائم دوازده مهدی خواهند آمد. حضرت فرمود: پدرم فرمود: دوازده مهدی خواهند بود، نفرمود دوازده امام. اما آنها گروهی از شیعیان ما می باشند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می کنند.

اما سند این روایت ضعیف است؛ زیرا علی بن ابی حمزه که از راویان این حدیث می باشد فردی بسیار دروغگوست و راوی دیگر که علی بن احمد بن عمران الدقاق می باشد مجهول است. بنابراین نمی توان به روایت آنها استدلال کرد

ضمن اینکه روایت یاد شده به حکومت دوازده مهدی تصریح ندارد و تنها به تبلیغ آنها اشاره کرده است.

۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

يا أبا حمزه! إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۲۸۳)

ای اباحمه! ما پس از قائم یازده مهدی از نسل حسین علیه السلام داریم.

سند این روایت نیز ضعیف است و نمی توان به آن استدلال کرد ضمن اینکه به حکومت دوازده مهدی تصریح ندارد و به جای دوازده مهدی به یازده مهدی اشاره دارد که با روایات دیگر سازش ندارد.

۳- روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که او از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

يا عَلِيُّ! إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا... فَإِذَا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسِّرْ لِمَهْدِيٍّ إِلَى إِيَّاهُ أَوَّلَ الْمَهْدِيِّينَ. (۲۸۴)

ای علی! پس از من دوازده امام خواهد بود و پس از آنها دوازده مهدی می باشد... وقتی وفات او (قائم علیه السلام) فرا رسد خلافت را به فرزندش اولین مهدی تسلیم می کند.

این تنها روایتی است که به حکومت دوازده مهدی و فرزندان امام زمان علیه السلام تصریح دارد اما در سلسله سند آن روایانی چون احمد بن محمد بن الخلیل و جعفر بن احمد مصری هستند که مجهول می باشند و در نتیجه ضعیف است و نمی توان به آن استدلال کرد.

بنابر آنچه بیان گردید سه روایت یاد شده به خاطر ضعف سند توان اثبات حاکمیت دوازده مهدی پس از امام زمان علیه السلام را ندارند به ویژه آنکه این روایات با احادیث مشهور و معتبری که وضعیت جهانی پس از

آن حضرت را به گونه دیگری ترسیم کرده اند تعارض دارند.

نظر علامه مجلسی پیرامون روایات دوازده مهدی علامه مجلسی می نویسد: این روایات مخالف مشهور است آنگاه دو راه حل برای توجیه آنها بیان می کند:

۱ - مراد از دوازده مهدی، پیامبر و ائمه علیهم السلام به جز حضرت مهدی علیه السلام خواهند بود و سخنی از صاحب کتاب مختصر بصائر الدرجات نقل می کند که او هم دوازده مهدی را به ائمه علیهم السلام تأویل کرده است که قائم علیه السلام هم رجعت کند تا عدد دوازده کامل گردد.

۲ - این دوازده مهدی از جانشینان امام زمان علیه السلام و هدایت کننده مردم در زمان سایر ائمه می باشند که رجعت می کنند تا زمین با وجود آنها (ائمه علیهم السلام) از حجت خالی نماند اگرچه جانشینان پیامبران و امامان هم حجت خدا هستند. (۲۸۵) (بدون رجعت سایر ائمه با وجود آنها زمین از حجت خالی نیست).

بررسی نظریه علامه مجلسی راه حل اول علامه مجلسی که مراد از دوازده مهدی، پیامبر و یازده امام پس از او هستند پذیرفته نیست؛ زیرا در حدیث اول و سوم تصریح شده است که آنها شیعیان و یا فرزندان امام زمان علیه السلام هستند و در روایت دوم آمده است که آنها از فرزندان حسین علیه السلام می باشند و امامان معصوم از فرزندان امام حسین علیه السلام نه امام هستند و نه یازده یا دوازده مهدی.

راه حل دوم هم مورد اشکال است؛ زیرا با رجعت سایر ائمه معصومین علیهم السلام که به نظر علامه مجلسی به دنیا باز می گردند تا زمین از حجت خالی نماند، جانشینی دیگران برای امام زمان علیه السلام معنا ندارد بلکه ولی امر مردم امامانی خواهند بود که رجعت می کنند و با

وجود امام معصوم، جانشینی دیگران از امام معصوم قبلی منتفی می باشد. البته ما در بحث رجعت های ویژه اثبات کردیم که رجعت ائمه علیهم السلام در عصر حضرت مهدی علیه السلام است و تنها امام حسین و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که پس از قائم علیه السلام رجعت می کنند.

بنابر آنچه بیان گردید خلاف مشهور بودن روایات دوازده مهدی پس از امام زمان علیه السلام با مطالب علامه مجلسی توجیه نگردید. البته نیازی به توجیه روایات ضعیف که با روایات معتبر تعارض داشته باشند نمی باشد.

۲- حاکمیت حضرت مسیح علیه السلام

وضعیت دیگر پس از امام زمان علیه السلام، حاکمیت حضرت مسیح علیه السلام است که در روایتی از سوی شیعه و سنی بیان شده است. ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه و آله نقل کرده که می فرماید:

كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فِي آخِرِهَا، وَالْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا؟ (۲۸۶)

چگونه امتی که من اول آن و عیسی بن مریم آخر آن و مهدی از اهل بیت من در وسط آن می باشد، هلاک می شود؟

این روایت با همین الفاظ از طریق اهل سنت هم نقل شده است. (۲۸۷) و در برخی از منابع شیعی به جای مهدی علیه السلام دوازده امام آمده است.

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَإِثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعْدَاءِ وَأُولُوا الْأَبَابِ وَالْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا؟ (۲۸۸)

چگونه امتی که من و دوازده (جانشین) سعادت مند و صاحب خرد، اول آن و عیسی بن مریم آخر آن می باشد هلاک می شود؟

علی بن یونس عاملی درباره این حدیث می نویسد:

آنچه از ابن عباس از قول پیامبرصلی الله علیه و آله نقل شده و نظیر آن از انس روایت شده است «تدلان علی دوله بعد

دولته» بر دولتی پس از دولت مهدی علیه السلام دلالت دارند. (۲۸۹)

امّا ظاهر این روایت افاده حاکمیت برای مسیح علیه السلام نمی کند بلکه مراد این است که امت اسلامی با وجود مقدّس رسول خداصلی الله علیه وآله آغاز می گردد و از این رو آغاز مبارکی دارد و با ائمه علیهم السلام استمرار می یابد و از این جهت از میانه مبارکی برخوردار است و در پایان، عیسی علیه السلام که از انبیاء بزرگ الهی است با نماز خواندن پشت سر حضرت مهدی علیه السلام که از نشانه های اسلام اوست از پایان مبارکی برخوردار می باشد. امتی که شخصیت های مهم آسمانی یاد شده در آغاز، وسط و آخر آن هستند مبارک است و افرادی که در میان آنها هستند به برکت وجود آنها هلاک نخواهند شد مگر کسانی که از پذیرش کامل اسلام و پذیرش بخش میانه امت که ائمه معصومین علیهم السلام باشند سرباز زنند.

بنابر آنچه بیان گردید بحثی از حکومت مسیح علیه السلام در این روایت مطرح نیست.

ابن بطریق در تبیین این روایت می نویسد:

پیامبرصلی الله علیه وآله اولین دعوت کننده به اسلام و حضرت مهدی علیه السلام دعوت کننده میانه و مسیح علیه السلام آخرین دعوت کننده به اسلام است. (۲۹۰)

امّا روایتی از طریق اهل سنت وارد شده است که بر حاکمیت مسیح علیه السلام صراحت دارد. ابوهریره گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

وَاللّٰهُ لَيُنزِلَنَّ ابْنَ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا - فَلْيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ وَ لَيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ وَ لَيَضَعَنَّ الْجَزِيَةَ وَ لَيَتْرُكَنَّ الْقِلَاعَ صَفَلًا - يَشِيْعِي عَلَيْهَا وَ لَتَذْهَبَنَّ الشُّحْنَاءُ وَ التَّبَاغُضُ وَ التَّتَحَاؤُدُ وَ لَيَدْعُوْنَ اِلَى الْمَالِ فَلَا يَقْبَلُهُ اَحَدٌ. (۲۹۱)

به خدا سوگند همانا فرزند مریم که حاکم عادل است فرود خواهد آمد و قطعاً صلیب را می شکند، خوک را می کشد،

جزیه را وضع می کند و از شترهای جوان زکات نمی گیرد و تلاشی در گرفتن آن ندارد. دشمنی و کینه ورزی و حسادت از میان می رود و مردم را به گرفتن مال دعوت می کند، اما هیچ کس آن را نمی پذیرد.

اما چند اشکال بر این روایت وارد است که نمی توان به آن استدلال کرد و ما به آنها اشاره می کنیم:

۱ - بنا بر روایات شیعه و سنی زمان فرود آمدن عیسی بن مریم علیهما السلام آغاز عصر ظهور است و بدون شک حاکم زمین در آن زمان حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود و مسیح علیه السلام پشت سر او نماز می گزارد.

۲ - جزیه که یک مالیات اسلامی است از سوی امام مسلمین برای اهل کتاب (یهود و نصارا) وضع می شود در حالی که در این روایت قرار دادن این مالیات بر یهودیان و مسیحیان به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده شده است.

۳ - سند این روایت که راویان آن از جمله ابوهریره عامی مذهب هستند ضعیف می باشد و اگر محتوای آن هم اشکال نداشت به خاطر ضعف سند نمی توان به آن استدلال کرد.

۴ - روح معارف اسلام بر تجلی رهبری آل محمدعلیهم السلام در مقاطع پایانی عالم است که با حاکمیت مسیح علیه السلام منافات دارد. چه این که در یکی از خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

... ثُمَّ يَمُوتُ عِيسَى وَ يَبْقَى الْمُتَنَتِّظُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۲۹۲)

... آنگاه عیسی از دنیا می رود و مهدی منتظر از آل محمدصلی الله علیه وآله باقی می ماند.

۳ - هرج و مرج پنجاه ساله

وضعیت دیگری که برای پس از حضرت مهدی علیه السلام مطرح شده است یک مقطع تاریخی پنجاه ساله توأم با هرج و مرج است که پس

از آن امام حسین علیه السلام خواهد آمد.

جابر جعفی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت پس از مرگ خود سیصد و نه سال حکومت می کند. عرض کردم این حکومت در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از آنکه قائم از دنیا می رود. عرض کردم: قائم چند سال حکومت می کند؟ فرمود: از روز قیام او تا زمان رحلتش نوزده سال به طول می انجامد. عرض کردم: پس از قائم علیه السلام هرج و مرج می شود؟ فرمود: بله، پنجاه سال این گونه خواهد بود. آنگاه منتصر رجعت می کند و خون خود و اصحابش را طلب می کند و می کشد و به اسارت می گیرد تا اینکه گفته می شود اگر او از فرزندان پیامبران می بود این همه قتل انجام نمی داد. پس همه مردم از سفید و سیاه دور او جمع می شوند و جمعیت خود را علیه او افزایش می دهند تا او را به پناهندگی به خانه خدا می کشانند. وقتی بلا و سختی بر او شدت می یابد و منتصر کشته می شود سفاح به دنیا باز می گردد تا انتقام منتصر را بگیرد پس همه دشمنان ما را می کشد. ای جابر! آیا می دانی که منتصر و سفاح چه کسانی هستند؟ منتصر حسین بن علی است و سفاح علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. (۲۹۳)

اما سه اشکال بر این روایت وارد است:

۱ - سند آن ضعیف است؛ زیرا بخشی از سلسله سند حذف شده است و تنها دو راوی یعنی عمرو بن ثابت و جابر ذکر شده اند و در نتیجه برای اثبات هرج و مرج پس از امام زمان علیه السلام نمی توان به آن استدلال کرد. البته این روایت را با قدری

تفاوت اما با سند موثق در بحث رجعت امام حسین علیه السلام نقل کردیم که بحث هرج و مرج پنجاه ساله و برخی از مطالب ضعیف دیگر در آن بیان نشده است.

۲ - در این مدت پنجاه سال حجتی از سوی خداوند در روی زمین وجود ندارد و این با معارف شیعه که زمین بدون حجت نمی ماند مخالف است.

۳ - حاکمیت ۳۰۹ ساله امام حسین علیه السلام که پس از قائم علیه السلام آغاز می شود با هرج و مرج پنجاه ساله و کشته شدن آن حضرت سازش ندارد، زیرا اگر حکومت ۳۰۹ ساله، پس از قائم علیه السلام آغاز شود هرج و مرج پنجاه ساله معنا ندارد و اگر پنجاه سال به طول بینجامد تا حکومت آن حضرت آغاز گردد تعبیر حکومت پس از قائم بی معنا می شود. ضمن اینکه کشته شدن آن حضرت با حاکمیت طولانی ۳۰۹ ساله او منافات دارد؛ زیرا اگر کشته شود چگونه حکومت کند مگر اینکه کشته شدن او را پس از حکومت او بدانیم که برخلاف ظاهر روایت است.

صحیح روایت همان گونه است که با سند موثق نقل گردید و این تناقض در آن وجود ندارد.

۴ - برپایی قیامت

وضعیت دیگر پس از حضرت مهدی علیه السلام وقوع هرج و مرج و برپایی قیامت پس از گذشت چهل روز می باشد.

نظریه شیخ مفید

برخی بزرگان نظیر شیخ مفید (۲۹۴) و به دنبال او علی بن عیسی اربلی (۲۹۵) و علی بن یونس عاملی (۲۹۶) و شیخ طبرسی (۲۹۷) نوشته اند: پس از حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نخواهد بود و پس از چهل روز که به هرج و مرج می گذرد قیامت برپا می شود.

از آنجا که علمای پس از شیخ مفید، کلام او را نقل کرده اند ما تنها سخن

او را بیان می کنیم و هرگونه بحثی که درباره سخن شیخ مفید داشتیم درباره سخن آنها نیز به همان گونه خواهیم داشت.

شیخ مفید می نویسد:

ليس بعد دولة القائم عليه السلام لاحد دولة الا ما جاءت به الروايه من قيام ولده ان شاء الله ذلك، و لم ترد به على القطع و الثبات و اكثر الروايات انه لن يمضى مهدي هذه الامه عليه السلام الا قبل القيامه باربعين يوماً يكون فيها الهرج، و علامات خروج الاموات، و قيام الساعه للحساب و الجزاء، و الله اعلم بما يكون. (۲۹۸)

پس از دولت قائم علیه السلام برای کسی دولتی نخواهد بود مگر آنچه که روایت بر آن وارد شده است که اگر خدا بخواهد فرزندانیش به حکومت می رسند و این روایت قطعی و یقینی نیست (۲۹۹) و بیشتر روایات بر آنند که مهدی این امت چهل روز قبل از قیامت از دنیا می رود که در این مدت هرج و مرج و نشانه های بیرون آمدن مردگان از قبرها و فرا رسیدن قیامت برای رسیدگی به حساب اعمال مردم و جزای آنها خواهد بود و خداوند به آنچه پیش می آید آگاه تر است.

بررسی نظریه شیخ مفید

دو نکته مهم در سخن شیخ مفید وجود دارد:

۱ - پس از حکومت حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نخواهد بود.

۲ - اکثر روایات بر آنند که امام زمان علیه السلام چهل روز پیش از قیامت رحلت می کند.

امّا نکته اول که پس از حکومت حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نباشد پذیرفته نیست؛ زیرا روایات مختلفی درباره حکومت امام حسین علیه السلام وارد شده است که یکی از آنها دارای سند موثق است و بحث آن خواهد آمد و پیش از این هم به آن اشاره شد.

امّا نکته دوم که اکثر

روایات بر آنند که امام زمان علیه السلام چهل روز پیش از قیامت رحلت کند و پس از او هرج و مرج زمین را فراگیرد هم مورد اشکال است و اکثر روایات چنین معنایی را افاده نمی کنند. علامه مجلسی نظر متفاوتی را در این باره مطرح کرده و می نویسد:

ما روی ان بعد القائم علیه السلام تقوم الساعة بعد الاربعين يوماً فهو خبر واحد لا يعارض الاخبار الكثيره. (۳۰۰)

آنچه روایت شده است که چهل روز پس از قائم علیه السلام قیامت برپا می شود خبر واحد است و نمی تواند با اخبار فراوان (۳۰۱) تعارض داشته باشد.

لازم است در اینجا روایات مورد اشاره شیخ مفید و علامه مجلسی را نقل و بررسی کنیم تا وجود روایات و تعدد آنها و نسبتی که با یکدیگر دارند معلوم گردد و در نتیجه وضعیت جهان پس از حضرت مهدی علیه السلام در ارتباط با قیامت روشن شود. در اینجا روایات مربوط به برپایی قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

روایت اول عبدالله بن سلیمان عامری گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ما زالت الأرض إلهما والله تعالى ذكره فيها حجة يعرف الحلال والحرام ويدعو إلى سبيل الله عز وجل، ولا ينقطع الحجة من الأرض إلا أربعين يوماً قبل يوم القيامة، فإذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ولن ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أن ترفع الحجة أولئك شرار خلق الله، وهم الذين تقوم عليهم القيامة. (۳۰۲)

همواره حجتی از سوی خدا بر روی زمین وجود دارد که حلال و حرام را می شناسد و به سوی خدای عزوجل فرا می خواند و زمین از حجت خالی نمی شود مگر چهل روز پیش از

برپایی قیامت. پس زمانی که حجت از زمین برداشته شود در توبه بسته می شود و هر کس تا آن هنگام ایمان نیاورده باشد ایمانش برای او سودی ندارد، اینها بدترین خلق خدا هستند و هم اینها هستند که قیامت بر آنها فرا می رسد.

این روایت که به ضرورت وجود حجت، پیش از چهل روز، به برپایی قیامت اشاره دارد در خصوص فرا رسیدن قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام نمی باشد؛ زیرا حجت در این گونه روایات لقب حضرت مهدی علیه السلام نیست بلکه به معنای حجت خداوند است که می تواند مصداق های مختلفی داشته باشد. بنابراین هر امامی که دنیا در عصر او به پایان می رسد حجت خداوند است که پیش از چهل روز به برپایی قیامت از زمین برداشته می شود.

از همین رو صاحب کتاب مختصر بصائر الدرجات پس از بیان روایتی که در آن آمده است «آخر من یموت، الامام علیه السلام» (آخرین کسی که می میرد امام علیه السلام است) می نویسد:

المراد بالامام هنا، الذی هو آخر من یموت، الحسین علیه السلام. (۳۰۳)

در این روایت مراد از امام که آخرین کسی است که می میرد حسین علیه السلام است.

و در بیان علت سخن خود می نویسد:

«فی الجملة حجت که با ترساندن و هدایت مردم بر آنها حکومت می کند حضرت مهدی علیه السلام نیست بلکه بنابر روایات معصومین علیهم السلام حسین بن علی علیهما السلام است که مهدی علیه السلام را غسل می دهد و پس از او تا زمانی که خدا بخواهد حکومت می کند». (۳۰۴)

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند در شب معراج به من فرمود:

یا محمد! علی آخر من أقبض روحه من الأئمة. (۳۰۵)

ای محمد! علی آخرین نفر از ائمه است که جان او را می گیرم.

نتیجه اینکه

روایت یاد شده در مقام بیان وجود حجت خدا چهل روز پیش از قیامت است اما اینکه این حجت کدام یک از ائمه علیهم السلام است به آن اشاره نشده است، احتمال دارد که امام زمان علیه السلام باشد و احتمال دارد یکی دیگر از ائمه علیهم السلام باشد و با وجود احتمال دیگر نمی توان برای اثبات برپایی قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام به آن استدلال کرد.

روایتی که مورد نقل و بررسی قرار گرفت در منابع مختلفی نظیر محاسن، جلد ۱، صفحه ۲۳۶ و دلائل الامامه، ص ۴۳۴ با کمی تفاوت نقل شده است و اگرچه تفاوت هایی در برخی از روایان سلسله سند آن وجود دارد، اما نقل کننده آن از امام صادق علیه السلام همان عبدالله بن سلیمان عامری است و بنابراین، یک روایت به شمار می آید.

روایت دوم شیخ طوسی سخنی را از عبدالله بن جعفر حمیری نقل می کند که او می گوید:

اعتقادی و دینی ان الارض لا تخلو من حجه الا اذا كان قبل القیامه باربعین یوماً (۳۰۶)

اعتقاد و دین من این است که زمین از حجت خالی نمی ماند مگر چهل روز پیش از برپایی قیامت.

حجت در این سخن هم که در منابع روایی نقل شده است به معنای حجت خداوند بر روی زمین است که بحث آن گذشت و احتمالاً سخن عبدالله بن جعفر حمیری برگرفته از همان روایتی است که عبدالله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه السلام نقل کرده بود و در هر صورت سخن او روایت به شمار نمی آید.

روایت سوم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من و دوازده نفر از اهل بیتم که اولین آنها علی بن ابی طالب است کوه های زمین هستیم که خداوند

به وسیله آنها زمین را از فرو بردن اهلش نگاه می دارد. وقتی دوازده نفر از اهل من رفتند زمین اهلش را فرو می برد و مهلت نخواهند یافت. (۳۰۷)

این روایت با کمی تفاوت در کتاب غیبت شیخ طوسی صفحه ۱۳۹ و کافی، جلد ۱، صفحه ۵۳۳ نقل شده است.

اهل سنت حدیث مشابهی را نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دین (اسلام) پیوسته به دوازده نفر از قریش برپاست وقتی از دنیا رفتند زمین بر اهلش موج می آورد. (۳۰۸)

این گونه روایات در مقام بیان جایگاه امنیت بخش ائمه علیهم السلام بر روی زمین اند، یعنی وجود مبارک آنها این اثر را دارد که سبب امنیت و آرامش زمین می گردد، و چون از زمین رخت بر بندند هرج و مرج، زمین را فرا گرفته و ساکنان خود را از بین می برد، اما اینکه این هرج و مرج پس از حضرت مهدی علیه السلام باشد و چهل روز بعد از او قیامت فرا رسد در این روایات به آن اشاره ای نشده است و روایات یاد شده با استمرار امنیت زمین با معصوم دیگری پس از امام زمان علیه السلام منافاتی ندارند. ترتیبی که ما از دوازده امام معصوم در ذهن داریم که اولین آنها امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنها حضرت مهدی علیه السلام می باشد سبب گردیده است که آخرین حجت روی زمین را هم امام زمان علیه السلام بدانیم در حالی که آخرین امام بودن آن حضرت به معنای آخرین حجت بودن او نیست بلکه آخرین حجت می تواند اولین یا دومین امام هم باشد و با توجه به روایات رجعت، آخرین حجت، آخرین امام نخواهد بود چنانچه در ذیل روایت اول، روایاتی را در

این باره بیان کردیم. امنیت زمین با هر یک از دوازده امام معصوم برقرار است و هرگاه همه آنها رفتند زمین موج می آورد اما آیا این موج آوردن پس از حضرت مهدی علیه السلام است، از روایات یاد شده چنین استفاده ای نمی شود.

روایات دیگری وارد شده است که به جای موج آوردن زمین و فرو بردن ساکنان آن، تعبیر هرج و مرج در آنها استفاده شده است. اینها هم نظیر روایات گذشته به جایگاه امنیت بخش ائمه علیهم السلام اشاره کرده اند که به دو مورد آن ها اشاره می کنیم.

جابر بن سمره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من دوازده جانشین از قریش دارم، وقتی حضرت به منزل خود رفت به طور خصوصی به محضر او رسیدم و پرسیدم پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: آنگاه هرج و مرج می شود. (۳۰۹)

راویان این روایت نظیر جابر بن سمره، زیاد بن خثیمه و هیثم بن کمیل ضمن عامی مذهب بودن، مجهول و ناشناخته اند و روایت آنها ضعیف است.

وهب بن منبه گوید:

یکون بعدی اثنا عشر خلیفه ثم یکون الهرج، ثم یکون کذا، ثم یکون کذا و کذا. (۳۱۰)

پس از من دوازده جانشین خواهد بود آنگاه هرج و مرج می شود و بعد هم همین گونه است و پس از آن هم همین گونه و همین گونه است.

سند این روایت هم ضعیف است. وهب بن منبه فرد ضعیفی است و نام کسی که این حدیث را از وهب شنیده در سلسله سند روایت ذکر نشده است و حتی نام رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول آن نیامده است و صرف نظر از سند این روایات آنچه درباره روایات پیش از آنها بیان کردیم در اینجا هم بیان می کنیم.

روایت چهارم

ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

... (مهدی علیه السلام) تا هفت یا هشت یا نه سال همین گونه به عدالت رفتار می کند آن گاه خیری در زندگی پس از او نیست. (۳۱۱)

مراد از زندگی بدون خیر و خوبی در این روایت به قرینه روایات دیگر همان زندگی توأم با هرج و مرج است. اگرچه این روایت به برپایی قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد، اما سند آن ضعیف و راویان آن عامی مذهب هستند و با روایت معتبر جابر جعفی که نقل خواهد شد تعارض دارد. از این رو فاقد اعتبار و شرایط تمسک به آن است. ضمن اینکه این روایت موافق عقیده اهل سنت است که با رجعت و حاکمیت امامان شیعه پس از حضرت مهدی علیه السلام مخالفت دارند.

روایت پنجم روایتی بسیار طولانی درباره رجعت و مسائل ظهور از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در پایان آن مفضل بن عمر درباره مدت حکومت امام زمان علیه السلام سؤال می کند و آن حضرت پاسخی می دهد که از آن استفاده می شود پس از حکومت آن حضرت قیامت برپا می شود. (۳۱۲) این حدیث را «حسین بن حمدان» در کتاب هدایه الکبری صفحه ۳۹۲ نقل کرده است و حسن بن سلیمان آن را با تفاوت هایی در کتاب بصائر الدرجات صفحه ۱۷۹ آورده است و متن آن در بحارالأنوار نیز تفاوت هایی با این دو کتاب دارد اما در سند آن تفاوتی نیست و بسیار ضعیف است به گونه ای که نمی توان به آن اعتماد کرد. با توجه به اینکه این روایت از مطالب گسترده ای درباره رجعت و ظهور برخوردار است بررسی ریشه ای سند آن ضروری است که

روایت ششم فضل بن شاذان در کتاب اثبات الرجعه با سند موثق از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

أَلَا أُبَشِّرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِالْمَهْدِيِّ؟ قَالُوا بَلَى قَالَ: فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي سَيِّدَانًا عَادِلًا وَإِمَامًا قَاسِمًا يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا وَهُوَ النَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَلَا وَ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ وَلَا يَكُونُ إِنْتِهَاءَ دَوْلَتِهِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا. (۳۱۴)

ای مردم! آیا می خواهید شما را به مهدی بشارت دهم؟ عرض کردند: آری، فرمود: بدانید که خدای تعالی، سلطان عادل و پیشوای دادگری را در امت من بر می انگیزد که زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است و او فرزند نهم فرزندان حسین است که نامش نام من و کنیه اش کنیه من می باشد. آگاه باشید که خیر در زندگی پس از او نیست و پایان دولتش جز چهل روز پیش از قیامت نمی باشد.

نتیجه اینکه از شش روایتی که نقل گردید تنها روایت ششم برای اثبات قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام قابل تمسک و استدلال است. البته پذیرش آن هم در صورتی خواهد بود که روایات دیگری با این روایت تعارض نداشته باشند که در آن صورت بنابر قواعد باب تعارض روایات، روایتی که دارای مرجح است مقدم خواهد بود و این بررسی در پایان همین فصل خواهد آمد.

۵ - حاکمیت امام حسین علیه السلام

وضعیت دیگری که برای پس از رحلت حضرت مهدی علیه السلام مطرح است حکومت امام حسین علیه السلام می باشد که چند روایت هم

درباره آن وارد شده است. بنابراین روایات، آن حضرت در ایام رجعت خود حاکمیت جهان را پس از حضرت مهدی علیه السلام در دست می گیرد و به مدت زیادی حکومت می کند. در اینجا به بررسی روایات حاکمیت امام حسین علیه السلام می پردازیم.

روایت اول امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَرْجِعُ لَجَارِكُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَلِكُ حَتَّى تَقَعَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ. (۳۱۵)

اولین کسی که بر می گردد همسایه شما، حسین بن علی علیهما السلام است و به اندازه ای حکومت می کند که به خاطر پیری، ابروهایش بر روی چشمانش قرار می گیرد.

داوود بن راشد که این حدیث را به یک واسطه از امام باقر علیه السلام نقل می کند مجهول است و روایت او ضعیف می باشد اگرچه همه راویان دیگر این حدیث موثق اند.

روایت دوم معلی بن خنیس و زید شحام گویند از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرماید:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرُ فِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ يَمُكُّ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ. (۳۱۶)

اولین کسی که در رجعت باز می گردد حسین بن علی علیهما السلام است و چهل سال در روی زمین می ماند تا اینکه ابروهایش بر روی چشمانش می افتد.

یکی از راویان این حدیث که با تعبیر «عن رجل» از او یاد شده است مجهول است و به خاطر آن، سند روایت ضعیف است اگرچه سایر راویان آن موثق اند.

اشکال دیگری که بر این روایت وارد است این است که به حکومت آن حضرت تصریح ندارد مگر اینکه به قرینه روایات دیگر «مکث» را حمل بر حکومت کنیم که آن هم دشوار است.

روایت سوم جابر جعفی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس

از مرگ خود سیصد سال حکومت می کند و نه سال هم بر آن می افزاید. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: پس از قائم. سؤال کردم قائم چند سال حکومت می کند؟ فرمود: نوزده سال. (۳۱۷)

این روایت که متن کامل آن در فصل رجعت امام حسین علیه السلام نقل و ترجمه گردید سند موثقی دارد و در نتیجه حکومت امام حسین علیه السلام با آن به اثبات می رسد. البته این روایت در کتاب اختصاص، صفحه ۲۵۷ و تفسیر عیاشی، جلد ۲، صفحه ۳۲۶ با سند و محتوای ضعیفی نقل شده است که به آن اعتمادی نیست و سند معتبر آن تنها در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمه الله بیان گردیده است که راویان آن فضل بن شاذان، حسن بن محبوب، عمرو بن ابی المقدام و جابر جعفی هستند و همه آنها موثق و اکثر آنها از چهره های ممتاز راویان شیعه به شمار می روند.

جمع بندی روایات در مباحثی که تاکنون مطرح گردید پنج وضعیت برای جهان پس از حضرت مهدی علیه السلام ترسیم کردیم که درباره هر کدام از آنها روایاتی وارد شده بود. این وضعیت ها عبارت بودند از:

۱ - حاکمیت دوازده مهدی.

۲ - حاکمیت حضرت مسیح علیه السلام.

۳ - هرج و مرج پنجاه ساله.

۴ - برپایی قیامت.

۵ - حکومت امام حسین علیه السلام.

پنج وضعیت ترسیم شده به گونه ای هستند که امکان جمع آنها ممکن نیست، یعنی اگر جهان بخواد شاهد حاکمیت دوازده مهدی پس از امام زمان علیه السلام باشد دیگر نمی شود شاهد حاکمیت مسیح علیه السلام باشد و یا اگر شاهد حاکمیت امام حسین علیه السلام باشد دیگر شاهد برپایی قیامت نخواهد بود. بنابراین تنها یکی از پنج مورد یاد شده می تواند عملی شود اما این یک

مورد، کدام یک از وضعیت های پنجگانه است؟

در مباحثی که گذشت معلوم گردید روایات حاکمیت دوازده مهدی یا حکومت فرزندان امام زمان علیه السلام یا هرج و مرج پنجاه ساله و همچنین حاکمیت مسیح علیه السلام ضعیف هستند اما برپایی قیامت و حاکمیت امام حسین علیه السلام هر کدام از یک روایت موثق برخوردارند که با یکدیگر تعارض دارند. اما با توجه به شهرت روایت حاکمیت امام حسین علیه السلام و مخالفت آن با نظر اهل سنت که به برپایی قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام قائلند چنان که روایت آن در همین فصل بیان گردید، روایت حاکمیت آن حضرت بر روایت برپایی قیامت مقدم است؛ زیرا احتمال تقيه در صدور روایت موافق آنها وجود دارد و بنابر قواعد باب تعارض روایات، روایتی که با آنها مخالف است مقدم می باشد و در نتیجه جهان پس از مهدی علیه السلام با حاکمیت امام حسین علیه السلام استمرار می یابد.

فصل دوازدهم: وضعیت جهان پس از امام حسین علیه السلام

جهان پس از حاکمیت امام حسین علیه السلام

اکنون این سؤال مهم در پیش روی ماست که پس از حکومت طولانی امام حسین علیه السلام، جهان در چه وضعیتی قرار خواهد گرفت؟ شش احتمال ذیل می تواند مطرح باشد:

۱ - حاکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲ - حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳ - حاکمیت ائمه علیهم السلام.

۴ - حکومت حضرت مهدی علیه السلام.

۵ - بازگشت به وضعیت پیش از ظهور.

۶ - برپایی قیامت.

۱ - حاکمیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

برای حکومت جهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از امام حسین علیه السلام منعی وجود ندارد، اما آیا دلیلی هم بر چنین حکومتی وجود دارد؟

دو روایت در این باره وارد شده است که با توجه به اهمیت موضوع یعنی حاکمیت رسول الله صلی الله علیه و آله و استقرار یک وضع نوین جهانی در زمین باید مورد بررسی قرار گیرند؛ زیرا چنین امر مهمی را جز با روایات معتبر نمی توان اثبات کرد و ذکر برخی روایات، بدون بررسی سند آنها نمی تواند یک کار تحقیقی تعیین کننده در عرصه آینده جهان باشد. بنابراین

راهی جز نقل و بررسی روایات در پیش رو نداریم.

۱ - اسد بن اسماعیل گوید: وقتی از امام صادق علیه السلام درباره روزی که خداوند در قرآن مقدار آن را پنجاه هزار سال ذکر کرده است سؤال شد فرمود:

هِيَ كَرَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَكُونُ مُلْكُهُ فِي كَرَّتِهِ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ يَمْلِكُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَرَّتِهِ أَرْبَعًا وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. (۳۱۸)

مراد از آیه، رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس ملک او در بازگشتش پنجاه هزار سال خواهد بود و امیرالمؤمنین علیه السلام هم در رجعتش چهل و چهار هزار سال حکومت می کند.

این روایت مرفوعه است و سند آن ضعیف می باشد و ما ضعف سند

آن را در فصل رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کردیم. با توجه به ضعف این روایت نمی توان به آن استدلال کرد ضمن اینکه ارقام مطرح شده در آن با آخر زمان بودن عصر ظهور و عصر رجعت منافات دارد.

۲- روایت دیگری وارد شده است که به رجعت رسول خدا، امیرمؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام اشاره دارد و به حکومت آنها تصریح می کند. با توجه به تناسب محتوای این روایت با بخش های مختلف این فصل آن را نقل کرده و مورد بررسی قرار می دهیم.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام رجعتی با فرزندش حسین صلوات الله علیهما دارد و با پرچم خود می آید تا برای او از امیه و معاویه و پیروانش و هر کس که در جنگ (کربلا) به او کمک کرد انتقام گیرد. خداوند سی هزار نفر از یاران او که اهل کوفه هستند و هفتاد هزار نفر از مردمان دیگر را بر می انگیزد و در صفین مثل بار اول جنگ می کنند و دشمنان را می کشد به طوری که یک نفر هم نمی ماند تا سرگذشت جنگ را بیان کند. آنگاه خداوند آنها را مبعوث می کند تا آنان را در شدیدترین عذاب خود با فرعون و آل فرعون درآورد. سپس بار دیگر با رسول خداصلی الله علیه وآله رجعت می کند تا خلیفه خدا بر روی زمین گردد و ائمه علیهم السلام کارگزاران او باشند و به صورت علنی برانگیخته می شود پس عبادت او در زمین به طور آشکار خواهد بود همان گونه که خداوند را به صورت پنهانی در زمین عبادت کرد.

آنگاه فرمود:

إِنِّي وَاللَّهِ وَأُضْعَفُ ذَلِكَ يُعْطِي اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَأَلِهَ مُلْكِكَ جَمِيعَ أَهْلِ الدُّنْيَا مُنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمٍ يُفْنِيهَا حَتَّى يَنْجِزَ لَهُ مَوْعُودَهُ فِي كِتَابِهِ كَمَا قَالَ: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ». (۳۱۹) و (۳۲۰)

خداوند پادشاهی همه دنیا را از زمانی که آن را آفرید تا هنگامی که آن را از بین خواهد برد به پیامبرش عطا می کند تا به وعده ای که در کتابش به او داده است وفا کند همان گونه که فرمود: «آن (دین حق) را بر همه آیین ها پیروز گرداند هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

پایان این روایت بر حکومت رسول خداصلی الله علیه وآله دلالت دارد اما سند آن به خاطر مجهول بودن حسین بزاز و ضعف عمرو بن شمر، ضعیف می باشد و نمی توان به آن استدلال کرد. (۳۲۱) بنابراین، بر هیچ یک از مطالب این روایت که به رجعت های مختلف معصومین علیهم السلام مربوط می شود نمی توان اعتماد کرد و در نتیجه پس از امام حسین علیه السلام دلیلی بر حکومت رسول خداصلی الله علیه وآله بر روی زمین نداریم.

۲- حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام

روایات حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام در فصل رجعت آن حضرت مورد بررسی قرار گرفتند و همه آنها به خاطر ضعف سند و یا عدم تصریح به حکومت او توان اثبات حاکمیت آن حضرت را نداشتند به ویژه آنکه این حکومت با توجه به بحث فعلی به زمان پس از حکومت امام حسین علیه السلام مربوط می گردد.

روایت دیگری داریم که می تواند در ارتباط با موضوع بحث، مورد بررسی قرار گیرد و آن حدیث موثق جابر جعفی است که می گوید: شنیدم امام باقرعلیه السلام می فرماید:

وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةٍ سَنَةً وَيَزِدَادُ تِسْعًا.

قُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَعْدَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَام.

قُلْتُ: وَكَمْ يَقُومُ

قال: تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنتَصِرُ فَيَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دِمَاءِ أَصْحَابِهِ، فَيَقْتُلُ وَ يَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّفَاخُ. (۳۲۲)

به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ، سیصد سال حکومت می کند و نه سال هم بر آن می افزاید. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: پس از قائم.

پرسیدم: قائم چند سال حکومت می کند؟

فرمود: نوزده سال، آنگاه منتصر (حسین علیه السلام) به دنیا باز می گردد و برای حسین علیه السلام و اصحابش خونخواهی می کند. پس می کشد و اسیر می کند تا سفاح خروج می کند.

اگرچه این روایت معتبر است اما بحث حکومت امیرمؤمنان علیه السلام در آن مطرح نیست و تنها به خروج او که رجعت آن حضرت می باشد اشاره کرده است و لازمه رجعت و حتی جهاد، حکومت نیست. بنابراین، دلیل قابل قبولی برای اثبات حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از امام حسین علیه السلام نداریم. البته این روایت به صورت مفصل تری هم نقل شده است اما سند آن ضعیف است و ما در فصل یازدهم در بحث هرج و مرج پنجاه ساله، ضعف سند آن را بررسی کردیم.

۳ - حاکمیت ائمه علیهم السلام

برای تحقق حکومت ائمه علیهم السلام پس از امام حسین علیه السلام منعی وجود ندارد اما سؤال این است که آیا دلیل قابل قبولی آن را اثبات می کند؟

روایاتی در این باره مطرح است که باید مورد بررسی قرار گیرند.

۱ - رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول خداوند در شب معراج نقل می کند که فرمود:

لَمَاطَهْرَنَّ الْأَرْضَ بِبَآخِرِهِمْ مِنْ أَعْيَادِي وَ لِأَمْلِكَنَّ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، وَ لَأَسَيِّخِرَنَّ لَهُ الرِّيَّاحَ، وَ لَأُذَلِّلَنَّ لَهُ الرِّقَابَ الصِّعَابَ وَ لَأَرْفِيَنَّ فِي الْأَسْبَابِ وَ لَأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدِي، وَ لَأَمُدَّنَّهُ بِمَلَانِكْتِي حَتَّى يُعْلِنَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخُلُقَ عَلَى

توحیدی، ثُمَّ لِأَدِيمَنَّ مُلْكُهُ وَ لِأَدَاوِلَنَّ الْإِيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۳۲۳)

زمین را به آخرین از آنها (ائمه علیهم السلام) از دشمنانم پاک می کنم و شرق و غرب زمین را تحت حکومت او در می آورم و بادهای را مسخر او کرده و گردن های سرکش را در برابرش ذلیل می گردانم و او را بر اسباب امور مسلط کرده و به لشکریانم یاری می دهم و با فرشتگانم یاری می رسانم تا دعوتم را آشکار و مردم را بر یگانگی ام گرد آورد آنگاه ملکش را ادامه می دهم و روزهای پیروزی را تا روز قیامت میان دوستانم می گردانم.

آنچه می تواند برای حاکمیت ائمه علیهم السلام مورد تمسک قرار گیرد جمله «وَ لِأَدَاوِلَنَّ الْإِيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» می باشد؛ زیرا مراد از اولیاء با توجه به فقرات قبلی روایت، ائمه علیهم السلام می باشند. آن گاه معنا این خواهد شد: «و بعد از او روزها (ی پیروزی) را تا روز قیامت در میان ائمه علیهم السلام می گردانم» و این همان گردش حکومت در میان ائمه علیهم السلام پس از امام زمان علیه السلام است که با امام حسین علیه السلام آغاز و با سایر ائمه تا روز قیامت استمرار می یابد.

اما دو اشکال بر استدلال به این روایت وارد است:

۱ - سند آن ضعیف است؛ زیرا از شش راوی سلسله سند حدیث به جز عبدالسلام بن صالح الهروی بقیه مجهول و ناشناخته اند و با این ضعف سند نمی توان به آن استدلال کرد.

۲ - گرداندن روزهای پیروزی در میان اولیاء خدا حتماً به معنای حاکمیت آنها پس از حضرت مهدی علیه السلام نیست بلکه می تواند به معنای گرداندن پیروزی در میان اولیاء خدا در پرتو حکومت امام زمان علیه السلام باشد.

۲- محمد بن سلیمان دیلمی

از پدر خود نقل می کند که درباره آیه «جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا» (۳۲۴) سؤال کردم و او فرمود:

الْأَنْبِيَاءُ، رَسُولُ اللَّهِ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ ذُرِّيَّتُهُ وَ الْمُلُوكُ، الْأَثْمُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَقُلْتُ: وَ أَيُّ مُلْكٍ أُعْطِيتُمْ؟ فَقَالَ: مُلْكُ الْجَنَّةِ وَ مُلْكُ الْكَرَّةِ. (۳۲۵)

پیامبران: رسول خدا، ابراهیم، اسماعیل و فرزندان او هستند و پادشاهان، ائمه علیهم السلام می باشند. عرض کردم: چه ملکی به شما داده شده است؟ فرمود: پادشاهی بهشت و زمان رجعت.

اما سند این روایت بسیار ضعیف است و راویان بسیار منحرف، بسیار دروغگو و غلو کننده ای دارد. (۳۲۶)

۳ - دعایی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که در آن آمده است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِأَهْلِ عَهْدِي وَ الْأَثْمَةِ مِنْ بَعْدِي. (۳۲۷)

خدایا بر حاکمان عصر او و پیشوایان پس از او درود فرست.

این دعا صراحت دارد که پس از حضرت مهدی علیه السلام، ائمه علیهم السلام خواهند آمد و پیشوای مردم می شوند.

اما استدلال به این دعا محل اشکال است؛ زیرا اگرچه امامان پس از حضرت مهدی علیه السلام مطرح شده اند اما آیا به طور یقین مراد از ائمه پس از او ائمه معصومین علیهم السلام هستند؟

اگر احتمال دیگری باشد که مراد از ائمه کسان دیگری غیر از ائمه معصومین باشند نمی توان به روایت استدلال کرد و علامه مجلسی به نقل از کفعمی رحمه الله در حاشیه کتاب شریف مصباح نقل می کند که در توضیح ائمه پس از او می نویسد:

یرید بالائمه من بعده اولاده، لانهم علماء اشراف. و العالم امام من اقتدی به و يدل علیه قوله: والائمه من ولده فی الدعاء المروى عن المهدی علیه السلام. (۳۲۸)

مراد از ائمه پس از او، فرزندان آن حضرت هستند؛ زیرا آنها علمای ارجمندی می باشند و عالم، امام کسی است که

به او اقتدا می کند و جمله «ائمه از فرزندان او» در دعایی که از مهدی علیه السلام روایت شده است دلیل صحت این گفته است که مراد از ائمه پس از او فرزندان او هستند. (۳۲۹)

احتمال دیگری که درباره این دعا مطرح است و با وجود این احتمال نمی توان به آن استدلال کرد؛ زیرا «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» این است که مراد از ائمه پس از او امامان بعد از ظهور او باشند و نه پس از رحلت او؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله می نویسد:

يَحْتَمَلُ انْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْاِئِمَّةِ بَعْدَهُ، الْاِئِمَّةَ الَّذِيْنَ يَرْجِعُونَ اِلَى الدُّنْيَا بَعْدَ ظُهُورِهِ. (۳۳۰)

احتمال دارد مراد از ائمه پس از او، پیشوایانی باشند که پس از ظهور، به دنیا باز می گردند.

بنابراین با وجود این احتمال ها که درباره دعای یاد شده بیان گردید نمی توان برای حکومت ائمه عليهم السلام پس از حضرت مهدی علیه السلام به آن استدلال کرد.

اشکال دیگر آن است که دو نفر از راویان این دعا به نام ابن ابی الجید و اسماعیل بن مولد افراد مجهول و ناشناخته ای هستند که سند روایت به خاطر آنها ضعیف است و نتیجه آنکه با یک دعا با سند ضعیف و وجود احتمال های مختلف در مورد آن نمی توان آینده جهان را ترسیم کرد.

دعاهایی وارد شده است که در آنها خطاب به معصومین عليهم السلام می گوئیم: ما در انتظار دولت شما به سر می بریم و آماده یاری شما هستیم، خداوند ما را در زمان رجعت شما بازگرداند تا شما را یاری دهیم و در دولتتان باشیم. این دعاها به فرض صحت سند به عصر رجعت که منطبق با عصر ظهور و دولت حضرت مهدی علیه السلام است باز می گردند. اینکه

ما می‌گوییم در دولت شما باشیم مراد دولت امام زمان علیه السلام است که دولت همه اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شود.

نتیجه اینکه دلیل معتبر و قابل قبولی برای اثبات حاکمیت ائمه علیهم السلام پس از امام حسین علیه السلام نداریم.

۴ - حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام

حکومت دوباره حضرت مهدی علیه السلام بر جهان، احتمال دیگری است که می‌تواند پس از امام حسین علیه السلام مطرح گردد. امّا مقدمه این حکومت، رجعت آن حضرت است تا در پرتو آن چنین حکومتی در جهان شکل گیرد. بنابراین برای تحقق حاکمیت امام زمان علیه السلام باید رجعت او اثبات گردد و در اینجا به بررسی رجعت آن حضرت می‌پردازیم.

رجعت یک امر الهی است که دارای فلسفه و اهداف خاصی می‌باشد و مهم‌ترین آنها حاکمیت مؤمنان و عذاب کفاری است که از ایمان و کفر خالص برخوردارند و این امر مهم در عصر شکوهمند ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام و به دست مقتدر او به وقوع می‌پیوندد. از این رو نیازی به بازگشت او به دنیا جهت این حاکمیت نمی‌باشد چنان‌که سایر معصومین علیهم السلام هم پس از رجعت در عصر ظهور، رجعت دیگری نخواهند داشت؛ زیرا آنها هم در عصر ظهور به اهداف رجعت دست می‌یابند. بله حکومت امام حسین علیه السلام پس از حضرت مهدی علیه السلام نیز دلیل خاصی دارد و مثل بسیاری از امور دیگر او جزء موارد استثنایی آن حضرت است که شاید همه آنها از واقعه کربلا نشأت گیرد.

بنابر آنچه بیان گردید فلسفه و اهداف رجعت در ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام مطرح نیست پس رجعتی برای او نخواهد بود و در نتیجه حاکمیت او هم پس از امام حسین علیه السلام که فرع بر رجعت او می‌باشد

منتفی می باشد؛ چه اینکه دلیل معتبری هم برای رجعت و حاکمیت او در دست نداریم. البته اگر دلیل معتبری وجود داشت همان گونه که رجعت دوباره امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام و حکومت آن حضرت را پس از حضرت مهدی علیه السلام پذیرفتیم، رجعت و حکومت او را هم پس از حسین بن علی علیهما السلام می پذیرفتیم.

پاسخ به چند اشکال اشکال اول روایاتی وارد شده است که به رجعت ائمه علیهم السلام تصریح کرده اند و حضرت مهدی علیه السلام هم یکی از ائمه علیهم السلام می باشد بنابراین او هم رجعت خواهد کرد.

و پاسخ ما به این اشکال آن است که ادله ای که درباره رجعت ائمه علیهم السلام وارد شده است و همه آنها را در بحث رجعت ائمه علیهم السلام بیان کردیم به رجعت آنها در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارند و نظر علمای شیعه هم این است که بنابر روایات، ائمه علیهم السلام در عصر ظهور امام زمان علیه السلام رجعت می کنند چنان که در این کتاب هم به اثبات رسید. وقتی آنچه از روایات به ذهن تبادر کند رجعت ائمه علیهم السلام در عصر ظهور باشد رجعت آن حضرت در عصر ظهور خود که زنده است مفهومی نداشته و تخصصاً از تحت روایات رجعت ائمه علیهم السلام خارج است و دلیل دیگری هم در غیر زمان رجعت ائمه علیهم السلام برای بازگشت آن حضرت نداریم.

غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام و اتصال زمان حیات او به عصر رجعت، او را در مواردی استثنا کرده است که از جمله آنها عدم رجعت آن حضرت است و بر همین اساس، ادله رجعت ائمه علیهم السلام از رجعت آن حضرت منصرف است و آنچه از این ادله به ذهن

تبادر می کند رجعت امامانی است که دنیا را وداع گفته اند؛ پس اگر امامی دنیا را وداع نگفته است رجعتی هم نخواهد داشت.

بله اگر زمان رجعت آن حضرت را پس از عصر ظهور بدانیم چنان که نظر اشکال کننده همین است خواهیم گفت: ما دلیل خاصی بر رجعت او پس از عصر ظهور نداریم و در دلایل رجعت ائمه علیهم السلام هم که سند بازگشت آنهاست به چنین تفاوت زمانی اشاره ای نشده است بلکه تنها یک رجعت در عصر ظهور به ذهن تبادر می کند و این نشان می دهد رجعتی ورای رجعت ائمه علیهم السلام پس از عصر ظهور برای حضرت مهدی علیه السلام وجود ندارد.

اشکال دوم روایاتی وارد شده است که هر مؤمنی یک مرگ و یک قتل دارد و کسانی که رجعت می کنند اگر مرده بودند کشته می شوند و اگر به قتل رسیده بودند می میرند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ قُتِلَ يَنْشُرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مَنْ مَاتَ يَنْشُرُ حَتَّى يُقْتَلَ. (۳۳۱)

کسی که کشته شده است برانگیخته می شود تا بمیرد و کسی که مرده است برانگیخته می شود تا کشته شود.

براساس این روایت و نظیر آن، امام زمان علیه السلام هم که از ایمان خالص برخوردار است باید رجعت کند تا دارای یک مرگ و یک قتل باشد.

پاسخ به این اشکال هم آن است که آنچه از این روایات برای مردن کشته شدگان یا کشته شدن مردگان به ذهن تبادر می کند عصر ظهور است و چون در این زمان حضرت مهدی علیه السلام زنده است رجعت او مفهومی ندارد. بنابراین، آن حضرت و همه کسانی که در هنگام رجعت مردگان در قید حیات هستند تخصصاً از عموم روایات یاد شده خارجند.

اشکال سوم دعاهایی وارد شده است

که به رجعت امام زمان علیه السلام تصریح دارند و بنابراین دعاها آن حضرت رجعت خواهد کرد.

و پاسخ ما این است که رجعت امام زمان علیه السلام به ویژه اینکه با حکومت آن حضرت همراه باشد چیزی نیست که با یک یا چند دعای بدون سند یا با سند ضعیف به اثبات رسد. ادعای رجعت برای امام زمان علیه السلام با تکیه بر یک دعا، ادعایی غیر عالمانه و بدون اساس علمی و تحقیقی است و به برداشت های سطحی دامن می زند. رجعت آن حضرت امری است که بدون سند معتبر، صریح و بدون ابهام و احتمال به اثبات نمی رسد.

امّا نمونه دعایی که در نوشته های اخیر (۳۳۲) برای اثبات رجعت امام زمان علیه السلام به آن استناد شده است دعای ذیل است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ جَمِيعِ آبَائِهِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ صِيْحِهِ وَاسْمِئِهِ، وَابْعَثْنَا فِي كَرَّتِهِ حَتَّىٰ نَكُونَ فِي زَمَانِهِ مِنْ أَعْوَانِهِ، اللَّهُمَّ أَدْرِكَ بِنَا قِيَامَهُ وَ أَشْهَدْنَا أَيَّامَهُ وَ صَلِّ عَلَيْهِ... (۳۳۳)

خدایا بر او (قائم) و همه پدران او درود فرست و ما را از یاران و کسان او قرار ده و در بازگشت او برانگیز تا در زمان او از یارانش باشیم. خدایا ما را در قیام و ایام حکومتش حاضر گردان و بر او درود فرست.

این دعا سند ندارد و به هیچ یک از معصومین علیهم السلام هم منسوب نیست. تنها در کتاب مصباح المتهجد و کتاب هایی که از آن نقل کرده اند آمده است: مستحب است این دعا در روز بیست و پنجم ذی القعدة که روز دحوالارض است خوانده شود. بنابراین، دعای یاد شده کمترین اعتباری جهت استدلال و اثبات مسأله مهمی چون رجعت حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

همچنین

«کزه» معانی مختلفی نظیر حمله، یورش، رجعت و دولت دارد و سیاق واحد جمله های این دعا که درباره عصر ظهور است اقتضا دارد «کزه» به معنای دولت باشد و همه این جمله ها به عصر ظهور و دولت حضرت مهدی علیه السلام مربوط گردد و دست کم با احتمال معنای دولت برای کلمه «کزه» نمی توان به آن استدلال کرد.

۵- بازگشت به وضعیت پیش از ظهور

وضعیت دیگری که می تواند پس از امام حسین علیه السلام مطرح شود بازگشت به اوضاع پیش از ظهور یعنی حاکمیت ستمگران بر زمین و محدودیت حجت خدا و یا قرار گرفتن او در پس پرده غیبت است.

اما تحقق وضعیت پیش از ظهور با چند اشکال روبروست که به آنها اشاره می کنیم:

۱- بازگشت به وضعیت پیش از ظهور مثل هر احتمال دیگری که در آن آینده تاریخ ترسیم می شود نیازمند دلیل روشن و معتبر است و ما دلیلی بر این بازگشت نداریم.

۲- بازگشت به وضعیت قبل از ظهور یک سیرقهقرایی است که نمی توان آن را به پروردگار حکیم نسبت داد.

۳- چنین بازگشتی پس از حاکمیت حق بر زمین و نزدیک شدن قیامت فلسفه صحیحی ندارد.

۶- برپایی قیامت

تاکنون پنج وضعیت از اوضاع شش گانه پس از امام حسین علیه السلام مورد بحث قرار گرفت و هیچ کدام به اثبات نرسید؛ بنابراین راهی جز احتمال آخر یعنی برپایی قیامت نخواهد بود و اقتضای طبیعی تاریخ پایان عالم هم چنین است؛ زیرا وقتی پس از حاکمیت امام حسین علیه السلام حاکمیت دیگری نباشد وعده الهی بر رسیدن پایان عالم فرا می رسد چه اینکه حسن بن سلیمان حلّی در توضیح این روایت امام صادق علیه السلام «آخر من یموت الامام علیه السلام» (۳۳۴) (آخرین کسی که می میرد امام علیه السلام است) می نویسد:

المراد بالامام هنا، الذی هو آخر من یموت، الحسین علیه السلام. (۳۳۵)

در اینجا مراد از امام که آخرین کسی است که می میرد حسین علیه السلام است.

البته بنابر روایت موثق جابر که از امام باقر علیه السلام نقل می کند امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر حکومت امام حسین علیه السلام رجعت می کند و این احتمال وجود دارد که تا پایان حکومت

او زنده باشد و یا دوباره پس از رحلت او رجعت کند و پس از غسل و دفن او که بر عهده امام معصوم است از زمین برداشته شود و قیامت برپا گردد. در این صورت امیرالمؤمنین علیه السلام آخرین حجت خدا می باشد که از زمین رخت بر می بندد چه اینکه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود:

خداوند در شب معراج به من فرمود: ای محمد! علی آخرین نفر از ائمه است که جان او را می گیرم. (۳۳۶)

البته آخرین حجت بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تأثیری در برپایی قیامت پس از حکومت امام حسین علیه السلام ندارد؛ زیرا همان گونه که در فصل رجعت امیرمؤمنان علیه السلام بیان گردید رجعت آن حضرت با حاکمیت او همراه نخواهد بود و زمان زیادی به طول نمی انجامد و در هر صورت آخرین حاکم زمین امام حسین علیه السلام است چرا که هیچ حاکمیتی پس از او به اثبات نرسید.

پایان عمر آخرین حجت خدا

آخرین حجت خدا بر روی زمین یعنی امام اول یا سوم که در ایام رجعتش به مسؤولیت الهی خود عمل می کند تا چه هنگام زنده خواهد بود؟ آیا قبل از آثار مهیب قیامت که در زمین و آسمان آشکار می گردند از زمین رخت بر می بندد و یا تا پایان عمر آخرین انسان روی زمین حضور خواهد داشت؟

اما درباره رفتن حجت خدا پیش از نشانه های سخت و هولناک قیامت روایتی نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِيهَا حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَا يَنْقَطِعُ الْحُجَّةُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَرْبَعِينَ يَوْمًا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا رُفِعَتِ الْحُجَّةُ

أَغْلَقَ بَابَ التَّوْبَةِ وَ لَنْ يَنْفَعَ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَنْ تَرْفَعَ الْحُجَّةَ أَوْلَيْكَ شِدَارُ خَلْقِ اللَّهِ، وَ هُمْ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ. (۳۳۷)

همواره حجتی از سوی خدا بر روی زمین وجود دارد که حلال و حرام را می شناسد و به سوی خدای عزوجلّ فرا می خواند و زمین از حجت خالی نمی شود مگر چهل روز پیش از برپایی قیامت. پس زمانی که حجت از زمین برداشته شود در توبه بسته می گردد و هر کس تا آن هنگام ایمان نیاورده باشد ایمانش برای او سودی ندارد، اینها بدترین خلق خدا هستند و هم اینها هستند که قیامت بر آنها به پا می شود.

همچنین فلسفه وجود حجت خدا بر روی زمین آن گونه که در روایات بیان شده است: جدا کردن حقّ از باطل، اتمام حجت، هدایت مردم، پاسخ به نیازهای اهل ایمان و آرام شدن زمین از ایجاد موج است و با ظهور علایم قیامت چنین فلسفه هایی برای حضور حجت خدا وجود ندارد و اساساً با ظهور نشانه های قیامت ایمان آوردن کسی هم برای او سودی ندارد.

بنابراین حجت خدا پیش از تحقق این حوادث، از میان مردم خواهد رفت و در معرض حوادث سخت پایانی دنیا قرار نخواهد گرفت و شاید این حوادث نظیر به هم ریختگی زمین و آسمان حرکت کوه ها، از جا درآمدن دریاها، پراکنده شدن ستارگان، خاموش شدن خورشید و در نتیجه تاریکی روی زمین، زلزله های مهیب و بسیاری از امور دیگر که در آیات سوره های اواخر قرآن به موارد زیادی از آنها اشاره شده است از نبود حجت خدا بر روی زمین باشد. در این صورت زمانی بر انسان خواهد گذشت که حجت

خدا با آنها نخواهد بود اگرچه این زمان کوتاه باشد و نسل انسان به زودی از میان برود.

از سوی دیگر روایات فراوانی وارد شده است که آخرین کسی که از زمین رخت بر می بندد حجت خداست و برخی از این روایات از سند معتبری برخوردارند چنان که ابان بن تغلب با سند موثق از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ. (۳۳۸)

حجت پیش از خلق و با خلق و پس از خلق است.

و در روایت دیگری فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ. (۳۳۹)

اگر جز دو مرد، کسی روی زمین نباشد یکی از آن دو حجت است.

با توجه به این روایات که تعداد آنها هم بسیار است (۳۴۰) همه مردم پیش از حجت خدا از دنیا می روند و در این صورت استمرار عمر انسان پس از حجت خدا منتفی خواهد بود.

اکنون باید یکی از دو راه مطرح شده را انتخاب کنیم و با توجه به روایات معتبر و فراوانی که به حضور حجت خدا تا مرگ آخرین انسان روی زمین دلالت دارند، این راه را بر می گزینیم. امّا پذیرش آن اشکال هایی را به همراه دارد که به بیان و پاسخ آنها می پردازیم.

اشکال اول با وجود حجت خدا، زمین در امنیت است و حوادث قیامت پیش نخواهد آمد بنابراین اگر قرار باشد قیامت تحقق یابد باید پیش از آن، حجت خدا از زمین رخت بر بسته باشد.

پاسخ نامنی های زمین بر دو گونه است:

۱ - نامنی های پیش از قیامت که شاید از سرکشی های انسان ها بر روی زمین به وجود می آید. این نامنی ها که موجب موج اندازی زمین و نابودی اهل آن

می گردد به برکت وجود حجت خدا دفع می شود و تمام روایاتی که به امنیت بخشی حجت خدا در برابر موج اندازی زمین وارد شده است به این نوع از ناامنی مربوط می گردد.

۲ - ناامنی هایی که مقدمه قیامت بوده و به گناهان انسان ها مربوط نمی شوند بلکه به خواست خداوند متعال تحقق می یابند. وجود مبارک حجت خدا این به هم ریختگی های زمین و آسمان را که نشانه های برپایی قیامت اند دفع نمی کند و روایاتی هم که به امنیت بخشی زمین توسط حجت خدا اشاره دارد از این به هم ریختگی های زمین و آسمان که در آستانه قیامت پیش می آید انصراف دارد.

اشکال دوم قرار گرفتن حجت خدا در معرض حوادث سخت و هولناک به پایان رسیدن دنیا نوعی عذاب به شمار می روند در حالی که حجت خدا در معرض چنین عذاب هایی قرار نمی گیرد.

پاسخ وقتی حضور حجت خدا در زمان خاصی ضروری باشد خداوند سختی های حوادث آن را برای او آسان خواهد کرد همان گونه که سختی روز قیامت را برای عده ای از بندگان خود برطرف می سازد و آنها را در آن روز سخت در سایه رحمت خویش قرار می دهد.

اشکال سوم وجود حجت خدا بر روی زمین دارای فلسفه هایی نظیر: اتمام حجت، جدا کردن حق از باطل، هدایت مردم، پاسخ به نیازهای اهل ایمان و آرام گرفتن زمین از موج اندازی و نابودی ساکنان زمین است که در روایات (۳۴۱) به آنها اشاره شده است و این فلسفه ها به هنگام حوادث هولناک برپایی قیامت وجود ندارد بنابراین لازم نیست که حضور حجت خدا تا مرگ آخرین انسان روی زمین استمرار داشته باشد.

پاسخ اگرچه فلسفه هایی که برای حضور حجت خدا در روایات بیان

شده است در هنگام ظهور نشانه های قیامت وجود ندارد اما ممکن است فلسفه های دیگری علاوه بر آنچه در روایات آمده است وجود داشته باشد که ما از آنها آگاهی نداریم و حجت خدا به خاطر آنها به حضور خود تا آخرین نفر از انسان ها ادامه دهد.

اشکال چهارم عبدالله بن سلیمان عامری روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که به پایان حضور حجت خدا در روی زمین، چهل روز پیش از قیامت اشاره دارد.

پاسخ این روایت که در آغاز همین بحث نقل گردید به خاطر مجهول بودن راوی آن که عبدالله بن سلیمان عامری می باشد ضعیف است و یک خبر واحد ضعیف توان و شرایط تعارض با روایات فراوان که برخی از آنها سند معتبر دارند را ندارد.

نتیجه اینکه پس از حکومت امام حسین علیه السلام دنیا به پایان می رسد و حجت خدا که حسین بن علی یا امیرالمؤمنین علیهما السلام می باشد تا مرگ آخرین انسان، بر روی زمین حضور خواهد داشت و آنگاه از دنیا رخت بر می بندد و پس از آن قیامت برپا می گردد.

والحمد لله رب العالمین

منابع تحقیق

قرآن و تفسیر

- ۱ - احکام القرآن، ابوبکر احمد بن علی الرازی الجصاص، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۵ ه. ق، الطبعة الاولى، ۳ مجلدات.
- ۲ - الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ناصر مکارم الشیرازی، مؤسسه البعثه، بیروت، الطبعة الاولى، ۲۰ مجلدات، (ترجمه عربی تفسیر نمونه)
- ۳ - التبیان، محمد بن الحسن الطوسی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ه. ق، الطبعة الاولى، ۱۰ مجلدات.
- ۴ - تفسیر الثعلبی، احمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ه. ق، ۱۰ مجلدات.
- ۵ - تفسیر الصافی، المولی محسن الفیض الکاشانی، مکتبه الصدر، طهران،

١٤١٦ هـ. ق، الطبعة الثانية، ٧ مجلدات.

- ٦ - تفسير العياشي، محمّد بن مسعود المعروف بالعياشي، المكتبة العلميّة الاسلاميه، طهران، ١٣٧٩ هـ. ق، مجلدان.
- ٧ - تفسير الفرات الكوفي، فرات بن ابراهيم الكوفي، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامي، طهران، ١٤١٠ هـ. ق، الطبعة الاولى.
- ٨ - تفسير القمي، علي بن ابراهيم القمي، دار الكتاب، قم، ١٤٠٤ هـ. ق، الطبعة الثالثه، مجلدان.
- ٩ - تفسير الكبير، الفخر الرازي، دار الكتاب العلميّه، طهران، الطبعة الثانيه، ٣٢ مجلدات.
- ١٠ - تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازي، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٢ هـ. ش، ٢٧ جلد.
- ١١ - جامع البيان، محمّد بن جرير اطبري، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ. ق، ٣٠ مجلدات.
- ١٢ - الدر المنثور، جلال الدين عبدالرحمن ابى بكر السيوطي، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بيروت، ٦ مجلدات.
- ١٣ - روح المعاني، محمود الآلوسي البغدادي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٥ هـ. ق، ٣٠ مجلدات.
- ١٤ - فتح القدير، محمّد بن علي بن محمّد الشوكاني، عالم الكتب، ٥ مجلدات.
- ١٥ - الكشاف عن حقايق التنزيل، محمود بن عمر الزمخشري (جار الله) شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي و اولاده بمصر، ١٣٨٥ هـ. ق، ٤ مجلدات.
- ١٦ - مجمع البيان، امين الاسلام ابى علي الفضل بن الحسن الطبرسي، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ١٤١٥ هـ. ق، الطبعة الاولى، ١٠ مجلدات.
- ١٧ - الميزان، السيد محمّد حسين الطباطبائي، مؤسسه النشر الاسلامي، قم ١٣٦٥ هـ. ش، ٢٠ مجلدات.

حديث

- ١ - الاختصاص، محمّد بن محمّد بن النعمان الملقب بالشيخ المفيد، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ. ق، الطبعة الثانيه.
- ٢ - الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، محمّد بن محمّد بن النعمان المعروف بالشيخ المفيد، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ. ق، الطبعة الثانيه، مجلدان.
- ٣ - الاستنصار في النص على الائمة الاطهار،

ابوالفتح الكراجكى، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ هـ. ق، الطبعة الثانية.

٤ - إعلام الورى باعلام الهدى، فضل بن الحسن الطبرسى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٧ هـ. ق، الطبعة الاولى، مجلدان.

٥ - الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه، محمّد بن الحسن الحر العاملى، دليل ما، قم، ١٤٢٢ هـ. ق، الطبعة الاولى.

٦ - بحار الأنوار، محمّد باقر المجلسى، مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق، الطبعة الثانية، ١١٠ مجلدات.

٧ - بصائر الدرجات الكبرى، محمّد بن الحسن الصفار، منشورات الاعلمى، طهران، ١٤٠٤ هـ. ق.

٨ - تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، شرف الدين على الحسينى الستر آبادى، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٧ هـ. ق، الطبعة الاولى.

٩ - تهذيب الاحكام، محمّد بن الحسن الطوسى، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ١٣٦٥ هـ. ش، الطبعة الرابعه، ٦ مجلدات.

١٠ - الخرائج و الجرائح، قطب الدين الراوندى، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ هـ. ق، الطبعة الاولى، ٣ مجلدات.

١١ - الخصال: محمّد بن على بن الحسين بن بابويه المعروف بالشيخ الصدوق، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤٠٣ هـ. ق.

١٢ - دلائل الامامه، محمّد بن جرير الطبرى الشيعى، مركز الطباعة و النشر، مؤسسه البعثه، قم، ١٤١٣ هـ. ق.

١٣ - روضه الواعظين، محمّد بن الحسن بن على الفتال النيسابورى، منشورات الشريف الرضى، قم، ١٣٦٢ هـ. ش، الطبعة الثانية.

١٤ - سعد السعود، السيد بن طاوس، منشورات الرضى، قم، ١٣٦٣ هـ. ش.

١٥ - صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيرى النيسابورى، دارالفكر، بيروت، ١٣٩٨ م، ٨ مجلدات.

١٦ - صفات الشيعه، محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى المشهور بالصدوق، كانون انتشارات عابدى، تهران، ١٣٨١ هـ. ش.

١٧ - علل الشرايع، محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى، منشورات المكتبه الحيدريه،

- ١٨ - العمده، يحيى بن الحسن الاسدى المعروف بابن البطريق، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤٠٧ هـ.ش.
- ١٩ - عيون اخبار الرضا عليه السلام، محمّد بن على بن الحسين بن بابويه المعروف بالشيخ الصدوق، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤٠٤ هـ.ق، مجلدان.
- ٢٠ - الغارات، ابراهيم بن محمّد الثقفى، تحقيق السيد جلال الدين الحسينى الارموى المحدث، منشورات انجمن آثار ملى، طهران، ١٣٩٥ هـ.ق، الطبعة الاولى، مجلدان.
- ٢١ - الكافى، ثقه الاسلام محمّد بن يعقوب بن اسحاق الكلينى الرازى، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ١٣٦٣ هـ.ش، الطبعة الخامسة، ٨ مجلدات.
- ٢٢ - كامل الزيارات، جعفر بن محمّد بن قولويه، مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ١٤١٧ هـ.ق، الطبعة الاولى.
- ٢٣ - كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالى، تحقيق الشيخ محمّد باقر الانصارى، مؤسسه نشر الهادى، قم، ١٤١٥ هـ.ق، الطبعة الاولى.
- ٢٤ - كتاب الغيبه، محمّد بن ابراهيم النعمانى، انوار المهدي، قم، ١٤٢٢ هـ.ق، الطبعة الاولى.
- ٢٥ - كتاب الغيبه، محمّد بن الحسن الطوسى، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ١٤١١ هـ.ق، الطبعة الاولى.
- ٢٦ - كشف الغمه فى معرفه الائمه، على بن عيسى بن ابى الفتح الاربلى، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ هـ.ق، الطبعة الثانيه، ٣ مجلدات.
- ٢٧ - كمال الدين و تمام النعمه، محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه المعروف بالشيخ الصدوق، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٣٦٣ هـ.ش.
- ٢٨ - كنز العمال، علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندى، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ هـ.ق، ١٨ مجلدات.
- ٢٩ - مجمع الزوائد و منبع الفوائد، على بن ابى بكر الهيثمى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ هـ.ق، ١٠ مجلدات.
- ٣٠ - المحتضر، حسن بن سليمان الحلى، انتشارات المكتبه الحيدريه، نجف، ١٤٢٤ هـ.ق.

مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان الحلبي، المطبعة الحيدريه، نجف، ١٣٧٠ هـ. ق، الطبعة الاولى.

٣٢ - المزار، محمّد بن المشهدى، نشر القيوم، قم، ١٤١٩ هـ. ق، الطبعة الاولى.

٣٣ - المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيسابورى، دارالمعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ. ق.

٣٤ - مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل الشيبانى، دار صادر، بيروت، ٦ مجلدات.

٣٥ - مشرعه بحار الأنوار، شيخ محمّد آصف المحسنى، مكتبه عزيزى، قم.

٣٦ - المصباح، تقى الدين ابراهيم بن على بن الحسن العاملى الكفعمى، مؤسسه الاعلمى، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق، الطبعة الثانيه.

٣٧ - مصباح المتهدج، محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، ١٤١١ هـ. ق، الطبعة الاولى.

٣٨ - معانى الاخبار، محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى، المعروف بالشيخ الصدوق، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٣٧٩ هـ. ش.

٣٩ - معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ١٤١١ هـ. ق، الطبعة الاولى، ٥ مجلدات.

٤٠ - مناقب آل ابى طالب، محمّد بن على بن شهر آشوب، المكتبة الحيدريه، نجف، ١٣٧٦ هـ. ق، ٣ مجلدات.

٤١ - من لا يحضره الفقيه، محمّد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه المعروف بالشيخ الصدوق، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤٠٤ هـ. ق، الطبعة الثانيه، ٤ مجلدات.

٤٢ - وسائل الشيعه، محمّد بن الحسن الحر العاملى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٣ هـ. ق، الطبعة الخامسه، ٢٠ مجلدات.

٤٣ - الهدايه الكبرى، الحسين بن حمدان الخصبى، مؤسسه البلاغ، بيروت، ١٤١١ هـ. ق، الطبعة الرابعه.

عقايد

١ - اصل الشيعه و اصولها، سيّد محمّد حسين كاشف الغطاء، تحقيق علاء آل جعفر، مؤسسه الامام على عليه السلام، قم، ١٤١٥ هـ. ق، الطبعة الاولى.

٢ - الاضواء على عقايد الشيعه الاماميه و تاريخهم، الشيخ جعفر

السيحاني، مؤسسه الامام الصادق عليه السلام، قم، ١٤٢١ هـ، الطبعة الاولى.

٣ - الزام الناصب في اثبات الحجج الغائب، الشيخ على اليزدي الحائري، المكتبة الرضى، قم، ١٤٠٤ هـ، ق، مجلدان.

٤ - اوائل المقالات، محمّد بن محمّد بن النعمان، المعروف بالشيخ المفيد، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ، ق، الطبعة الثانية.

٥ - تاريخ مابعد الظهور، السيد محمّد الصدر، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.

٦ - حقّ اليقين في معرفة اصول الدين، سيّد عبدالله شبر، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٤ هـ، ق، الطبعة الاولى، مجلدان.

٧ - الخوارج و الشيعة، عبدالرحمن بدوي، دارالجيل، قاهره، ١٩٩٨ م، الطبعة الخامسة.

٨ - رجعت يا حيات دوباره، احمد على طاهري ورسى، انتشارات مسجد مقدّس جمكران، قم، ١٣٨٤ هـ، ش، چاپ اول.

٩ - رسائل المرتضى، الشريف المرتضى، دار القرآن الكريم، قم، ١٤٠٥ هـ، ق، ٤ مجلدات.

١٠ - رسائل فارسي، حسن بن عبدالرزاق لاهيجي، نشر ميراث مكتوب، تهران، ١٣٧٥ هـ، ش، چاپ اول.

١١ - الشيعة في الميزان، محمّد جواد مغنيه، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٩ هـ، ق، الطبعة الرابعة.

١٢ - الصراط المستقيم، على بن يونس العاملي، المكتبة المرتضوية لاهيائه الآثار الجعفريه، قم، ١٣٨٤ هـ، ش، الطبعة الاولى، ٣ مجلدات.

١٣ - عقايد الاماميه، الشيخ محمّد رضا المظفر، انتشارات انصاريان، قم.

١٤ - فجر الاسلام، احمد امين المصري، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٩٧٩ م، الطبعة الرابعة عشر.

١٥ - الفصول المختاره، السيد الشريف المرتضى، دارالمفدى، بيروت، ١٤١٤ هـ، ق، الطبعة الثانية.

١٦ - كزیده گوهر مراد، عبدالرزاق لاهيجي، كتابخانه طهوري، ١٣٦٤، چاپ اول.

١٧ - المسائل السرويّه، محمّد بن محمّد بن النعمان المعروف بالشيخ المفيد، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤ هـ، ق، الطبعة الثانية.

١٨ - معاد، مرتضى مطهري، صدرا، تهران، چاپ يازدهم، ١٣٨٢ هـ، ش.

١٩ - منتخب الانوار المضيئه، السيد بهاء الدين النجفي، مؤسسه الامام الهادي، قم، ١٤٢٠

٢٠ - نقض الوشيعه، السيد محسن الامين، ١٩٥١ م، بيروت.

رجال ودرايه

١ - اختيار معرفه الرجال المعروف برجال الكشى، محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، قم، ١٤٠٤ ه.ق، مجلدان.

٢ - اعيان الشيعة، السيد محسن الامين، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ ه.ق، ١٠ مجلدات.

٣ - ايضاح الاشتباه، حسن بن يوسف بن المطهر المعروف بالعلامه الحلى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١١ ه.ق، الطبعه الاولى.

٤ - تاريخ مدينه دمشق، على بن الحسن الشافعى المعروف بابن عساكر، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ ه.ق، ٧٠ مجلدات.

٥ - التحرير الطاوسى، حسن بن زين الدين صاحب المعالم، مكتبه آيه الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤١١ ه.ق، الطبعه الاولى.

٦ - خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال، جمال الدين، حسن بن يوسف بن المطهر، المعروف بالعلامه الحلى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٧ ه.ق، الطبعه الاولى.

٧ - رجال ابن داود، نقى الدين، حسن بن على بن داود الحلى، مطبعه الحيدريه، نجف، ١٣٩٢ ه.ق.

٨ - رجال ابن الغضائرى، احمد بن الحسين الغضائرى، دارالحديث، قم، ١٤٢٢ ه.ق، الطبعه الاولى.

٩ - رجال النجاشى، احمد بن على النجاشى الكوفى، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٦ ه.ق، الطبعه الخامسه.

١٠ - الرعايه فى علم الدرايه، زين الدين بن على بن احمد الجبل العاملى، مكتبه آيه الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٨ ه.ق، الطبعه الثانيه.

١١ - الرواشح السماويه (الدرايه) محمّد باقر الحسينى الاسترآبادى المعروف بالميرداماد، دارالحديث، قم، ١٤٢٢ ه.ق، الطبعه الاولى.

١٢ - الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد، دار صادر، بيروت، ١٤٠٥ ه.ق، ٨ مجلدات.

١٣ - طرائف المقال فى معرفه طبقات الرجال، السيد على اصغر البروجردى، مكتبه آيه الله العظمى المرعشى

النجفی، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق، الطبعة الاولى، مجلدان.

۱۴ - الكامل فی ضعفاء الرجال، ابواحمد عبدالله بن عدی الجرجانی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ هـ. ق، ۸ مجلدات.

۱۵ - نقد الرجال، السيد مصطفى بن الحسين الحسيني التفرشي، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۴۱۸ هـ. ق، الطبعة الاولى، ۵ مجلدات.

فقه

۱ - التنقيح فی شرح العروه الوثقى تقرير بحث آيه الله السيد ابى القاسم الخوئى، تحقيق الميرزا على التبريزى الغروى، منشورات مدرسه دارالعلم، قم، ۱۴۱۱ هـ. ق، الطبعة الثانية.

۲ - جواهر الفقه، عبدالعزيز بن البراج، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ۱۴۱۱ هـ. ق، الطبعة الاولى.

۳ - جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، محمد حسن بن باقر النجفى، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ۱۳۶۵ هـ. ش، ۴۳ مجلدات.

۴ - الحدائق الناضره، يوسف البحرانى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق، الطبعة الاولى، ۲۵ مجلدات.

۵ - صراط النجاه فى اجوبه الاستفتاءات للسيد ابى القاسم الموسوى الخوئى مع تعليقات و ملحق للشيخ جواد التبريزى، دفتر نشر برگزيده، قم، ۱۴۱۶ هـ. ق، الطبعة الاولى، ۳ مجلدات.

۶ - غنائم الايام، الميرزا ابوالقاسم القمى، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامى، ۱۳۷۶ هـ. ق، الطبعة الاولى، ۵ مجلدات.

۷ - كشف الغطاء، الشيخ جعفر كاشف الغطاء، انتشارات مهدي، اصفهان، مجلدان.

۸ - مصباح الفقيه، الحاج آقا رضا الهمداني، منشورات مكتبه الصدر، طهران، ۵ مجلدات.

فلسفه و عرفان

۱ - الاشارات و التنبهات، ابوعلی الحسين بن عبدالله بن سینا، دفتر نشر کتاب، طهران، ۱۴۰۳ هـ. ق.

۲ - تقريرات فلسفه امام خمينى، السيد روح الله الموسوى الخمينى، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، تهران، ۱۳۸۱ هـ. ش.

۳ - رشحات البحار، محمد على شاه آبادى، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۰ هـ. ش.

۴ - مآثر آثار (هزار و يك لطيفه برگزيده از حسن حسن زاده آملی) تهیه و تنظيم داود صمدى، مركز نشر باور تهران، ۱۳۷۵ هـ. ش.

۵ - مجموعه رسائل و مقالات فلسفى، ميرزا ابوالحسن رفيعى قزوینى، الزهراء، تهران، ۱۳۶۷ هـ. ش.

- ١ - تاج الموالييد، الشيخ الطبرسي (مؤلف كتاب الاحتجاج يا مؤلف تفسير مجمع البيان) مكتب آيه الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٦ هـ.ق.
- ٢ - المستجاد من كتاب الارشاد، جمال الدين، حسن بن يوسف بن المطهر، المعروف بالعلامه الحلى، مكتب آيه الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٦ هـ.ق.
- ٣ - الوافى بالوفيات، الصفدى، دار احياء التراث، بيروت، ١٤٢٠ هـ.ق، ٢٩ مجلدات.
- ١ - تاج العروس، محب الدين محمد مرتضى الحسينى الواسطى الزبيدى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ.ق، ٢٠ مجلدات.
- ٢ - الصحاح، اسماعيل بن حماد الجوهري، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٤٠٧ هـ.ق، الطبعة الرابعة، ٦ مجلدات.
- ٣ - لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور المصرى، نشر ادب الحوزه، قم، ١٤٠٥ هـ.ق، ١٥ مجلدات.
- ٤ - المصباح المنير، احمد بن محمد بن على القيومى، مؤسسه دارالهجره، قم، ١٤١٤ هـ.ق، الطبعة الثانيه.
- ٥ - النهايه فى غريب الحديث و الاثر، المبارك بن محمّد الجزرى المعروف بابن الاثير، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ هـ.ش، الطبعة الرابعه، ٥ مجلدات.

پى نوشتها

١ تا ١٤٥

- (١) المصباح المنير، ماده رجع.
- (٢) تاج العروس، ج ١١، ص ١٥٦.
- (٣) الصحاح، ج ٣، ص ١٢١٦.
- (٤) لسان العرب، ج ٥، ص ١٣٥.
- (٥) الصحاح، ج ١، ص ٨٩.
- (٦) سوره نور، آيه ٥٥ و سوره نمل، آيه ٨٣.
- (٧) الايقاظ من الهجعه، ص ٦١.

- ٨) مجموعه رسائل و مقالات فلسفى، ص ١٠.
- ٩) رسائل الشريف المرتضى، ج ١، ص ١٢٥.
- ١٠) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٧٢.
- ١١) رسائل المرتضى، ج ١، ص ١٢٥.
- ١٢) الايقاظ من الهجعه، ص ٣٧٤.
- ١٣) الاشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٤١٨، النمط العاشر فى اسرار الآيات.
- ١٤) سوره معارج، آيه ٦ - ٧.
- ١٥) سوره ق، آيه ٣.
- ١٦) سوره بقره، آيه ٢٤٣.
- ١٧) الكافى، ج ٨، ص ١٩٩.
- ١٨)

سوره بقره، آیه ۵۵ - ۵۶.

(۱۹) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۸.

(۲۰) سوره بقره، آیه ۲۵۹.

(۲۱) سوره نمل، آیه ۸۳.

(۲۲) سوره كهف: آیه ۴۷.

(۲۳) سوره كهف: آیه ۴۷.

(۲۴) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

(۲۵) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۵.

(۲۶) تفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۲۱۸.

(۲۷) روح المعانی، ج ۲۰، ص ۲۶.

(۲۸) فتح القدير، ج ۴، ص ۱۵۴.

(۲۹) الشیعه فی المیزان، ص ۵۴.

(۳۰) الامثل فی تفسیر کتاب اللہ المنزل، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

(۳۱) روح المعانی، ج ۲۰، ص ۲۶.

(۳۲) روح المعانی، ج ۲۰، ص ۲۶.

(۳۳) سوره كهف، آیه ۴۷.

(۳۴) تاریخ ما بعد الظهور، ص ۹۰۷.

(۳۵) المسائل السرویة، ص ۳۲.

(۳۶) التبیان، ج ۸، ص ۱۲۰.

(۳۷) مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۵.

(۳۸) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۷.

(۳۹) سوره انبیاء، آیه ۹۵.

(۴۰) سوره کهف، آیه ۴۷.

(۴۱) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۶.

(۴۲) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵.

(۴۳) سوره نور، آیه ۵۵.

(۴۴) احکام القرآن، ج ۳، ص ۴۲۵.

(۴۵) سوره غافر، آیه ۵۱.

(۴۶) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

(۴۷) المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.

(۴۸) المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.

(۴۹) الايقاظ من الهجعه، ص ۶۳.

(۵۰) مآثر آثار، ج ۱، ص ۳۲۴، لطیفه ۸۴.

(۵۱) روح المعانی، ج ۲۰، ص ۲۷.

(۵۲) مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۶.

(۵۳) مشرعه البحار، ج ۲، ص ۲۴۰.

(۵۴) مراد از کتب اربعه، کتاب های کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضره الفقیه می باشد و مراد از اصول معتبر، چهارصد اصل معروفی است که به اصول اربعمائه شهرت دارند. هر اصل، یک مجموعه روایی است که مؤلف آن روایاتش را از امام یا از روایت کننده از امام معصوم شنیده است و برای همین است که آن

را اصل می گویند و درباره کسی که دارای چنین مجموعه روایی باشد گفته می شود: «له اصل» شیعه بر این چهار صد اصل اتفاق نظر دارد چرا که همه آنها به نظر ائمه علیهم السلام رسانده شده و دستور عمل از سوی آنها بر این مجموعه ها صادر شده است. بنابراین، وجود روایت در این مجموعه ها از قرائن مقبولیت آن است.

شهید ثانی می نویسد:

كان قد استقر امر المتقدمين على اربعمائه مصنف سموها الاصول و كان عليها اعتمادهم ثم تداعت الحال الى ذهاب معظم تلك الاصول و لخصها جماعة في كتب خاصه تقريباً على المتناول (الرعايه في علم الدرايه، ص ۷۲).

(۵۵) مصباح الفقيه، ج ۲، ص ۱۲.

(۵۶) بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲، ۱۲۳.

(۵۷) الشيعه في الميزان، ص ۵۵.

(۵۸) سوره بقره، آیه ۲۱۴.

(۵۹) الميزان، ج ۲، ص ۱۰۸.

(۶۰) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۶۱) کمال الدين، ص ۵۷۶.

(۶۲) الايقاظ من الهجعه، ص ۱۲۳.

(۶۳) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، این روایت با قدری تفاوت در منابع مختلف روایی نقل شده است.

(۶۴) تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۷۴، ح ۵۰.

(۶۵) اوایل المقالات، ص ۴۶.

(۶۶) الكافي في الفقه، ص ۴۸۷.

(۶۷) رسائل المرتضى، ج ۳، ص ۱۳۶.

(۶۸) الايقاظ من الهجعه، ص ۷۰.

(۶۹) بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

- (٧٠) الايقاظ من الهجعه، ص ٦٣.
- (٧١) حقّ اليقين، ج ٢، ص ٢.
- (٧٢) روح المعاني، ج ٢٠، ص ٢٧.
- (٧٣) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٧.
- (٧٤) الشيعة في الميزان، ص ٥٤.
- (٧٥) تفسير نمونه، ج ١٥، ص ٥٥٦.
- (٧٦) الايقاظ من الهجعه، ص ٣٧٣.
- (٧٧) معاد، ص ٥٥.
- (٧٨) اوائل المقالات، ص ٤٦.
- (٧٩) اوائل المقالات، ص ٧٨.
- (٨٠) رسائل المرتضى، ج ١، ص ٢٦.
- (٨١) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٢٦.
- (٨٢) مجموعه رسائل و مقالات فلسفي، ص ٤

(۸۳) رشحات البحار، ص ۱۸.

(۸۴) مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ص ۱۷.

(۸۵) ما در بحث رجعت های ویژه، با روایات معتبر، رجعت همه انبیاء را اثبات خواهیم کرد و مطالب این بحث با توجه به نظر علامه رفیعی می باشد.

(۸۶) مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، ص ۱۷.

(۸۷) غنائم الایام، ج ۳، ص ۲۵۱.

(۸۸) رسائل فارسی، ص ۲۷۷.

(۸۹) المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶.

(۹۰) جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۹.

(۹۱) کشف الغطاء، ج ۱، ص ۷۹.

(۹۲) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۲.

(۹۳) حقّ الیقین، ج ۲، ص ۳۵.

(۹۴) عقاید الامامیه، ص ۸۳.

(۹۵) حقّ الیقین، ج ۲، ص ۲.

(۹۶) تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳، ص ۱۹۴.

(۹۷) من لایحفره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸، م ۴۵۸۳.

(۹۸) الشیعه فی المیزان، ص ۵۵.

(۹۹) اضواء علی عقاید الشیعه الامامیه، ص ۴۶۳، آیه الله جعفر سبحانی.

(۱۰۰) اضواء علی عقائد الشیعه الامامیه، ص ۴۶۳.

- (١٠١) اصل الشيعة و اصولها، ص ١٦٧.
- (١٠٢) من لا يحفره الفقيه، ج ٣، ص ٤٥٨.
- (١٠٣) صفات الشيعة، ص ٢٩.
- (١٠٤) همان منبع، ص ٥١.
- (١٠٥) اعيان الشيعة، ج ١، ص ٥٦.
- (١٠٦) الدر المنثور، ج ٢، ص ٨١.
- (١٠٧) الدر المنثور، ج ٤، ص ٢١٥ و روح البيان، ج ١٥، ص ٢٢٨.
- (١٠٨) الكشاف، ج ١، ص ٥٨١.
- (١٠٩) التبيان، ج ١، ص ٢٥٥.
- (١١٠) التبيان، ج ١، ص ٢٥٥.
- (١١١) التبيان، ج ١، ص ٢٥٥.
- (١١٢) سورة اسراء، آيه ٦.
- (١١٣) الفصول المختاره، ص ١٥٣ و ١٥٤.
- (١١٤) سورة انعام، آيه ١٥٨.
- (١١٥) الميزان، ج ٢، ص ١٠٩.
- (١١٦) مجمع البيان، ج ٧، ص ٤٠٦.
- (١١٧) بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ١٠٨ و ١٠٩.
- (١١٨) رسائل المرتضى، ج ١، ص ١٢٦.
- (١١٩) مجمع البيان، ج ٧، ص ٤٠٦.
- (١٢٠) سورة مؤمنون، آيه ٩٩ و ١٠٠.

- (١٢٢) سورة يس، آيه ٣١.
- (١٢٣) الكشاف، ج ٣، ص ٣٢١.
- (١٢٤) الميزان، ج ١، ص ٢٠٧ و ٢٠٨.
- (١٢٥) مجموعه رسائل و مقالات فلسفى، ص ١٩.
- (١٢٦) الصحاح، ج ٤، ص ١٣٤٣.
- (١٢٧) الايقاظ من الهجعه، ص ٣٥.
- (١٢٨) صحيح مسلم، ج ١، ص ١٦.
- (١٢٩) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٣٨ - تاريخ مدينه دمشق، ج ١٣، ص ٢٦٠ - المستدرک، ج ٣، ص ١٤٥.
- (١٣٠) مجمع البيان، ج ٧، ص ٤٠٦.
- (١٣١) معانى الاخبار، ص ٣٦٦.
- (١٣٢) رسائل المرتضى، ج ١، ص ١٢٦.
- (١٣٣) اوائل المقالات، ص ١٥٢.
- (١٣٤) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٢٦.
- (١٣٥) فجر الاسلام، ص ٢٧٧.
- (١٣٦) الخوارج و الشيعه، ص ١٥٠.
- (١٣٧) الوافى بالوفيات، ج ٢٤، ص ٢٨٧.
- (١٣٨) كزیده گوهر مراد، ص ١٠٤.
- (١٣٩) الدر المنثور، ج ٤، ص ٢١٥ و تفسير آلوسى، ج ١٥، ص ٢٢٨.
- (١٤٠) تفسير الثعلبى، ج ٦، ص ١٥٧.

(۱۴۱) تفسیر الثعلبی، ج ۶، ص ۱۵۷.

(۱۴۲) فجر الاسلام، ص ۲۷۶.

(۱۴۳) فجر الاسلام، ص ۲۷۰.

(۱۴۴) سوره آل عمران، آیه ۹.

(۱۴۵) سوره نمل، آیه ۸۳.

۲۶۱ تا ۱۴۶

(۱۴۶) الکافی، ج ۳، ص ۵۳۸.

(۱۴۷) سوره نور، آیه ۵۵.

(۱۴۸) سوره غافر، آیه ۵۱.

(۱۴۹) مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۴.

(۱۵۰) اوائل المقالات، ص ۷۸ و ۷۹.

(۱۵۱) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۵۹.

(۱۵۲) المسائل السرویه، ص ۳۲.

(۱۵۳) المسائل السرویه، ص ۳۵.

(۱۵۴) جواهر الفقه، ص ۲۵۰. قاضی بن بزّاج مسائل اعتقادی را که شیخ طوسی نوشته است در این کتاب خود آورده است.

(۱۵۵) مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷.

(۱۵۶) دلائل الامامه، ص ۴۶۴.

(۱۵۷) این بخش از روایت اشاره به آیه ۱۵۹ سوره اعراف دارد که می فرماید: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ».

(۱۵۸) الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶ - دلائل الامامه، ص ۴۶۳ با کمی تفاوت.

(۱۵۹) سوره نمل، آیه ۸۳.

- (۱۶۱) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵.
- (۱۶۲) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.
- (۱۶۳) سوره سجده، آیه ۲۵.
- (۱۶۴) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۱.
- (۱۶۵) الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰.
- (۱۶۶) روضه الواعظین، ص ۲۶۳.
- (۱۶۷) المستجد من الارشاد، ص ۲۵۶.
- (۱۶۸) كشف الغمه، ج ۳، ص ۲۵۶.
- (۱۶۹) تاج الموالمید، ص ۷۴.
- (۱۷۰) در فصل دوم معارفی پیرامون اصول معتبر شیعه بیان گردید.
- (۱۷۱) رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵.
- (۱۷۲) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۵۹.
- (۱۷۳) کتاب الغیبه للنعمانی، ص ۲۳۹.
- (۱۷۴) مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۸.
- (۱۷۵) تفسیر الثعلبی، ج ۶، ص ۱۵۷.
- (۱۷۶) جهینه از نواحی مدینه است.
- (۱۷۷) الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱.
- (۱۷۸) الکافی، ج ۳، ص ۱۳۲.
- (۱۷۹) الکافی، ج ۸، ص ۵۱.

١٨٠) المصباح، ص ٥٥١.

١٨١) تأويل الايات، ج ٢، ص ٦٨٤.

١٨٢) مختصر بصائر الدرجات، ص ٢٨.

١٨٣) دلائل الامامه، ص ٤٦٤.

١٨٤) اختيار معرفه الرجال، ج ٢، ص ٧٠٨.

١٨٥) وسائل الشيعة، ج ٢٠، ص ٣٥٦.

١٨٦) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٧٦.

١٨٧) دلائل الامامه، ص ٤٨٤.

١٨٨) سورة نور، آيه ٥٥.

١٨٩) مختصر بصائر الدرجات، ص ٢٨.

١٩٠) دلائل الامامه، ص ٤٦٤.

١٩١) تفسير العياشي، ج ٢، ص ٢٨٢.

١٩٢) مجمع البيان، ج ٧، ص ٢٣٥.

١٩٣) رشحات البحار، باب رجعت.

١٩٤) تفسير نمونه، ج ١٥، ص ٥٦٠.

١٩٥) رسائل الشريف المرتضى، ج ١، ص ١٢٥.

١٩٦) مختصر بصائر الدرجات، ص ١٧.

١٩٧) نجاشي دربارہ او می نویسد: ضعیف، فاسد الروایه. (رجال النجاشی، ص ٤٢١) و ابن غضائری می نویسد: ضعیف، فی مذهبہ غلو. (رجال ابن الغضائری، ص ٨٩) ابن داود ضمن بیان ضعف و غلو او می نویسد: اضاف الیه الغلاه احادیث کثیره (رجال ابن داود، ص ٢٨١).

١٩٨) مختصر بصائر الدرجات، ص ٢٤.

١٩٩) سورة نازعات، آيه ٦ و ٧.

٢٠٠) تفسير الفرات الكوفي، ص ٥٣٧.

٢٠١) مصباح المتهجد، ص ٧٢١.

٢٠٢) تهذيب

الاحكام، ج ٦، ص ١١٤.

(٢٠٣) كامل الزيارات، ص ٤٠٣.

(٢٠٤) الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٤٨.

(٢٠٥) مختصر بصائر الدرجات، ص ٢١١.

(٢٠٦) مختصر بصائر الدرجات، ص ٤٨.

(٢٠٧) الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٤٨.

(٢٠٨) سورة اسراء، آيه ٦.

(٢٠٩) الكافي، ج ٨، ص ٢٠٦.

(٢١٠) مختصر بصائر الدرجات، ص ٤٨ و ٤٩.

(٢١١) الرعايه في علم الدرايه، ص ١٣٧.

(٢١٢) كتاب الغيبه للشيخ الطوسي، ص ٤٧٨ و ٤٧٩.

(٢١٣) الاختصاص، ص ٢٥٨. اين روايت در فصل يازدهم همين كتاب خواهد آمد.

(٢١٤) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٠٣ و ١٠٤.

(٢١٥) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٠٠.

(٢١٦) تفسير العياشي، ج ٢، ص ٢٨٢.

(٢١٧) المزار، ص ٥٧٩.

(٢١٨) الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٤٨.

(٢١٩) الحدائق الناضره، ج ٣، ص ٣٩٢.

(٢٢٠) الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٦٤.

(٢٢١) مختصر بصائر الدرجات، ص ٤٨ و ٤٩.

۲۲۲) مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

۲۲۳) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۲۲۴) الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲۲۵) تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۱.

۲۲۶) مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۳.

۲۲۷) الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.

۲۲۸) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۷۸، ح ۵۰۵.

۲۲۹) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

۲۳۰) سوره آل عمران، آیه ۸۱.

۲۳۱) سوره نور، آیه ۵۵.

۲۳۲) مختصر بصائر الدرجات، ص ۳۳.

۲۳۳) دو نفر از راویان این حدیث به اسم محمد بن الحسن بن عبدالله اطروش و جعفر بن محمد بجلی که در سلسله سند این روایت قرار دارند مجهول و ناشناخته اند و حتی نام آنها را در کتاب های رجالی نیآورده اند و چنین روایتی را حدیث مهمل گویند که از انواع حدیث ضعیف به شمار می رود. همچنین همه کسانی که این روایت را نقل کرده اند از کتاب «واحد» تألیف حسن

بن محمّد بن جمهور نقل کرده اند که نجاشی درباره او می نویسد: حسین بن محمّد بن جمهور موثق است امّا از راویان ضعیف روایت می کند و بر روایات مرسل اعتماد دارد. (رجال النجاشی، ص ۶۲)

این روایت در کتاب های مختصر بصائر الدرجات، کتر جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره به نقل از کتاب واحده آمده است و کتاب دوم و سوم تنها بخشی از آن را نقل کرده اند.

(۲۳۴) الکافی، ص ۱۹۸، ح ۳.

(۲۳۵) بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۵۵.

(۲۳۶) تعدادی از راویان سند این روایت نظیر: ابو عبدالله الریاحی، و ابوالصامت حلوانی که حدیث را بدون واسطه از امام باقر علیه السلام نقل می کنند مجهول هستند و در نتیجه، این روایت که با همین سند در کتاب بصائر الدرجات، صفحه ۲۲۰ نیز نقل شده است ضعیف می باشد.

این حدیث در صفحه ۲۲۲ کتاب بصائر الدرجات نیز نقل شده است، امّا هفت راوی آن به جز سلمان فارسی که حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند مجهول و ناشناخته اند. همچنین حسن بن سلیمان حلی این روایت را در کتاب «المختصر» صفحه ۲۷۸ به نقل از کتاب «القائم» از فضل بن شاذان نقل می کند امّا سلسله سند روایت حذف شده است و در نتیجه ضعیف می باشد.

(۲۳۷) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷.

(۲۳۸) در سند این روایت شخصی به نام «عبدالله بن قاسم حضرمی» است که نجاشی درباره او می نویسد:

عبدالله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروى عن الغلاة، لاخير فيه، و لا يعتد بروايته. (رجال النجاشی، ص ۲۲۶).

عبدالله بن قاسم حضرمی معروف به «بطل» بسیار دروغگو و اهل غلو است و از غلو کنندگان روایت می کند، خیری در او نیست و به روایت

او اعتنا نمی شود.

علامه حلی هم درباره او می نویسد:

عبدالله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل بفتح الطاء المهمله كذاب، غال (ایضاح الاشتباه، ص ۲۴۱).

عبدالله بن قاسم حضرمی معروف به «بطل» به فتح طاء بسیار دروغگو و اهل غلو است.

این روایت به سند دیگری هم از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

یملک امیرالمؤمنین علیه السلام فی کثرته اربعاً و اربعین الف سنه (مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۹).

امیرالمؤمنین علیه السلام در رجعت خود چهل و چهار هزار سال حکومت می کند.

احمد بن عقبه و پدرش که از راویان این روایت هستند مجهول و ناشناخته اند و کسی که بدون واسطه این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است فردی به نام «اسد بن اسماعیل» است که کسی او را توثیق نکرده و نزد علمای رجال مجهول به شمار می آید.

سید علی بروجردی متوفای ۱۳۱۳ ه. ق در کتاب طرائف المقال، ج ۱، ص ۴۰۵ درباره اسد بن اسماعیل می نویسد:

لم اظفر له علی مدح و لا ذم فهو کنظائرہ مجهول الحال، غیر مقبول المقال.

به ستایش یا مذمتی از او دست نیافتم پس نظیر امثال خود ناشناخته و سخنانش غیر قابل قبول است.

(۲۳۹) الايقاظ من الهجعه، باب ۱۱، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.

(۲۴۰) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۸.

(۲۴۱) رجعت یا حیات دوباره، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

(۲۴۲) سوره حجر، آیه ۳۶ تا ۳۸.

(۲۴۳) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷.

(۲۴۴) کمال الدین، ص ۳۷۱، ح ۵.

(۲۴۵) سوره نمل، آیه ۸۲.

(۲۴۶) مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۹۷.

٢٤٧) مناقب آل ابي طالب، ج ٢، ص ٢٩٧.

٢٤٨) تفسير القمي، ج ٢، ص ١٣٠.

٢٤٩) تاريخ مدينه دمشق، ج ٢٩، ص ٩ - الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٣٨.

٢٥٠) كمال الدين و

تمام النعمه، ص ۵۲۸.

(۲۵۱) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۱۶.

(۲۵۲) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۱۶.

(۲۵۳) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۱۷.

(۲۵۴) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۱۶.

(۲۵۵) كتاب الغيبه للشيخ الطوسي، ص ۲۶۶.

(۲۵۶) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۸.

(۲۵۷) تفسير القمی، ج ۲، ص ۱۳۰.

(۲۵۸) سوره قلم، آیه ۱۶.

(۲۵۹) تفسير القمی، ج ۲، ص ۳۸۱.

(۲۶۰) الکشاف، ج ۳، ص ۱۶۰.

(۲۶۱) تفسير القمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳۴۱۵۲۶۲

(۲۶۲) همه راویان این روایت که آن را از بکیر بن اعین نقل کرده اند موثق اند و در کتاب های رجالی در وصف بکیر آمده است او فرد مشکوری است و مشکور به کسی گفته می شود که دارای ثناء مطلق یا ثناء جمیل باشد. امّا میرداماد درباره مشکور می نویسد: «من الفاظ التوثیق و المدح» (الرواشح السماویه، ص ۶۰).

(۲۶۳) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۴.

(۲۶۴) سوره قصص، آیه ۸۵.

(۲۶۵) تفسير القمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

(۲۶۶) كتاب الغيبه للنعمانی، ص ۲۴۰.

(۲۶۷) رساله العقائد الجعفریه. قاضی بن براج این رساله مختصر را که تألیف شیخ طوسی است در کتاب جواهر الفقه خود

آورده است و بحث رجعت آن در صفحه ۲۵۰ می باشد.

(۲۶۸) من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸، ح ۴۵۸۳.

(۲۶۹) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۷.

(۲۷۰) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

(۲۷۱) سوره اسراء، آیه ۵ و ۶.

(۲۷۲) سوره قصص، آیه ۶.

(۲۷۳) دلائل الامامه، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

(۲۷۴) جواهر الفقه، ص ۲۵۰.

(۲۷۵) حقّ الیقین، ج ۲، ص ۳۵.

(۲۷۶) الایقاظ من الهجعه، ص ۳۷۷.

(۲۷۷) الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

(۲۷۸) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۶.

(۲۷۹) سوره غافر، آیه ۵۱.

(۲۸۰) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

(۲۸۱) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۶.

(۲۸۲) کمال الدین، ص ۳۵۸.

(۲۸۳) کتاب

الغيبه للشيخ الطوسي، ص ٤٧٨.

(٢٨٤) مختصر بصائر الدرجات، ص ٤٠.

(٢٨٥) بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٤٨ و ١٤٩.

(٢٨٦) دلائل الامامه، ص ٤٤٣.

(٢٨٧) تفسير الثعلبي، ج ٣، ص ٨٢ - تاريخ دمشق، ج ٤٧، ص ٥٢١.

(٢٨٨) الخصال، ص ٤٧٦ - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٦٦، ح ١٨.

(٢٨٩) الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٢٥٤.

(٢٩٠) العمده، ص ٤٣٩.

(٢٩١) صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٤.

(٢٩٢) معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ٣، ص ١٢١.

(٢٩٣) الاختصاص، ص ٢٥٧ و ٢٥٨.

(٢٩٤) الارشاد، ج ٢، ص ٣٨٧.

(٢٩٥) كشف الغمه، ج ٣، ص ٢٦٦.

(٢٩٦) الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٢٥٤.

(٢٩٧) اعلام الوري، ص ٢٩٥.

(٢٩٨) الارشاد، ج ٢، ص ٣٨٧.

(٢٩٩) اين روايت در بحث حاكميت دوازده مهدي نقل گرديد.

(٣٠٠) بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ١٠٨.

(٣٠١) مراد علامه مجلسي از اخبار فراوان، اخباري است كه بر رجعت يا حكومت ائمه عليهم السلام پس از حضرت مهدي عليه السلام دلالت دارند.

۳۰۲) کمال الدین، ص ۲۲۹، ح ۲۴.

۳۰۳) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۱.

۳۰۴) همان منبع.

۳۰۵) همان منبع، ص ۳۶.

۳۰۶) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۲۴۳.

۳۰۷) الاستنصار، ص ۸.

۳۰۸) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۴.

۳۰۹) الخصال، ص ۴۷۲، ح ۲۶.

۳۱۰) الخصال، ص ۴۷۴، ح ۳۴.

۳۱۱) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۷.

۳۱۲) بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۵.

۳۱۳) سلسله سند حدیث مفضل این گونه است: عن الحسين بن حمدان، عن محمد بن اسماعيل و علي بن عبدالله الحسنی، عن شعيب محمد بن نصیر، عن عمر بن الفرات، عن محمد بن المفضل، عن المفضل بن عمر قال: سألت سيدی الصادق علیه السلام...

اما حسين بن حمدان فردی است که نجاشی درباره او می نویسد:

حسین بن حمدان، انحراف در مذهب

داشت. (رجال النجاشی، ص ۶۷)

و ابن غضائری درباره او می نویسد:

کذاب، فاسد المذهب، صاحب مقاله ملعونه، لایلتفت الیه. (رجال ابن الغضائری، ص ۵۴) یعنی، بسیار دروغگو، دارای انحراف در مذهب و صاحب گفتار لعنت شده بود و به نقل او توجه نمی شود.

علامه حلی نیز نظیر سخن ابن غضائری را درباره حسین بن حمدان آورده است (خلاصه الاقوال، ص ۳۳۹)

علی بن عبدالله حسنی راوی دیگر این روایت نیز فردی مجهول و ضعیف است.

محمد بن نصیر هم فردی ضعیف و اهل غلو است که امام هادی علیه السلام او را لعنت کرده است. علامه حلی در این باره می

نویسد: محمد بن نصیر النمیری، لعنه علی بن محمد العسکری علیه السلام (خلاصه الاقوال، ص ۴۰۱)

همچنین علامه حلی می نویسد: شیخ طوسی رحمه الله گروهی از راویان مذمت شده را معرفی کرده است که یکی از آنان

محمد بن نصیر نمیری است که در عصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. وقتی آن حضرت از دنیا رفت نمیری ادعا

کرد که ابی جعفر محمد بن عثمان صاحب الزمان می باشد و خود از سوی او نیابت دارد که خدای تعالی او را مفتضح کرد. و

سعد بن عبدالله درباره محمد بن نصیر می گوید: کان یقول بالتناسخ و یغلو فی ابی الحسن علیه السلام و یقول فیه بالربوبیه. (او

قائل به تناسخ بود و درباره امام هادی علیه السلام غلو می کرد و می گفت: او دارای ربوبیت است). (خلاصه الاقوال، ص ۴۳۲

و ۴۳۳)

محمد بن مفضل راوی دیگر این روایت نیز فردی مجهول و در نتیجه نقل او ضعیف است.

اما مفضل بن عمر مورد اختلاف است. برخی او را به شدت تضعیف کرده و عده ای او را به شدت

تحسین کرده اند که بحث آن مفصل است و در این مقال نمی گنجد.

صاحب معالم درباره او می نویسد: ورد فی مدحه و ذمه آثار (در ستایش و مذمت او سخنانی وارد شده است). (التحریر الطاووسی، ص ۵۳۷).

(۳۱۴) کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۷۸ تحقیق محمد باقر بهبودی.

(۳۱۵) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۷ و ۲۸.

(۳۱۶) مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۸.

(۳۱۷) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۷۸، ح ۵۰۵.

(۳۱۸) منتخب الانوار المزیئه، ص ۳۵۵.

(۳۱۹) سوره توبه، آیه ۳۳.

(۳۲۰) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۹.

(۳۲۱) در سلسله سند این روایت آمده است:

سعد عن محمد بن عیسی بن عبید، عن الحسین بن سفیان البزاز، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن یزید، عن ابی عبد اللہ علیہ السلام... .

حسین بن بزاز یا رزاز در اکثر کتاب های رجالی نیامده است و علامه خوئی نیز که نام او را آورده است چیزی از مدح یا ذم او بیان نکرده است و بنابراین مجهول و ناشناخته می باشد.

اما ابن غضائری درباره عمرو بن شمر می نویسد:

عمرو بن شمر... ضعیف (رجال ابن الغضائری، ص ۷۴)

و علامه حلی درباره او می نویسد: عمرو بن شمر جداً ضعیف است. احادیثی در کتاب جابر بن یزید جعفری افزوده شده و برخی از آن افزوده ها به عمرو بن شمر منسوب است. پس امر مشتبه است و به چیزی از آنچه روایت کرده است اعتماد نمی کنم. (خلاصه الاقوال، ص ۳۷۸).

(۳۲۲) کتاب الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۷۸، ح ۵۰۵.

(۳۲۳) کمال الدین، ص ۲۵۴.

۳۲۴) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنْ قَوْمِ الْعَالَمِينَ» (سوره مائده، آیه ۲۰)

(و به یاد آورید) هنگامی را که

موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خداوند بر خود را به یاد آورید؛ زمانی که پیامبرانی را از میان شما قرار داد و شما را پادشاه گردانید و چیزهایی را که به هیچ یک از جهانیان نداده بود به شما عطا کرد.

(۳۲۵) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۸.

(۳۲۶) سلسله سند این روایت به شرح ذیل می باشد:

حدثنا جماعة من اصحابنا عن الحسن بن علی بن ابی عثمان، و ابراهیم بن اسحاق، عن محمد بن سلیمان الدیلمی عن ابیه قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام...

علامه حلی درباره حسن بن علی بن ابی عثمان آورده است:

الحسن بن علی بن ابی عثمان یلقب بالسجاده... غال ضعیف.

حسن بن علی بن ابی عثمان ملقب به سجاده، غلو کننده و ضعیف است.

و از قول کشی رحمه الله نقل می کند که درباره او نوشته است: لعنت خدا و لعنت کنندگان و فرشته ها و همه مردم بر سجاده (حسن بن علی بن ابی عثمان) او از گروه علیائیه بود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله عیب می بستند. او بهره ای از اسلام نداشت. رجال کشی، ص ۵۷۱، رقم ۱۰۸۲ (خلاصه الاقوال، ص ۳۳۳ و ۳۳۴).

در پاورقی نقد الرجال تفرشی، ج ۲، ص ۳۸ درباره فرقه علیائیه آمده است:

العلیائیه فرقه یقولون: ان علیاً علیه السلام هو الله - تعالی عن ذلك علواً کبیراً - و انّ محمداً صلی الله علیه و آله عبده.

ابراهیم بن اسحاق نیز فردی متهم و ضعیف است. (رجال النجاشی، ص ۱۹)

اما محمد بن سلیمان فردی ضعیف و اهل غلو بود. ابن داود سخنان بزرگان علم رجال را درباره او چنین نقل می کند:

شیخ طوسی: محمد بن سلیمان دیلمی اهل غلو بود.

ابن غضائری: در نقل حدیثش ضعیف است.

نجاشی:

جداً ضعیف است و بر چیزی از نقل او تکیه نمی شود. (رجال ابن داود، ص ۲۷۲)

اما علامه حلی درباره سلیمان دیلمی که پدر محمد بن سلیمان و راوی بدون واسطه حدیث از امام صادق علیه السلام معرفی شده است می نویسد:

کشی به نقل از محمد بن مسعود و او از علی بن محمد می نویسد: «سلیمان الدیلمی من الغلامه الکبار» (سلیمان دیلمی از غلوکنندگان بزرگ بود) و نجاشی درباره او می گوید: «کان غالباً کذاباً و كذلك ابنه محمد» (سلیمان دیلمی غلو کننده و بسیار دروغگو بود و پسرش محمد هم همان گونه بود) و ابن غضائری درباره او می نویسد: «کذاب غال» (بسیار دروغگو و اهل غلو بود). (خلاصه الاقوال، ص ۳۵۰).

(۳۲۷) مصباح المتعجد، ص ۴۱۱.

(۳۲۸) بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۲۵.

(۳۲۹) البته ما در آغاز فصل یازدهم، حاکمیت فرزندان مهدی علیه السلام را پس از او مردود دانستیم.

(۳۳۰) بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۲۵.

(۳۳۱) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۳۳۲) رجعت یا حیات دوباره، ص ۱۴۶.

(۳۳۳) مصباح المتعجد، ص ۶۷۰.

(۳۳۴) الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

(۳۳۵) مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۱۱.

(۳۳۶) همان منبع، ص ۵۳۵.

(۳۳۷) کمال الدین، ص ۲۲۹.

(۳۳۸) الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴.

(۳۳۹) همان منبع، ص ۱۷۹.

(۳۴۰) بحار الأنوار، ج ۲۳، باب الاضطرار الی الحجّه، ص ۱ تا ۵۵. برخی از این روایات در فصل یازدهم همین کتاب نقل گردید.

٣٤١) بحار الانوار، ج ٢٣، باب الاضطرار الى الحج، ص ١ تا ٥٥.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

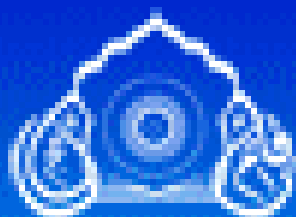
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹